

راه

خجسته باد ۵۸ مین
سالگرد بنیان گذاری
حزب توده ایران!

توده

دوره دوم شماره "۸۸" مهر ماه ۱۳۷۸

زیرپوشش مقابله با "توهین به مقدسات"

طرح جدید کودتا

تاکتیک کودتاجیان برای
خالی کردن پشت خاتمی:

۱- کوشش می کنند "رهبر" را متقاعد به حمایت رسمی و علنی از کودتاجیان کنند، و با اشاره به اومی گویند که اگر چنین نکنند، از اسلام دفاع نکرده و مشروعیت او بعنوان "ولی فقیه" ساقط است! (ص ۳)
۲- روحانیون طرفدار خاتمی را نیز تهدید می کنند که اگر به دفاع از او وارد میدان مقابله با کودتا شوند، متهم به همراهی با یورش به مقدسات خواهند شد!

اجلاس توطئه گرانه مجلس خبرگان

محمدعلی عموی:

جبهه فراگیر

"صلح-آزادی-عدالت"
(ص ۱۷)

گفتگوی رادیویی

"راه توده"

پیرامون رویدادهای ایران

۱۲ صفحه ضمیمه این شماره

تیمور شرقی

تمرینی برای آینده ایران

در آغاز مرحله جدید توطئه ها علیه جنبش عمومی مردم ایران، که اکنون و با شدت و زیرپوشش "دفاع از مقدسات اسلام" در حال تکامل است:

۱- رئیس جمهور آمریکا طی نامه ای به محمد خاتمی، خواستار تحویل عوامل بمب گذار در پایگاه نظامی امریکا در "دهران" عربستان سعودی شد؛

۲- شورای خلیج فارس، طی نشستی ادعاهای امارات متحده عربی در باره مالکیت سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را تأیید کرد؛

۳- روزنامه های توطئه گر و مخالف جنبش مردم، علیرغم تأکید کلیتون در نامه خود به خاتمی و تصمیم شورای امنیت ملی آمریکا، مبنی بر محرمانه ماندن ارسال و دریافت این نامه، خبر آن را بصورت تحریک آمیز منتشر کردند، و آن را نوعی مناسبات بین ریاست جمهوری ایران و ریاست جمهوری امریکا تبلیغ کردند؛

۴- نمایندگان مجلس خبرگان رهبری برای تشکیل اجلاس فوق العاده به مشهد فراخوانده شدند. مجلسی، که علیرغم همه تظلم ها و دخالت های آشکار شورای نگهبان در انتخابات آن، تنها نماینده ۴۲ درصد از دارندگان حق در ایران است؛

۵- همین مجلس در پایان اجلاس خود، بیانیه ای صادر کرد، که آشکارا علیه آزادی های محدود کنونی مطبوعات و دخالت در اموری بود، که کوچکترین ارتباطی با اختیارات و وظائف این مجلس ندارد؛

۶- موج بزرگ یورش تبلیغاتی علیه جنبش مردم، زیر نام دفاع از "مقدسات دینی"، بصورت طرحی از پیش تدارک دیده شده، پس از اجلاس مجلس خبرگان شروع شد؛

۷- برخی اشارات به مذاکرات اجلاس مجلس خبرگان در باره انتخاب قائم مقام رهبری، با هدف ترساندن "رهبر" از عواقب همراهی نکردن با توطئه های جدید، در مطبوعات منتشر شد.

۸- نمایشنامه ای را از داخل یک نشریه دانشجویی بنام "موج" بیرون کشده، پیراهن عثمان این توطئه کردند و مدعی شدند که در آن به امام زمان توهین شده است. امری که بتدریج آشکار شده است، تهیه و انتشار آن از پیش تدارک دیده شده بود. کارشناس ایجاد و کشف چنین توهین هایی به امام زمان نیز مانند همیشه "حجتیه" است؛

۹- بیانیه های از پیش تدارک دیده شده، با امضای مدرسین حوزه علمیه قم، روحانیت مبارز تهران و برخی روحانیون وابسته به طیف مخالف تحولات در مطبوعات انتشار یافت.

۱۰- در تهران و اکثر شهر ها، انجمن جمعه که بند نفاشان به مجلس خبرگان و حجتیه و مدرسه حقانی وصل است، یورش به دولت را سازمان یافته شروع کردند و با صراحت شخص خاتمی را هدف گرفتند. در تهران آیت الله جنتی برای تحریک مردم علیه دولت و رئیس جمهور حالت گریه به خود گرفت و گفت که به امام زمان توهین شده است؛

۱۱- روزنامه های وابسته به مخالفان جنبش مردم، سازمان یافته و یکپارچه حمله به دولت را، که به بهانه نامه کلیتون به خاتمی شروع کرده بودند، تشدید کردند. (بقیه در ص ۲)

انگلو فیل ها در ج.ا.

(ص ۵)
در پاسخ به نظرات ابراهیم یزدی

"سعید امامی"

و

نظام ارزشی

(ص ۷)

مسعود رجوی و کیش شخصیت

(ص ۱۲)

خرده کاری حاصل

خرده نگریست

(ص ۱۶)

درگذشت ۳ استاد بزرگ

آخرین گفتگو با مرتضی راوندی
(ص ۱۱)

"سنت" و "تجدد"

(ص ۲۵)

بقیه تیمور شرقی از ص اول

پیشینه آشکار را داشت! و در مرکز آن، تحت فشار قرار دادن "رهبر" برای همگامی با کودتا!

همزمان با همین تحولات در عرصه بین المللی و هماهنگی های انگلستان و امریکا در منطقه آسیای جنوب شرقی و در همسایگی هندوستان، اشغال "تیمور شرقی" توسط نیروهای نظامی استرالیا، بعنوان بخشی از "تاتو"، سازمان داده شد. رویدادی که تمرینی بود برای آینده ایران، نمونه ای برای سنجش افکار عمومی جهان، و سرانجام، پایگاهی برای امریکا و انگلستان در آن منطقه از جهان.

مخالفان تحولات و جنبش مردم ایران، که ما آن را "جبهه ارتجاع-بازار" می شناسیم، همسو با همین اندیشه ها و نقشه های امپریالیسم جهانی در ایران عملیات کودتائی خود را تشدید کرده اند. با هدف تکرار سناریوی "تیمور شرقی" در ایران!

سه هدف، ایران را به سوی تکرار تجربه "تیمور شرقی" در خاک میهن ما هدایت می کند، و همه شواهد نشان می دهد که امریکا دقیقاً از نتیجه این سه هدف آگاه است و نه فقط به آن کمک می کند، بلکه خود را آماده بهره برداری نهانی از آن نیز می کند.

حضور نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس، مسئله سه جزیره، نیروهای نظامی-امنیتی اسرائیل و ترکیه در شمال غربی ایران، تحولات جدید افغانستان که بتدریج نقش ورود یک نیروی نظامی تحت سرپرستی سازمان ملل و به پرچمداری ظاهر شاه در آن برجسته می شود، اوضاع سرعت در حال تحول در پاکستان، که هسته مرکزی آن را نارضایتی وسیع مردم محروم و گرسنه تشکیل می دهد و... همگی زاویه هایی هستند که می توانند در ایران به هم وصل شوند.

سه رویدادی که امریکا چشم امید به آن دارد:

- کوشش جبهه ارتجاع، مافیای مالی و سرمایه داری بازاری، برای به تعویق انداختن برگزاری انتخابات مجلس ششم؛
- تلاش جنون آسای تیم جبهه ارتجاع برای پیروزی توأم با تقلب در این انتخابات، در صورت برگزاری آن؛
- عدم قبول نتیجه این انتخابات، از سوی همین جبهه، در صورت شکستی، که آن را قطعی می دانند.

تعویق انتخابات جز با کودتا علیه دولت خاتمی و نظامی کردن اوضاع ایران، که می تواند با تحریک برای دخالت خارجی در ایران همراه باشد، ممکن نیست. در این صورت، هر دولت کودتائی، هیچ چاره ای جز قبول تمام شرایط بزرگترین قدرت جهانی، یعنی امریکا نخواهد داشت، زیرا حکومتی که با نفرت مردم روبروست، چاره ای جز این ندارد. همانگونه که رژیم شاه نداشت!

تقلب در انتخابات و عدم شرکت مردم در آن نیز می تواند به یک تحریم بزرگ ملی تبدیل شده و کل مشروعیت جمهوری اسلامی را چه در داخل کشور و چه در عرصه جهانی زیرعلامت سوال ببرد. در این صورت، همه آن وعده هایی که کلیتون در نامه تهدید آمیزش به محمد خاتمی نوشته زمینه آماده ای برای اجرا پیدا می کند!

عدم قبول نتیجه انتخابات و اعلام ابطال آن نیز جز با به خیابان کشیدن گروه های فشار و واحدهای نظامی و انتظامی نظیر "نوپو" (نیروی ویژه پاسدار ولایت) و "بسیج" ممکن نیست.

این عمل، یعنی ابطال نتیجه انتخابات، تکرار همان حادثه ایست که در "تیمور شرقی" روی داد. یعنی مردم در یک رفتارند به استقلال رای دادند و گروه های خشونت طلب، اوپاش مسلح و واحدهای شبه نظامی با قتل و غارت مردم زمینه را برای دخالت ارتش وابسته به ناتو در منطقه و به فرماندهی "استرالیا" فراهم ساختند.

بدین ترتیب است، که هر یک از اشکال سه گانه فوق، در پایان مقابله با انتخابات مجلس ششم و خواست مردم برای تحولات، به یک نتیجه خواهد رسید: از بین رفتن استقلال کشور، تمامیت ارضی ایران، استقرار حاکمیتی دست نشانده و مطیع امپریالیسم جهانی. و این همان نتیجه ایست که امریکا به آن می اندیشد و آنچه در "تیمور شرقی" روی داد تمرینی برای آن حالت است.

(بقیه در ص ۴۰)

۱۲- رئیس مجلس اسلامی، که پس از شکست سنگین در انتخابات ریاست جمهوری نیز همچنان در رویای رسیدن به این مقام و رفتن در جلد قوام السلطنه بسر می برد، در مجلس و برای تحریک نمایندگان و اعلام همبستگی اش با موج کودتای جدید فریاد برآورد: **اَنا لاَ اِلَهاَ اِلَّا اللهُ و انا علیه راجعون!**

۱۳- جامعه روحانیت مبارز به دبیرکلی آیت الله مهلوی کنی، خاتمی را صریح و رهبر را غیر مستقیم تهدید به عکس العمل مردم کرد. این مردم نیز از نظر آنها، همان اوپاش سازمان یافته ای هستند که آشوب های تهران در تیر ماه گذشته را بوجود آوردند و بنام امت حزب الله و شهدا و جانبازان جنگ وارد عملیات می شوند!

۱۴- محمد خاتمی در جلسه هیات دولت، انتشار نمایشنامه "توهمین به امام زمان" را یک توطئه تدارک دیده شده اعلام داشت، که از یک نمایشنامه ۱۰۰-۱۵۰ نسخه ای، فورا ده ها هزار نسخه تهیه و توزیع کرده اند، تا آن را پیراهن عثمان کنند. رئیس جدید قوه قضائیه نیز دانشجویان را از این اتهامات میرا دانست!

۱۵- روزنامه جمهوری اسلامی، که ظاهراً تحت نظارت و با امتیاز رهبر منتشر می شود، آشکارا در سرمقاله ای، در اشاره به سکوت "رهبر" در این ماجرا نوشت که "با کنار کشیدن مشکل حل نمی شود!"، و بدین ترتیب خواهان همراهی "رهبر" با کودتا شد!

در پایان این ۱۵ نمونه و در شانزدهمین بند می توان نوشت: «طرحی هماهنگ با امریکا و انگلستان برای بیزکوب جنبش مردم و برکناری محمد خاتمی از ریاست جمهوری به اجرا گذاشته شده است. طرحی که در پایان آن، همه تجربه باقی مانده از یوگسلاوی سابق و "تیمور شرقی"، در ایران باید بکارگرفته شد.»

ابتدا ببینیم کلیتون به خاتمی چه نوشته و زمینه های دخالت مستقیم نظامی در امور داخلی ایران چگونه فراهم می شود:

کلیتون می نویسد: «ترتیبی اتخاذ فرمائید که افراد متهم به دست داشتن در انفجار بمبار نظامیان امریکائی در شهر "دهران" عربستان سعودی، از ایران به امریکا منتقل شوند. در صورت عدم تسلیم این تروریست ها، و انشای متن نامه مذکور، به دلیل فشار کنگره امریکا و پلیس فدرال و سازمان اطلاعات مرکزی و مراکز پرنفوذ دیگر، ناچار به اقدامات قاطعانه و موثر علیه ایران خواهم بود، تا رهبری ایران این تروریست ها را مسترد دارند. از این نامه غیر از اینجانب، فقط مادلن اولبرایت، وزیر خارجه و سندی برگر، مشاور ریاست جمهوری در امور امنیت ملی، اطلاع دارند.»

این نامه و خبر مطرح شدن آن در شورای امنیت ملی، همانگونه که امریکا انتظار آن را داشته و عواقب آن را نیز در نامه اش یاد آورده، در مطبوعات وابسته به مخالفت دولت خاتمی فاش شد! نمونه بزرگ و تاریخی چنین مکاتبه و افشاکاری باز می گردد به آستانه کودتای ۲۸ مرداد.

ژنرال آیزنهاور در باره اختلاف ایران و دولت انگلیس و اتمام حجت و اولتیماتوم دولت امریکا در باره نفت، که مانند نامه کلیتون خشن ترین تهدید، در محترمانه ترین کلمات بود، در آستانه کودتای ۲۸ مرداد در روزنامه "آتش" منتشر شد. مهدی میراشرفی، این روزنامه را منتشر می کرد. نقش این روزنامه و مهدی میراشرفی همان نقش امروز "کیهان" و حسین شریعتداری بود. فراکسیون کودتا دژ مجلس که میراشرفی از رهبران آن بود، این نامه را منتشر کردند تا مخالفان دولت مصدق و دوستان متزلزل او بدانند امریکا حاضر به همکاری با مخالفان دولت مصدق شده است. میراشرفی از عوامل بسیار موثر در کودتای ۲۸ مرداد بود، که بعد از انقلاب در اصفهان دستگیر، محاکمه و به حکم حجت الاسلام "امید نجف آبادی" اعدام شد.

سناریوی انتشار نامه کلیتون به محمد خاتمی و جنجالی که مطبوعات نظیر کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی و قدس براه انداختند، از همین موضع بود. یعنی خرسندی از تشدید تهدیدهای امریکا علیه دولت خاتمی و در تنگنا قرار دادن آن. این جنجال، نه برای ستیز با امریکا، بلکه برای اعلام هماهنگی با امریکا بود. این همان نکته ایست که نشریه "عصرما" در آخرین شماره خود نوشت و بدرستی برآن انگشت گذاشت و اعلام داشت که مخالفان تحولات تا مرز پذیرش نابودی ایران می خواهند پیش بروند!

بنابراین، نامه کلیتون زمینه همکاری و اعلام تمایل برای مناسبات با دولت خاتمی نبود، بلکه تکمیل پرونده برای دخالت نظامی علیه ایران و دلگرم ساختن و حمایت مخالفان دولت خاتمی بود.

انگیزه اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان و جنجال تبلیغاتی برای فراهم ساختن زمینه کودتای علیه دولت که در بالا به آن اشاره شد، همین

تاکید داشته است، که نگهداشتن بخشی از نیروهای مسلح ایران (علاوه بر لشکر خراسان) در این منطقه و زیر نفوذ شیخ واعظ طبسی، پیوسته خطر عملیات نظامی در حمایت از توطئه ها علیه دولت خاتمی و جنبش مردم را در بر دارد.

مذاکرات مجلس

تمامی وقت اساسی اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان رهبری، به انتقاد و پرخاش نسبت به برنامه های دولت خاتمی گذشت. مطبوعات غیروابسته به جناح ارتجاع نیز در همین چارچوب بررسی و ارزیابی شد. بنابراین، بخشی از ضرورت تشکیل جلسه فوق العاده مجلس خبرگان، باید همین امر بوده باشد. یعنی، حاصل دیدار رهبر با شیخ واعظ طبسی در مشهد و سخنان تهدیدآمیز رهبر علیه مطبوعات، تشکیل همین جلسه بوده است. جلسه ای برای تأیید فرمایشان و سفارش های شیخ واعظ طبسی به رهبر و تحت فشار قرار دادن محمد خاتمی برای ترک مواضعی که مردم برای اجرای آنها به وی رای داده اند.

قائم مقام رهبری

در همین اجلاس، مسئله دیگری هم مطرح شد و آن یافتن یک قائم مقام برای "رهبر" بود. گفته می شود از میان واجدین شرایط، انگشت روی هاشمی رفسنجانی گذاشته شده است. این نکته را برخی نشریات داخل کشور نیز تأیید کرده اند.

پیش از آنکه نقطه نظرات مطرح شده در این جلسه، پیرامون صلاحیت و یا عدم صلاحیت هاشمی رفسنجانی مورد بحث قرار گیرد، باید دید چرا چنین امری در دستور کار مجلس خبرگان - آنهم در جلسه فوق العاده آن- قرار گرفته است.

قرائن بسیاری وجود دارد، که هم فراخواندن مجلس خبرگان به تشکیل جلسه فوق العاده در مشهد و هم بحث مربوط به یافتن قائم مقام برای رهبر، با هدف هشدار عملی به علی خامنه ای برای همراهی با کودتاچیان، توطئه گران و مخالفان محمد خاتمی بوده است.

اکثریت نزدیک به مطلق آنها که در مجلس خبرگان نشسته اند، بهتر از هر کس دیگری می دانند که باید از فرامین پشت صحنه اطاعت کنند. مجلسی که پس از انواع تقلب ها، دخالت های شورای نگهبان، رد صلاحیت ها و ... تنها با شرکت ۴۲ درصد از دارندگان حق رای در انتخابات مجلس خبرگان تشکیل شده است، بهتر از هر ارگان دیگری می داند صلاحیت و اختیارش چقدر است!

بنابراین، مجلس خبرگانی که در اختیار جنبه ارتجاع-بازار است را به مشهد فراخوانند تا:

اول - بیانیه مخالفت با مطبوعات را که از قبل تهیه شده بود به امضای آن برسانند!

دوم - محمد خاتمی را بترسانند!

سوم - فراکسیون متزلزل اکثریت مجلس اسلامی را برای فشار علیه دولت تقویت کنند!

چهارم - به رهبر جمهوری اسلامی نشان دهند که در صورت عدم همراهی با آنها، ابتدا برایش قائم مقام خواهند تراشید و بعد هم در صورت ضرورت برکنارش خواهند کرد.

از هاشمی رفسنجانی نیز در این اجلاس، بعنوان کاندیدای قائم مقامی نام بردند. اما از روز روشن تر است که این تنها یک ترغیب بزی تحت فشار گذاشتن رهبر و امیدوار نگهداشتن رفسنجانی بوده است.

این مجلس و آنها که توطئه ها را هدایت می کنند، تابع همان قدرتی اند که مجلس خبرگان را به اجلاس فوق العاده فرا خواند. جانشین و قائم مقام "رهبر"، در صورت فراهم آمدن شرایط، از درون این مجلس همان آیت الهی بیرون می آید که راسا یک روزنامه ارگان رسمی بنام "قدس" در اختیار دارد و مقام و موقعیت خود را بالاتر از آن می داند که کاندید مجلس خبرگان شود! (واعظ طبسی و مهلوی کنی دو آیت الهی هستند که داوطلب رفتن به مجلس خبرگان رهبری نشدند)

پیش از تشکیل جلسه فوق العاده مجلس خبرگان، و بلافاصله پس از بازگشت رهبر به تهران، شیخ واعظ طبسی طی سخنانی که در روزنامه قدس انتشار یافت، بسیار صریح تر از آیت الله مصباح یزدی از خشنودی، ایجاد

نگاهی به رویدادهای ایران

اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان!

مجلس خبرگان رهبری، در شهر مشهد یک جلسه فوق العاده تشکیل داد. این جلسه، پس از سفر کوتاه رهبر جمهوری اسلامی به خراسان تشکیل شد. علی خامنه ای؛ مانند تمام سفرهای گذشته ای که به خراسان و شهر مشهد داشته، در پایان سفر خود، طی سخنانی یکبار دیگر علیه مطبوعات تازه تاسیس موضع گرفت. موضع گیری وی علیه مطبوعات، این بار همزمان شد با جنجالی که مخالفان تحولات، در روزنامه های وابسته به خود، بدنبال انتشار مقاله ای در روزنامه نشاط راه انداخته بودند. مقاله ای که در آن تصاص "اعدام" زیر سؤال قرار گرفته بود.

جنايتكاران سنگر گرفته در پشت مطبوعاتی نظیر کیهان، جبهه، قدس، رسالت، شما و جمهوری اسلامی که همچنان بر طبل اعدام و کشتار می کوبند و برای راه انداختن قتل عام در دانشگاه ها لحظه شماری می کنند، این مقاله را مخالفت با اسلام تبلیغ کردند. بدنبال این جنجال، مطبوعات تازه تاسیس و در راس آنها روزنامه "نشاط" متهم به مخالفت با مبانی اسلام شدند. نفس همین مخالفت، نشان داد که "اسلام" از نظر ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آنها، یعنی "اعدام"، چرا که مخالفت با اعدام، یعنی مخالفت با مبانی دین و اسلام!

این جنجال و سخنرانی رهبر، در جلسه فوق العاده مجلس خبرگان رهبری در مشهد نیز انعکاس یافت و در پایان این جلسه، بیانیه تهدید آمیزی علیه مطبوعات منتشر شد. روزنامه خرداد، به طنز، در این ارتباط نوشت که آقایان در مجلس خبرگان تصور کرده اند، نقش و وظیفه این مجلس نظارت بر مطبوعات است، نه نظارت بر کار رهبری!

در پایان این جنجال جدید، روزنامه نشاط بدستور یکی از وابستگاه کم سن و سال مدرسه "حقانی" که "مرتضوی" نام دارد و رئیس دادگاه مطبوعات است توقیف شد. بدشواری بتوان تصور کرد که مرتضوی در سال انقلاب (۵۷) سن و سالی در حد به یاد داشتن انقلاب داشته است!

جنجال جدید پیرامون مطبوعات و سرنوشتی که برای روزنامه نشاط رقم زده شد، باید مرور می شد تا بتوان، هم درباره سخنرانی رهبر در مشهد و هم در باره اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان سخن گفت، چرا که بیانیه پایانی اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان نیز آزادی های محدود کنونی مطبوعات را نشانه گرفت.

این تمام آنچه که درباره سخنرانی رهبر در مشهد و اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان باید گفت، نیست.

هم سفر رهبر و هم تشکیل جلسه خبرگان رهبری در مشهد، یکبار دیگر نشان داد که کانون قدرت در جمهوری اسلامی، همچنان در مشهد است و شیخ عباس واعظ طبسی بر مسند این قدرت نشسته است و تمرکز قدرت در دست "رهبر" و "ولی فقیه" یک افسانه است. افسانه ای گمراه کننده!

بازدید "رهبر" از نیروهای نظامی مستقر در منطقه شرق ایران (خراسان) نیز نشان داد که بخش وسیعی از نیروهای ارتش و سپاه پاسداران که به بهانه مقابله با سقوط کابل بدست طالبان، در آستانه برگزاری انتخابات خبرگان رهبری به این منطقه اعزام شد، همچنان در این منطقه نگهداشته شده است. برای اعزام این نیرو به منطقه خراسان، در آستانه برگزاری انتخابات خبرگان رهبری، حالت فوق العاده در کشور بوجود آوردند و یکی از شدیدترین حملات به مطبوعات صورت گرفت که قربانی آن "جامعه توس" و چند هفته نامه بودند.

راه توده هم در آن زمان اعلام حالت فوق العاده و اعزام نیرو به خراسان را یک جنجال و توطئه ارزیابی کرد و هم پس از آن پیوسته بر این نکته

آیت الله واعظ طبسی که مجلس خبرگان را به مشهد فراخواند و رهبری این مرحله از توطئه ها، علیه تحولات و دولت خاتمی را برعهده گرفت، نشان داد که قادر است همین مجلس را در زمان مقتضی فراخواند و ولی فقیه کنونی را با ولی فقیه دیگری عوض کند و اگر ضرورت داشت، خود راسا و بشکلی علنی رهبری را بدست گیرد. رسوائی آن انتخابات سرهم بندی شده مجلس خبرگان رهبری را آنها برای چنین لحظاتی به جان خریدند.

طرحی که اکنون واعظ طبسی در مرکز آن قرار گرفته، در خطر قرار داشتن اسلام و مبانی دینی در مطبوعات تازه تاسیس و توسط دولت خاتمی و تحت تاثیر اندیشه های اوست. امام جمعه های سراسر ایران (جز چند شهر) و از جمله در تهران آیت الله جنتی در تکمیل همین طرح و در ادامه اجرای مصوبات مجلس خبرگان وارد میدان شدند. بغضی که آیت الله جنتی در نماز جمعه تهران بر گلو آورد و گریه ای که او برای توهین به امام زمان سرداد، همگی در چارچوب همین طرح است. جبهه ارتجاع بازار برای ورود یکبارچه به صحنه مقابل با جنبش مردم و دولت خاتمی، در مشهد و به بهانه تشکیل اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان تشکیل جلسه داد. پاپان این طرح، کودتای تازه ای علیه دولت است که باید تا پیش از انتخابات مجلس ششم اجرا شود و انتخابات نیز به تعویق افتاده و به زمان مناسب دیگری محول شود!

طراحان کودتا، به خامنه ای هشدار می دهند!

شراحت بسیاری وجود دارد که طرح جدید جبهه ارتجاع بازار، که تحت عنوان "مقابل با تهدید مبانی دینی" در حال اجراست، به نوعی علیه خامنه ای نیز هست. در طرح جدید، بسیج روحانیون و گرفتن تائید روحانیون و مراجع مذهبی نیز قرار دارد. انواع بولتن ها و صحنه سازی ها برای این منظور سازمان داده شده است. دو هدف مشخص از طرح جدید کودتائی با نام و پوشش "مقابل با تهدید مبانی دینی" دنبال می شود:

الف- تحت فشار قرار دادن علی خامنه ای، بعنوان ولی فقیه و رهبری که موظف به دفاع از مبانی دینی است و باید به نگرانی مراجع مذهبی پاسخ مثبت بدهد و طرح کودتائی جدید را تائید کند.

ب- خنثی سازی دفاع روحانیون نظیر آیت الله صانعی، آیت الله اردبیلی، آیت الله طاهری و امثال آنها که حامی خاتمی محسوب می شوند. چنانچه آنها نیز دست از حمایت از خاتمی نکنند، متهم به عدم مقابل با خطر "تهدید مبانی دین اسلام" خواهند شد.

با این دو هدف، آنها می کوشند، درعین حال که رهبر را با اعلام عدم کفایت محمدخاتمی همراه کنند، روحانیون طرفدار خاتمی را هم از صحنه خارج سازند و کودتا علیه خاتمی را به پایان ببرند.

مقاله بسیار شدیدالحنی که نشریه "صبح"، به سردبیری مهدی نصیری و بعنوان ارگان مطبوعاتی مدرسه "حقانی" علیه خاتمی منتشر کرده، تائید کننده همین ارزیابی است. این مقاله در تاریخ ۲۱ شهریور و با عنوان بزرگ "آقای خاتمی! وارد بازی خطرناکی شده اید!" چاپ شده و در صفحه اول آن آمده است: «آقای خاتمی تمام ۲۰ سال پس از انقلاب را در مسئولیت های اجرایی بوده و فرصت تحصیل و مطالعه نداشته است. محتوای دو کتاب "بیم موج" و "شهر دنیا" که ایشان نوشته اند به خوبی گویای این واقعیت است که وزن علمی ایشان در حدی کاملاً معمولی است و دو کتاب مزبور متضمن هیچ پختگی و خبریت خاصی در حوزه های علم سیاست و دین نیست»

در پایان همین مقاله، که بی تردید توسط یکی از سرداران مخالف خاتمی در حوزه های مذهبی نوشته شده و یا محتمل تر از آن، بنا بر توصیه و سفارش آن مقام و مقامات، توسط حسین شریعتمداری به رشته تحریر درآمده، نوشته شده است: «آنچه ورود آقای خاتمی به این میبخت را جلوه خطرناکی می بخشد این است که از یک سو موقعیت سیاسی و اهرانی ایشان در نزد سطوحی از افکار عمومی، دلیلی بر صحت نقطه نظر ایشان تلقی شود. ... اما از بموجب قانون اساسی رئیس جمهور جزو رجال سیاسی و مذهبی است. اما از جهتی دیگر جایگاه علمی و دینی آقای خاتمی در نزد حوزه، در سطحی نیست که حتی بر آن مترتب باشد.»

پیام آشکار این مقاله، که در ایران و از سوی طرفداران تحولات بسیار جدی تلقی شده و تعبیر مانیفست کودتا از آن شده، آنست که خاتمی چون صلاحیت مذهبی لازم را ندارد و ریاست جمهوری باید دارای چنین صلاحیتی باشد، بنابراین باید کنار برود!

این مقاله به این بهانه نوشته شده که محمد خاتمی در دیدار با شرکت کنندگان در سومین دوره مسابقات جهانی ریاضی، در انتقاد از نظرات آیت الله مصباح یزدی، صحبت از قرآنت های گوناگون از اسلام کرده است. ■

رعب، اعدام و کشتار به دفاع برخاست. او بدین ترتیب، خواست نشان دهد که نظراتش چیست و به رهبر چه گفته و تکلیف جلسه خبرگان که تشکیل می شود چیست!

او با این دفاع از خشونت، از رئیسی که خود بر سر مدرسه "حقانی" گمارده به دفاع برخاست. مدرسه ای، که شعبه ایدئولوژیک حجتیه محسوب می شود و بسیاری از مقامات قضائی، امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی در اختیار دوره دیدگان این مدرسه است!

همین هشدارهای علنی (و با احتمال بسیار بحث های صریح و بی پرده) موجب شد تا رهبر نه تنها در سخنرانی خود در مشهد علیه آزادی مطبوعات موضع بگیرد، بلکه پس از بازگشت به تهران، علیرغم همه رسوائی که مصباح یزدی در دفاع از خشونت، در نطق های نماز جمعه تهران بیار آورده بود، با این رهبر توریسین های خشونت، یعنی آیت الله مصباح یزدی دیدار کرده و او را با امثال مرتضی مطهری مقایسه کند. دو شخصیتی، که حداقل از روی آثار و نوشته ها و سخنرانی هایشان، دو شخصیت و دو تفکر بکلی جدا از هم دارند!

و باز، تحت تاثیر همین فشار، آنچنان که ناطق نوری در مجلس اسلامی با صراحت عنوان کرد، روزنامه نشاط به اشاره رهبر توقیف شد.

حجت الاسلام حسینیان، رئیس مرکز اسناد و از همکاران سعید امامی، که می داند فرمانی که از مشهد صادر شده، دارای چه پشتوانه است، بلافاصله پس از حمایت شیخ واعظ طبسی از قتل و کشتار وارد میدان شد. او در یک سخنرانی، برای طلاب قم، ضمن دفاع جانانه از سعید امامی، شدیدترین حملات را به شخص محمد خاتمی و دولت او کرد. سخنرانی که در هفته پایانی شهریور ماه، به یکی از بحث انگیزترین اخبار مطبوعات داخل کشور تبدیل شد. ظاهراً او را به دلیل اتهاماتی که در سخنرانی خود طرح کرده به دادگاه نظامی احضار کرده اند، اما نه پیش از آن!

در تدارک کودتائی جدید!

در ایران اکنون بتدریج برخی تصمیمات اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان افشاء می شود. از جمله این تصمیمات، تشکیل یک هیات از میان رهبران ارتجاع مذهبی برای ابلاغ نظرات این جبهه به "رهبر" است!

ترکیب این هیات بخوبی نشان دهنده قدرتی است که در پست سر نظراتی که آنها ارائه خواهند داد. از جمله این افراد، عبارتند از محمدی کرمانی، نایب رئیس مجلس و نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، آیت الله محمدی یزدی (رئیس سابق توه قضائیه و عضو کنونی شورای نگهبان)، حجت الاسلام فردوسی پور (معاون آیت الله یزدی در توه قضائیه و از رهبران مدرسه "حقانی") و ابوالقاسم خزعلی!

این هیات، تحت نام "کمیته بررسی مسائل مختلف روز و ارائه گزارش به مقام رهبری" تشکیل شده است.

آیت الله خزعلی، به نوشته برخی نشریات داخل کشور، اخیراً طی سخنانی در یک محفل و در ستیز با مطبوعات تازه تاسیس گفته است: «... ما خدمت مقام رهبری رسیدیم و گفتیم که آقا، شما چرا آقای خاتمی را در صحبت هایتان صد در صد تائید کردید؟ خیلی ها از این صحبت برداشت های مختلف کرده اند. آقا گفتند من آقای خاتمی را در جریان ۲۳ تیر و قضیه کوی دانشگاه تائید نکردم. شما می توانید از او انتقاد کنید!»

همین اخبار جسته و گریخته از مجلس خبرگان و اجلاس اخیر و فوق العاده آن نشان می دهد، که قدرت مانور و اختیارات ولی فقیه و یا "رهبر"، تابع توازن قوا در مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی است، و جبهه ارتجاع بازار هر لحظه که موقعیت خود را در حاکمیت ضعیف احساس کنند و آن را در خطر ببینند، برای دفاع از خود و مقابل با خطراتی که قدرت آنها را در مخاطره قرار دهد، شعار "دوب در ولایت" را تبدیل به "ضرورت دوب ولی فقیه در ما" کرده و علیه او وارد عمل خواهند شد. این وضع چنان آشکاراست، که امثال آیت الله خزعلی به صراحت از ملاقات و اخطار خود به رهبر سخن می گویند و به وی هشدار می دهد و مرزهای اختیارات وی را به او یادآور می شود!

این اخبار، همچنین نشان می دهد که کمترین و کم رنگ ترین همسوئی رهبر با رئیس جمهور بنا چه حساسیتی از سوی جبهه ارتجاع بازار روبرو می شود. حساسیتی که بموجب آن اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان تشکیل شد و مسئله تراشیدن قائم مقام برای علی خامنه ای در آن مطرح شد.

منتقدان جدی تر که عموماً با گرایش کلی جبهه دوم خرداد توافق دارند، دلائل اینکه دولت برنامه اقتصادی جامع ندارد را ناشی از نبود یکپارچگی تفکر اقتصادی درون دولت نیز می‌دانند. از جمله اختلاف دیدگاه‌ها در درون دولت اینگونه است که برخی از مسئولان ارشد اقتصادی دولت معتقدند که آزاد سازی بازارها باید ناگهانی و یکپارچه باشد و گروه دیگری بر اجرای تدریجی آزاد سازی بازارها پای می‌نشانند. مسئولان بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه خواستار آزاد سازی ناگهانی و یکپارچه بازارهای گوناگون هستند.

انگلو فیل ها

در جمهوری اسلامی

آنچه حزب توده ایران گفت،

امروز همگان می‌گویند!

در رابطه با شکل‌گیری دو گرایش چپ و راست در میان نیروهای مذهبی، و همچنین زمینه‌هایی که موجب نفوذ و قدرت بازار در جمهوری اسلامی شد، اخیراً "اصغرزاده"، عضو شورای شهر تهران، سخنگوی دانشجویان خط امام در زمان تصرف ساختمان سفارت آمریکا در ایران، مطالبی را بعنوان تجزیه و تحلیل و اطلاعات و آگاهی‌های خود مطرح کرده است، که از نظر ما بسیار قابل توجه است. این اظهارنظر در روزنامه صبح امروز، به تاریخ ۵ خرداد ۷۸ منتشر شده است.

بسیاری از این شناخت‌های تازه و اظهار نظرات نیروهای مذهبی، یاد آور کوشش جانکاه رهبری حزب توده ایران، در سال‌های اول پیروزی انقلاب است، که اکثریت نزدیک به مطلق نیروهای صادق و آرمان‌گرای مذهبی تصور می‌کردند نماز و روزه و ریش عامل وحدت در میان نیروهای مذهبی است!

این نیروها، اکنون به تجربه دردناک خویش، به آن نتایجی رسیده‌اند که حزب توده ایران، متکی به شناخت و تجربه تاریخی و انقلابی که بدان مسلط بود، آن را در همان ابتدای پیروزی انقلاب مطرح کرد و بی‌وقفه خواهان تشکیل جبهه‌ای از همه نیروهای طرفدار انقلاب -اعم از مذهبی و غیر مذهبی- برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و مقابله با ضد انقلابی خفته زیر نقاب مذهب بود. پیش‌دواری‌ها، کم تجربه بودن نیروهای مذهبی آرمانخواه و قدرت‌مانور نیروهای کهنه کار ارتجاع مذهبی و توطئه‌های بی‌وقفه امپریالیسم جهانی و بویژه تبلیغات بی‌امان آمریکا نیز در این میان نقش تاریخی خود را ایفاء کرد.

این شناخت و این اظهارات، همچنین باید تلنگر تازه‌ای باشد به آن نیروهای جدا شده و منتقد از حزب توده ایران. نیروهائی که تحت تأثیر رویدادهای بسیار تلخ ناشی از یورش به حزب توده ایران و تبلیغاتی که پشت کردگان به حزب، پیرامون سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی سازمان دادند معیارهای خود را برای شناخت جامعه ایران و رویدادهای آن از دست دادند. البته، در این میان، تبلیغات سازمان یافته از سوی دشمنان داخلی و خارجی حزب توده ایران و ندانم‌کاری‌های بخش‌هایی از رهبری حزب ما در مهاجرت نیز نقش منفی و تأثیر گذار خود را ایفاء کرد.

بازخوانی آنچه که شناخت جدید نیروهای مذهبی آرمان‌خواه و حتی نواندیشان مذهبی و مقایسه آن، با آنچه که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب در باره طیف بندی در میان نیروهای مذهبی و روحانیون گفت و تحلیل طبقاتی که از جامعه ایران ارائه داد، در حقیقت برگ زرینی است در دفتر حزب توده ایران.

علاوه بر آنچه که بعنوان نقطه نظرات "علوی تبار" در بالا خواندید، نقطه نظرات مهندس اصغرزاده را نیز در ادامه بخوانید:

«...از اوایل مجلس دوم دو گروه در زمینه سیاست خارجی و مسائل اقتصادی اختلاف نظر داشتند. یک گروه که از طرف تجار حمایت می‌شد اعتقاد داشت که دولت نباید در مسائل اقتصادی دخالت کند و باید اجازه دهد تجار کار خود را انجام دهند و این فکر باعث بروز اختلاف نظرهایی شد که نتیجه آن ایجاد تشکیلی است که به نام "سنتی" مشهور شده است.

حرف آتشی خاتمی اینست که گروه‌ها از هر جناح و طبقه باید شناسنامه داشته باشند. الان گروهی علم ضد آمریکائی را بلند کرده‌اند که ما می‌دانیم اینطور نیستند. متأسفانه یک عده دارند نان شهادت دیگران را می‌خورند و می‌گویند شهدا به این خاطر شهید شدند که شما آن طور که ما می‌گوئیم زندگی کنید. خیر! این شهدا به خاطر این شهید شدند که مردم براساس قانون اساسی که پرورده نخبگان انقلاب است زندگی کنند.

هیچیک از طرفداران تحولات، یا بدرستی نمی‌داند و یا اگر می‌داند صریح و روشن نمی‌گوید که انگلو فیل‌های حاضر در جناح راست و روحانیون مرتجع کیستند؟ در کدام شبکه متمرکزند؟ و ارتباط‌هایشان چگونه است؟ این در حالی است، که شاخص‌ترین چهره‌های طرفدار دولت خاتمی و طرفداران تحولات، در هر فرصتی اشاره به این رابطه‌ها می‌کنند و بخشی از توطئه‌های کنونی علیه محمد خاتمی را متوجه انگلو فیل‌های روحانی و غیر روحانی در جمهوری اسلامی می‌کنند.

تاکنون، یکی از صریح‌ترین موضعگیری‌ها را در این زمینه، مهندس عزت‌الله سبحانی داشته و در نشریه ایران فردا منعکس کرده است. پس از وی، نشریه "عصرما"، در شماره‌های اخیر خود چند بار این امر را مورد اشاره قرار داده و در آخرین آنها، بدرستی به مرگ‌های مشکوک شخصیت‌هایی اشاره کرد که یا عامل شناخته شده انگلیس در ایران بودند و باید با اسرارشان به زیر خاک فرستاده می‌شدند و یا اطلاعات قابل توجهی را بر اثر تحقیقات، در زمینه شبکه‌های انگلیسی -بویژه در میان روحانیون- در ایران بدست آورده بودند و باید از سر راه برداشته می‌شدند. در گروه اول، نشریه عصرما از ارتشبد حسین فردوست، مظفریقائی و... نام برد. همین نشریه، از گروه دوم برای نخستین بار اشاره به آخرین کوشش‌های اسماعیل رائین برای نجات از قتل خود یاد کرد. او با مراجعه به میرحسین موسوی، خواهان کمک وی شده بود تا به قتل نرسد.

طی دو سال اخیر، که توطئه‌ها علیه جنبش مردم تشدید شده، افشاگری پیرامون وابستگی‌ها به انگلستان نیز در برخی مطبوعات شدت یافته است. بسیاری با مقایسه رویدادهای کنونی ایران، با رویدادهای دهه ۳۰ و شباهت‌های آنها، دست انگلستان را در این توطئه‌های می‌بینند. لغو تعطیل روز ملی شدن نفت توسط مجلس، آتیم در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ضربه هوشیار کننده‌ای در این ارتباط بود.

علیرضا علوی تبار، از جمله نواندیشان مذهبی است که در مطبوعات تازه انتشار نیز اغلب یک مقاله می‌نویسد و یا طرف مصاحبه و گفتگوست. وی اخیراً و در شماره ۱۲ مرداد، نشریه خرداد، در رابطه با توطئه‌های انگلیسی در جمهوری اسلامی نوشت:

«کارشناس انگلیسی، پس از کسب قدرت توسط مصدق به مخالفان وی توصیه کرد که باید برای دولت مصدق هر روز یک حادثه و هیاهو درست کنیم، تا نتواند برنامه ریزی کند.

این سیاست درباره دولت خاتمی به صورت کامل و موفقیت آمیز اجرا می‌شود. دولت خاتمی در دو سال گذشته هر روز با حادثه‌ای تازه‌ای مواجه شده است.»

سمت گیری اقتصادی

علیرضا علوی تبار، در همین مقاله، ضمن برشماری امکان و اختیارات قانونی ریاست جمهوری، به موانع موجود بر سر سمت گیری اقتصادی در دولت خاتمی اشاره کرده و مسئله طرفداری از برنامه تعدیل اقتصادی را در میان اعضای دولت خاتمی مطرح کرده است. او می‌نویسد:

«...از طرف دیگر دولت خاتمی در آرایش سیاسی قدرت در کشور تنها قوه مجریه را در دست دارد و بقیه نیروها و قدرت‌ها در حکومت با دولت خاتمی سازگاری ندارند. به همین دلیل قدرت برنامه ریزی دولت با کاستی‌های بنیادی روبروست. از سوی دیگر، تعیین استراتژی سیاست خارجی نیز از حوزه نفوذ دولت دور مانده است. با توجه به مطالب یاد شده، انتظار این که دولت بتواند برنامه اقتصادی مدونی را ارائه کند تا اندازه‌ای غیر واقع بینانه است.

جلال الدین فارسی و افشاگری های "راه توده"!

نشریه "صبح" را "مهندی نصیری" در تهران منتشر می کند. "صبح" از خانواده کیهان چاپ تهران است و با حسین شریعتمداری و حسن شایانفر (دوبار و همگام سعیدامامی که کیهان را منتشر می کنند) پیوند خونی دارد. حسین و حسین علاوه بر "جبهه" و "لنارات الحسین"، بر این نشریه هم اشراف عالی دارند! البته، بعد از حذف سعیدامامی از صحنه فرهنگی-جennانی-جاسوسی در جمهوری اسلامی، نه تنها کار این دو اضافه شده، بلکه عرصه هم بر آن ها تنگ شده است!

نشریه "صبح" را ارگان مدرسه "حقانی" می دانند و به همین دلیل هم در صف کیهان، جمهوری اسلامی، رسالت، شما، ابرار، لنارات و جبهه قرار دارد. چاوشی خوان این طیف، روزنامه "قدس" است!

از جمله ستون های مثلا طنز نشریه "صبح"، ستونی است که نویسنده آن یکی از با حجب و حیاتی ترین تئوریسین های حجتیه است! "ستون" گفتیم، "گفت" صبح را این نویسنده، تئوریسین و تاریخ دان خجالتی قلمی می کند. یعنی "جلال الدین فارسی"! او روزگاری می خواست رئیس جمهور شود، اما چون شجره افغانی داشت، نشد، شاید هم به این بهانه کنارش زدند تا کار از همان ابتدای پیروزی انقلاب بدست وابستگاه مستقیم حجتیه نیفتد.

جلال الدین فارسی، در سال های اخیر هم می خواست دوباره در صحنه علنی شود، اما با یک مشکل کوچک روبرو شد:

در یک شکار پانیزی در دامنه های تهران، بجای کبک، یک روستائی معترض به شکار کبک را شکار کرد! یعنی چند روستائی را به گلوله بست، اما یکی از آنها به لقاء الله پیوست.

به زندان رفت و حصر خانگی هم نشد. آیت الله منتظری و حجت اسلام کدیور نبود که به چنین سرنوشت هائی دچار شود. کرباسچی هم که به گرد پایش نمی رسید.

بی دلهره محاکمه شد. قضات که می دانستند با اهل سنگر خودشان روبرو شده اند، حق استادی را بجای آوردند. محاکمه اش ملی نشد، دادگاهش هم دادگاه ویژه روحانیت نبود. موسوی خویینی ها نبود که با امریکا شاخ به شاخ شده باشد و حالا شاخش در جیب رازینی و اژه ای گیر کرده باشد. حسابش از این حساب ها جدا بود.

خانواده مقتول نبخشیدند، اما قاضی که از طایفه محفلی ها بود، بخشید! بعد از آن شکار کبک و این باصطلاح محاکمه، تئوریسین و تاریخ دان خجالتی-محفلی، که در جریان محاکمه از "گفتم، گفت" می که در دادگاه به پایمال شدن خون روستائی مقتول منجر شد خیلی راضی بود، همین "گفتم، گفت" را در نشریه "صبح" دنبال کرد و یک ستون تحت همین نام باز کرد. بالاخره هرکسی در راسته و محله خودش باید یک دکانی باز کند تا جنش را بفروشد!

استاد جلال الدین فارسی، ستون "گفتم، گفت" را، البته برای تبرئه خودش باز نکرد، بلکه از تجربه اش، برای نجات دوستان، یاران، همفکران و همدستان محفلی اش از در تنگناها باز کرد! «دوست آنست که گیرد دست دوست... در پریشان حالی و درماندگی»

در آن محاکمه، محفلی ها دست او را گرفتند، و حالا او دست از آستین درآورده تا دست محفلی ها را بگیرد.

در آخرین شماره نشریه "صبح"، این استاد شکار کبک و روستائی، "گفتم، گفت" را سرم کرده تا در دفاع از حسن و حسین بگوید: چون افشاگری درباره حسن و حسین به نشریه "راه توده" در خارج از کشور کشیده شده و رادیوهای فارسی زبان هم از رسوائی این دو یار کیهانی می گویند، پس بنابراین یک توطئه جهانی علیه حسن و حسین در جریان است و علاوه بر توده اینها، استکبار هم پشت آنست!

آقای جلال الدین فارسی، تهازل العارفین می کند. ایشان خوب می دانند، که پشت این افشاگری خون چند هزار زندانی سیاسی خوابیده است، خونخواهی روشنفکران ایران ضامن آنست و رسوائی خیانت و توطئه علیه یک انقلاب و یک ملت خمیر مایه آنست.

اینکه فلان رادیوی فارسی زبان و یا فلان نشریه خارج کشور نیز اشاره به این رسوائی می کند، تنها به دلیل توجه روز افزون این نشریات و رادیوها به اوضاع و اخبار جاری در کشور است. دوران سردرگمی در مهاجرت پایان یافته و مهاجرین نیز بخشی از جنبش شده اند.

طشت رسوائی کیهان و گردانندگان آن نیز چنان از بام فرو افتاده که صدای آن تا اقصی نقاط جهان به گوش ایرانیان رسیده است. ایشان گفت، ما هم گفتیم! قضاوت با ملت ایران

نگذارید بخش هائی از تاریخ را که نباید عیان شود، عیان کنیم. در دولت میرحسین موسوی حرفه دین بود که مملکت را نمی توانیم به دست بخش خصوصی بدهیم و از آن زمان گروهی به نام "راست" شکل گرفت که با این سیاست موافق نبود و "چپ" هم از آن جهت چپ نام گرفت که به دخالت دولت در امور اقتصادی اعتقاد داشت.»

چرا در انتخابات مجلس پنجم

باید شرکت می کردند!

خوانندگان پیگیر نشریه راه توده بخوبی آگاهند، که در آستانه انتخابات مجلس پنجم، راه توده طی اطلاعیه ای، اعلام داشت که این انتخابات در شرایطی متفاوت با انتخابات گذشته برگزار می شود و شکاف در دولت هاشمی رفسنجانی که ناشی از شکست برنامه تعدیل اقتصادی است، شرایطی را فراهم آورده که می توان در این انتخابات نه تنها شرکت کرد، بلکه در نتیجه آن تاثیر گذاشت.

با کمال تأسف، نه تنها این تحلیل و ارزیابی راه توده و توصیه های موکد آن برای توجه به اوضاع ایران با استقبال روبرو نشد، نه تنها تحریم انتخابات مجلس پنجم تا پایان و از سوی همه اپوزیسیون مهاجر (از راست تا چپ) ادامه یافت، بلکه راه توده متهم به ارتباط با حاکمیت جمهوری اسلامی، طرفداری از هاشمی رفسنجانی و انواع اتهامات دیگر شد. با کمال تأسف و تأثر، نشریه نامه مردم، که خود یکی از تحریم کنندگان "انقلابی" انتخابات مجلس پنجم بود، نه تنها قادر به درک ارزیابی راه توده از اوضاع جدید ایران نشد، نه تنها در "تحریم انقلابی" این انتخابات تردید به خود راه نداد، بلکه در زمینه اتهام زنی و شایعه پراکنی علیه راه توده گوی سبقت را از دیگران هم ربود!

اکنون و درماه های پایانی حیات مجلس پنجم، که جبهه بندی ها، فراکسیون ها و مصوبات و حوادث ۴ ساله گذشته، نشان داد حتی حضور یک نماینده در این جبهه و یا آن جبهه، در این فراکسیون و یا آن فراکسیون مجلس پنجم چقدر می توانست بر مسیر رویدادها تاثیر مثبت و یا منفی بگذارد، اطلاعات و ارزیابی های مستندی از سوی برخی شخصیت ها، در مطبوعات تازه تاسیس منتشر می شود، که مهر تأیید بر ارزیابی راه توده از فضای جدید برای شرکت در انتخابات مجلس پنجم می دهد. همین اظهار نظر ها، نظر راه توده در اطلاعیه انتخابات مجلس پنجم را تأیید می کند که قیام اسلام شهر را، نقطه پایان اجرای شتابگیر برنامه تعدیل اقتصادی و پایان دوران خوش ائتلاف موفله اسلامی-هاشمی رفسنجانی اعلام داشت. شکافی که کارگزاران سازندگی از دل آن بیرون آمدند و...

بخشی از مقاله و اظهار نظر مهندس اصغرزاده در روزنامه صبح امروز، شاهدی است بر آن ارزیابی راه توده در آستانه انتخابات مجلس پنجم و دیدگاه هائی که اکنون در دولت خاشمی و در ارتباط با برنامه تعدیل اقتصادی وجود دارد. در همین ارتباط مقاله مستقلی را در این شماره راه توده می خوانید. این اظهار نظر اصغرزاده را در کنار ارزیابی هایش در باره شکل گیری و قدرت گیری جبهه ارتجاع بازار را در جمهوری اسلامی در زیر می خوانید.

اصغرزاده به صبح امروز می گوید:

«در اواخر ریاست جمهوری آقای هاشمی، سیاست های تعدیل با مشکلاتی روبرو شد...

گروهی که به نام راست مشهور شده اند دارای پایگاه سنتی بازار هستند، روزنامه دارند، دیدگاه هایشان روشن است و برخی از مردم از آنان حمایت می کنند و عده ای هم که خود را وابسته به این گروه می دانند مجالس و اجتماعات را بهم می زنند. هر چند ممکن است خود آن گروه هم این افراد را قبول نداشته باشند.

جریان دوم خرداد که از ترکیب گروه میانه و نیروهای به اصطلاح چپ بازسازی شده تشکیل شده است، شعارش این است که دولت باید کوچک شود و نهادهای مدنی شکل بگیرد.»

گاز درست بود؟ مغشوش کردن مرزهای دوستی و دشمنی بین دو اردگاه موجود در آن دوران خردمندانه بود؟

قراردادی که از پیش بسته شده بود و حتی بنابر پیشنهاد اتحاد شوروی در همان زمان که فرمان بسته شدن شیرهای گاز از سوی شما صادر شد، می شد در باره بالا بردن قیمت آن نیز رسماً با اتحاد شوروی وارد مذاکره شد! آن کینه توزی سیاسی و تشدید جو شوروی ستیزی و متعاقب آن "چپ ستیزی" و "توده ای ستیزی" در کشور، عملاً آب به آسیاب همین ارتجاع مذهبی ریخت، که اکنون تیغش را زیر گلوی امثال شما نیز نگهداشته است! از جمع ملی-مذهبی ها، دو شخصیت بیش از دیگران، در دوران اخیر، درباره تاریخ حزب ما و سیاست آن در برابر رویدادهای دوران اولیه پیروزی انقلاب سخن می گویند. نخست دکتر ابراهیم یزدی است که چندین نشریه، به فراخور رویدادها و اعتباری که برای نهضت آزادی قائل هستند با ایشان گفتگو می کنند و دوم مهندس عزت الله سحابی که علاوه بر گشوده بودن صفحات نشریات معتبری نظیر صبح امروز، خرداد و نشاط سابق و روزنامه جدید اخبار اقتصادی، به روی ایشان، خود نیز مدیرمسئول نشریه معتبر "ایران فردا" است. این دو شخصیت سیاسی نیز، متأثر از گرایش های سیاسی-اقتصادی خود، مطالبی را در ارتباط با حزب توده ایران مطرح می کنند. نمونه هایی را در این زمینه و بعنوان یادآوری آنچه که از سوی طیف نهضت آزادی و ملی-مذهبیون در مطبوعات داخل کشور منتشر می شود، در زیر می آوریم.

دکتر ابراهیم یزدی

دکتر ابراهیم یزدی، رهبر نهضت آزادی ایران، در نوشته ای تحت عنوان "منشأ پیدایش پدیده سعید امامی" که در روزنامه نشاط منتشر شده است، می نویسد:

((منشأ دیگر پیدایش پدیده سعید امامی، پیروزی تعهد بر تخصص در جدال میان تعهد و تخصص، بلافاصله بعد از انقلاب است. با پیروزی انقلاب و انتقال قدرت به حاکمان جدید، نیاز به مدیرانی که هم تعهدات ملی-اسلامی داشته باشند و هم تخصص و کاردانی و تجربه لازم برای اداره امور مملکت، به شدت احساس می شد، و این یکی از موضوعاتی بود که در جلسات متعدد دولت موقت و شورای انقلاب، هنگام بحث پیرامون کمیود مدیران لایق و کاردان مطرح بود. همان عضو شورای انقلاب، ضمن مخالفت با چنین کمیودی اظهار داشت باید از جوانان انقلابی استفاده کرد و به کار گمارد تا تجربه پیدا کنند. وی در تأیید نظر خود داستانی را از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به نقل از کیانوری، دبیرکل حزب توده ایران نقل کرد که بعد از انقلاب و تأسیس دولت جدید بلشویکی به لنین مراجعه و اظهار می دارند که با کمیود مدیران کاردان روبرو هستند و کسی را برای ریاست بانک مرکزی شوروی ندارند. لنین ملامت گرایانه به آن ها نگاه می کند و می گوید باید از جوانان انقلابی استفاده کرد. سپس جوانی را که در دفتر لنین مسئول خدمات دفتری و پذیرائی از مراجعان و کادرهای انقلاب و مورد اعتمادش بود، فرا می خواند و حکم انتصابش به سمت ریاست بانک مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را به دستش می دهد و روانه اش می کند. کیانوری به عضو شورای انقلاب گفته بود که لنین این کبار را کرد و دیدیم که شوروی یک ابرقدرت در برابر امریکا شد. البته کیانوری نگفته بود که لنین بزودی به خطای خود پی برد و کارشناسان از کار برکنار شده را با اصرار به کار گرفت و با کمک آنها برنامه توسعه اقتصادی جدیدی را به اجرا گذاشت. همچنین سرنوشت به عضو شورای انقلاب مجال آن را نداد که ناظر فروپاشی خفت بار این ابر قدرت باشد.

بی تردید، بعد از انقلاب، می بایستی از نیروهای متعهد و متخصص در پست های کلیدی برای اداره کشور استفاده می شد، اما تربیت چنین نیرویی بعد از پیروزی انقلاب امکان پذیر نبود. این کاری بود که طی چندین دهه قبل از انقلاب، جریان اسلامی دانشگاهی و روشنفکران دینی، در داخل و خارج از کشور انجام داده بودند...))

در رابطه با این اظهار نظر، یادآوری نکات زیر لازم بنظر می رسد:

۱- آنچه را که به دکتر کیانوری و حزب توده ایران نسبت می شود، به فرض اینکه سخنان آن عضو مجهول الهویه شورای انقلاب بصورت دقیق هم نقل شده باشد، باز هم نمی توان آن را با این مضمون به دکتر کیانوری نسبت داد، زیرا نقل قول فوق از نظر تاریخی مخدوش و از نظر سیاسی آنچنان با سیاست حزب توده ایران در رابطه با موضوع رابطه تخصص و تعهد در تضاد است، که مشکل بتوان آن را با هزار من چسب به حزب توده ایران وصل کرد. اولاً، امثال سعید امامی از جمله همان متخصص شده های پیش از انقلاب در انجمن های اسلامی خارج از کشور بودند.

آنها که امکان طرح نظراتشان را در
مطبوعات داخل کشور یافته اند، صادقانه با
حزب توده ایران روبرو می شوند؟

"سعید امامی" ها
حاصل نظام ارزشی اند!

از میان ملیون و ملی-مذهبی ها، چه
کسانی صادقانه تر با مواضع و تاریخ
حزب توده ایران برخورد می کنند!

طی دو سال اخیر که فضائی در مطبوعات داخل کشور برای انتشار برخی نظرات ملیون و ملی-مذهبی ها باز شده، از سوی وابستگان به این طیف اظهار نظرهای مختلفی درباره تاریخ حزب توده ایران و وقایع تاریخی که حزب ما در آنها حضور داشته، می شود. حتی، برخی از این شخصیت ها، در جریان استدلال های خود در جدالی که با جناح های حکومتی دارند، متوسل به برخی نقل قول ها از قول رهبران حزب توده ایران می شود که اکثراً نادقیق است.

بصورت بسیار طبیعی، حق آنست که با توجه به عدم وجود امکان پاسخ گویی از سوی حزب توده ایران و یا تصحیح این نظرات از سوی حزب ما در داخل کشور، گویندگان و وابستگان این طیف وسواسی بیش از آنچه که اکنون دارند، بکار بگیرند. امری، که متأسفانه شاهد آن نیستیم و اغلب یک تنه به قاضی می روند و کیست که از چنین قضاوتی راضی باز نگردد؟

در این تردید نیست که در پیرامون این اظهار نظرات، بویژه آنجا که مربوط به سال های نخست پیروزی انقلاب ۵۷ می شود، نه تنها اسناد و مدارک کافی در اختیار است، بلکه شهودی در قید حیات اند که خود مستندترین خاطرات را دارند، تنها اشکال کار، همانطور که گفته شد، آنست که فضائی در داخل کشور برای پاسخگویی و استفاده از این اسناد و اظهارات شهود وجود ندارد.

مثلاً وقتی آقای معین فر، وزیر نفت در دولت موقت مهندس بازرگان سخن از سیاستی مستقل و ملی، در ارتباط با نفت می گوید و از سیاست حزب توده ایران در سال های نخست پیروزی انقلاب و در ارتباط با دولت موقت گله و انتقاد می کند، جا دارد به ایشان یادآوری شود:

ایرادات و انتقادات حزب توده ایران نسبت به روش و منش دولت موقت مهندس بازرگان و چپ ستیزی توأم با شوروی ستیزی نهفته در آن، همچنان برجای خود باقی است. ما اعتقاد داریم که این سیاست به منافع ملی ایران ضربه زد. در ارتباط با دوران وزارت خود شما، انصاف این نیست که بنویسید و ببیزید که فرمان بستن شیرهای گاز، اعلام «گاز را می سوزانیم، اما به شوروی ارسال نمی کنیم» و... که از زبان و قلم شما در مطبوعات آن زمان منعکس است، غلط بود. این نوع سیاست های کینه توزانه که ضررهای اقتصادی را شامل شد و اعتبار قراردادهای ایران با کشورهای خارج را زیر علامت سوال برد، غلط نبود؟

در دوران اولیه پس از پیروزی انقلاب، که کشور نیازمند بازسازی، دفع محاصره اقتصادی غرب و بویژه امریکا و انواع دشمنی های دیگر بود، قبول و حتی تحمیل سالی بین ۵ تا ۳ میلیارد دلار ضرر ناشی از عدم فروش

برادر مجتبی (که نام مستعار همین سعید امامی در زندان‌ها بوده) خون بسیاری را، از میان رهبران حزب توده ایران وثیقه ترقی خود در دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی کرده‌است!

درباره سابقه سعید امامی در انجمن‌های اسلامی آمریکا، به آسانی می‌توان اطلاعات مطبوعات را در این زمینه کامل کرد.

این همه توضیحات روشن‌کننده ما نیست، و برخی یادآوری‌های تاریخی نیز لازم است.

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، جمهوری سوسیالیستی روسیه وجود آمد و تنها چند سال بعد است که با پیروزی انقلاب در جمهوری‌های دیگر، الحاق داوطلبانه آنها به جمهوری سوسیالیستی روسیه، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوجود آمد.

در ثانی، بلشویک‌ها، بعنوان یک حزب انقلابی با تجربه که از ابتدای قرن ۲۰ امر سازماندهی یک انقلاب سوسیالیستی را پیش برده بودند، از آنجنان نیروی انسانی متخصص و کارداران و تئوریسین‌های انقلابی در همه زمینه‌ها برخوردار بودند که احتیاجی به برگماری مسئول آبدارخانه به سمت رئیس بانک مرکزی دولت انقلابی نباشد.

آن داستانی که دکتر یزدی نقل می‌کند، مربوط به یکی از کادرهای سابقه‌دار انقلابی است که در کنار لنین قرار داشته، اما متخصص بانکداری نبوده، درحالی‌که قدرت سازماندهی خود را در انقلاب نشان داده بود. این چه ارتباطی به برگماری افرادی نظیر سعید امامی در ستاد شکنجه و بازجویی، و سپس در قلب امنیت جمهوری اسلامی دارد؟

۲- متأسفانه امثال دکتر یزدی، هنوز هم، حتی پس از فروپاشی اتحاد شوروی نمی‌تواند خود را از زیر بار سنگین شوروی ستیزی خلاص کنند. امری که نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان از سوی امپریالیسم به آن دامن زده شد و در همین انقلاب میهن خود ما نیز نتایج منفی آن بر هیچ محقق صادقی پوشیده نیست.

واقعیت اینست که بیش از آنکه فروپاشی شوروی خفت‌بار باشد، شرایط و اوضاعی که سرمایه داری مافیائی و نوپای روسیه، در آن کشور حاکم کرده خفت‌بار است. سرمایه داری و مافیائی، که از نظر سیاست و اقتصاد و میزان میهن دوستی در ردیف سرمایه داری مافیائی است که بنام اسلام بر ایران حاکم است.

فروپاشی اتحاد شوروی، به گفته فیدل کاسترو، یک ناجعه برای بشریت بود. نگاهی به حوادث یک دهه گذشته در سراسر جهان، این ارزیابی را ثابت می‌کند و ما نگرانیم که شتری که ناتوبه رهبری امریکا جلوی خانه مردم یوگسلاوی خواباند و اکنون در اندونزی سرگرم خواباندن آنست، روزی نه چندان دور در ایران بخواهاند!

بنابراین، شرایط خفت‌بار کنونی در روسیه و جهان ربطی به لنین و انقلاب اکتبر ندارد.

۳- حزب توده ایران هیچگاه، حتی در آن سال‌های پرتلاطم، آنجنان نظرانی را که به آن نسبت می‌دهند در رابطه با تعهد و تخصص نداشته‌است.

این یک واقعیت است که حزب ما از آغاز فعالیت انقلابی خود تاکنون، براهیت تعهد نیروی انسانی و متخصص به میهن و مردم و انقلاب تاکید ورزیده و به همین دلیل نیز اعضا و هواداران خود را که در میان آنها افراد متخصص کم نبوده و نیستند را با روح مقاومت در برابر امپریالیسم، عشق به وطن، علاقه به توده‌های زحمتکش و آشنائی با فرهنگ مترقی جهان بار آورده‌است.

از ابتدای پیروزی انقلاب نیز، حرف و سخن حزب ما، خطاب به حاکمیت آن بود که از همه نیروهای متخصص میهن دوست و ملی برای اداره کشور باید استفاده شود. همچنان که اعتقاد داشت، باید در امور عالی و مهم، از نیروی انقلابی و مبارزان با تجربه استفاده شود، نه از افراد یک شبه انقلابی شده. بارها و بارها، حزب ما هشدار داد، که در میان افراد دو آتشه‌ای که یک شبه ریش گذاشته و تسبیح بدست گرفته‌اند، کسانی می‌توانند خود را جا زده و بزرگترین ضربات را به انقلاب بزنند.

حزب ما از همان ابتدا با مرزبندی "خودی" و "غیرخودی" مخالف بود. اوج این مخالف باز می‌گردد به دوران اولیه دفاع از خاک میهن در برابر تجاوز ارتش عراق، که شهدای جبهه‌های جنگ حزب توده ایران را از دیگر شهدا جدا می‌کردند و یا برای دفاع از شهرهای مرزی، ابتدا تفتیش عقاید می‌کردند و برگزیدگانی را اجازه دفاع از میهن می‌دادند که همفکر خود باشند.

چنین برداشتی از تعهد را در ردیف و هم‌طراز تعریفی از تعهد معرفی کردن، که راه را برای ارتقاء عناصر وابسته به دشمنان خارجی ایران و دشمنان آزادی و حقوق مردم ایران باز کرده، ظلم و بی‌انصافی است.

ثانیاً، آن کادری که اکنون بعنوان تحول طلبان و نواندیشان مذهبی بازشناخته می‌شوند و در کنار جنبش و دولت خاصی قرار گرفته‌اند، اغلب از دل همان کادرهای ابتدای پیروزی انقلاب بیرون آمدند که اغلب در مجاهد سازندگی و دیگر نهادها به خدمت فراخوانده شدند. نظیر عباس عبیدی، سعید حجاریان، میردامادی، حجاریان، اصغرزاده و... حتی روحانیونی نظیر ابطحی، عبد الله نوری، منتجب نیا و...

ثالثاً، دارندگان تخصص در دولت موقت مهندس بازرگان نیز کم اشتباه نکردند که ما نسل جوان به خدمت گرفته شده در بعد از پیروزی انقلاب را سبیل اشتباهات ببینیم. یک نمونه از همین اشتباهات در همین نوشته و در ارتباط با نفت و گاز ایران و مهندس معین فر در بالا آورده شد.

بنابراین، می‌ماند آنها که انفجار در نخست وزیری، در حزب جمهوری اسلامی و... درست کردند و یا امثال سعید امامی در وزارت اطلاعات برای خود جا باز کردند.

دو انفجار و نفوذ در بخش‌های امنیتی حزب جمهوری اسلامی، شورای امنیت نخست وزیری و وزارت اطلاعات نه بدلیل بر سر کار گماردن افراد سابقه‌دار انقلابی و امتحان پس داده، بلکه بدلیل استفاده خارج از احتیاط، از برخی متخصصین انجمن‌های اسلامی خارج کشور و افراد تازه ریش گذاشته و یک شبه انقلابی شده در داخل کشور، ممکن شد.

آن نقل قولی که دبیرکل نهضت آزادی ایران، مستند به آن عضو شورای انقلاب، نورالدین کیانوری و لنین مطرح می‌کند، تنها نیسی از "لا اله الا الله" است. "لا" گفته می‌شود، اما "الا" لله" فراموش می‌شود. آن جمله‌ای که از لنین نقل می‌شود، شامل بکار گرفتن انقلابیون سابقه‌دار و امتحان پس داده در طول مبارزه طولانی است. بسیاری از کادرهای بکار گرفته شده، پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، از دل انقلاب ۱۹۰۵ و سال‌های پیش از آن بیرون آمده بودند. چگونه می‌توان آنها را، گرچه امور دولت بعد از انقلاب اکتبر را براساس تخصص خود بدست نگرفته باشند، با برخی ریش گذاشته‌ها و تسبیح بدست گرفته‌های بعد از انقلاب ۵۷ مقایسه کرد، که نقش مهمی در انواع جنایات و انحرافات ایفاء کردند؟

انقلاب ۵۷ از ناحیه مبارزانی نظیر "ابوالقاسم سرحدی زاده"، "کاظم بجنوردی"، "حجت الاسلام حجتی کرمانی" و ده‌ها مبارز مذهبی دوران شاه که سال‌ها در زندان شاهنشاهی ماندند و پس از انقلاب، بر سر مسئولیت‌های مختلف قرار گرفتند ضربه امنیتی نخورد.

این افراد، هیچکدام، بعد از پیروزی انقلاب، براساس تخصص‌شان مصدر امور نشدند، در حالی‌که امور مهمی را هم برعهده گرفتند.

انقلاب از سعید امامی هائی ضربه خورد که دو سال پس از پیروزی انقلاب و روی موج "هر کس ریش دارد متحد من است" به ایران آمدند. سعید امامی، از سوی علی فلاحیان متخصص تشخیص داده شد و به ایران دعوت شد!

جنایات و انحرافات و خیانت‌های بزرگی در این عرصه و در همین رابطه در جمهوری اسلامی روی داده‌است، که بجای خود باید به آنها پرداخت.

استدلالی که دکتر یزدی می‌کند، عملاً نفی‌کننده سپرده شدن امور سیاست خارجه جمهوری اسلامی به امثال خود وی، و یا سپردن پاره‌ای امور مشابه، به داماد ایشان در دوران پس از پیروزی انقلاب است، چرا که بموجب این استدلال نباید سیاست خارجه کشور در اختیار پزشکی قرار می‌گرفت که هیچ تجربه‌ای در این عرصه نداشت!

اما، آنچه که بیشتر محتمل به نظر می‌رسد، بازگشت به بحث‌های مربوط به دولت موقت، شورای انقلاب و نسل از دل انقلاب بیرون آمده و برخورد هائی است که با نهضت آزادی شده‌است.

ما هم نظرات بسیاری در این عرصه داریم، اما محور این بحث نمی‌تواند سپرده شدن امور به جوانان و یا سالمندان، به متخصصین و یا غیر متخصصین باشد. ای بسا متخصصی که انکاری ضد انقلابی داشته باشد و علیه تحولات عمل کند و چه بسا سالمندی که همگام به جنبش و خواست مردم باشد، اما تخصصی هم نداشته باشد و برعکس. همین امروز مگر غیر اینست؟ امثال قاضی مرتضوی که هنوز ریش و سبیلش کامل نشده و حکم تعطیل روزنامه‌ها را صادر می‌کند، مگر مصداق گروه اول نیست؟ همچنان که دکتر یدالله سبحانی از جمله افراد مصداق دوم است!

بحث مربوط به نفوذ افرادی نظیر سعید امامی و یا کشمیری و کلاهی و امثال آنها در ارگان‌های حساس مملکتی، بحث دیگری است که اتفاقاً این نفوذها اغلب زیر پوشش توده‌ای ستیزی و شوروی ستیزی انجام شده‌است. همین سعید امامی، مبتکر بزرگترین جنایات در زندان اوین و کمیته مشترک و بند ۳ هزار، در بازجویی از رهبران حزب توده ایران بود و اساساً مدارج ترقی را از همان جا شروع کرد!

چگونه برای خدمت هزاران هزار جوان و سالمند میهن دوست و صاحب صلاحیت می‌بندد.

نگارنده خود شاهد زنده‌ای است، که چند روز پس از سقوط رژیم پهلوی، داماد آقای یزدی، "شهریار روحانی"، به سمت سرپرست موقت سفارت ایران در واشنگتن منصوب شد و بلافاصله از سوی سعیدامامی و دوستان وی در ایالت "اکلاهما" برای سخنرانی در جلسه دانشجویان و ایرانیان آن منطقه دعوت شد. مرز میان دانشجویان آمریکا، از همین جا و تحت عنوان اسلامی و غیر اسلامی و ارزشی و غیر ارزشی جدا شد و مبتکرش با تکیه بر مناسباتی که با سفارت جمهوری اسلامی در آمریکا داشت، همین سعیدامامی بود.

"سعید امامی"، بلافاصله بعد از انقلاب، در آمریکا پرچم توده‌ای ستیزی را برافراشت و زمینه‌های نفوذ خود در ارگان‌های امنیتی جمهوری اسلامی را بدین طریق فراهم ساخت!

توده‌ای ستیزی و اعمال ارزشی سعید امامی از همان زمان شروع شد. او در آمریکا شروع به شناسایی هواداران حزب توده ایران کرد و عکس‌هایی که از آنها تهیه می‌کرد به ایران می‌فرستاد. پرونده سازی را از همانجا و بعنوان دفاع از ارزش‌ها شروع کرد. هیچکس در دولت موقت متعرض او نشد! نه در دولت و نه در سفارت جمهوری اسلامی در آمریکا. چرا؟

این را، بسیاری افراد در جمهوری اسلامی باید پاسخ بگویند، از جمله دوستان نهضت آزادی!

همان عکس‌ها و پرونده سازی‌ها موجب توقیف گزرنامه‌ها، قطع ارز دانشجویی، ایجاد درگیری با اداره مهاجرت آمریکا و بسیاری از این نوع مشکلات شد.

امثال سعید امامی می‌دانستند که هرچه ارزشی‌تر جلوه کنند، راهشان بیشتر گشوده خواهد شد و چنین کردند تا دستشان به دست علی فلاحیان در آمریکا رسید و همراه او به تهران رفت و در بزرگترین جنایات و خیانت‌های ملی شریک شد.

در همان آمریکا دستش به دست آمریکایی‌ها هم رسیده بود؟ به توصیه آنها بر ارزشی بودن خود افزوده بود؟ با هدایت آنها در کنار فلاحیان قرار گرفت و به تهران رفت؟

امثال من اطلاعاتی در ارتباط به این سؤالات ندارد، اما عملکرد او خود پاسخ بسیاری از این نوع سؤالات است. آن همه توده‌ای ستیزی در آمریکا، در عین دفاع از ارزش‌های ارتجاع مذهبی، سرانجام باید مورد توجه آمریکایی‌ها که دشمن خونی حزب توده ایران بودند، قرار می‌گرفت؛ و به نظر می‌رسد که قرار گرفت، چرا که مستقیماً در آن شبکه اطلاعاتی و امنیتی قرار گرفت که علیه حزب توده ایران سرگرم توطئه بود.

همین شبکه بعدها در پرونده سازی علیه آیت الله منتظری فعال شد و سپس در قتل عام زندانیان سیاسی که ادامه‌اش به قتل‌های روشنفکران ختم شد. در ترورها، انفجارها و ده‌ها و ده‌ها حادثه دیگر هم که کمر انقلاب ایران را خم کرد، نقش امثال او نقش داشتند؟ شواهد می‌گوید: بله!

۵- من، بعنوان یکی از دانشجویان قدیمی مقیم آمریکا، می‌خواهم با صراحت بگویم "جریان اسلامی-دانشگاهی و روشنفکران دینی خارج کشور، که دکتر یزدی آن را مسئول پرورش نیروهای متعهد و متخصص قبل از انقلاب معرفی می‌کند، مسئولیت عظیم و کلیدی در ایجاد و تبلیغ مفهوم خائنانه برانداز "خودی" و "غیرخودی" که منشاء پلیدی‌ها و جنایات بسیاری در جمهوری اسلامی شد، دارد.

بهره‌برداری این جریان را، قبل از انقلاب در خارج کشور و در جنبش دانشجویی، و بعد از انقلاب در تحولات سیاسی انقلاب، از جریان اشعاب در سازمان مجاهدین خلق نمی‌توان نادیده گرفت.

اصطلاح "منافق" سال‌ها قبل از انقلاب در خارج از کشور و در راستای پیشبرد سیاست خودی و غیر خودی رایج شد.

نتایج ناشی از استفاده از این اصطلاح، از طرف فعالیت نهضت آزادی در خارج از کشور، در سال‌های قبل از انقلاب و از سوی رهبران وقت جریان‌های مذهبی در خارج از کشور، در ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، به تفصیل در کتاب "مجاهدین ایران" نوشته مورخ ارجمند دکتر آبراهامیان بررسی شده است.

جهت اطلاع نسل جوانی که از مواضع حزب توده ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب، احتمالاً اطلاع دقیق ندارد و در دوران اخیر، با ابراز نظراتی نظیر آنچه که در بالا اشاره شد به حزب ما آشنا می‌شود، ذکر مواردی از مواضع رسمی حزب در این مورد، در اینجا ضروری است:

در "نامه مردم" شماره ۴۶۲، مورخ ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، طی مقاله‌ای با عنوان "لایحه بازسازی نیروی انسانی، ضرورت جبران اشتباهات" که بناسبت تقدیم "لایحه قانون بازسازی نیروی انسانی" به مجلس منتشر شد، حزب توده ایران با صراحت کامل اعلام کرد:

«در حیات‌های پاکسازی، گاه کسانی جای گرفته‌اند که از صلاحیت سیاسی و اخلاقی لازم برخوردار نبوده و چه بسا خود مستحق پاکسازی‌اند. این افراد به تبع اغراض شخصی و پیش داوری‌های خود، پاکسازی را از مسیر صحیح، که راندن عوامل و افراد ساواکی و فاسد از ادارات و موسسات دولتی است، منحرف ساختند و به تصفیه افرادی دست زدند که مطلقاً سابقه سونی نداشتند، مومن به انقلاب بودند و چه بسا علیه نظام فاسد گذشته نیز مبارزه کرده و در پیروزی انقلاب سهمی اجرا کرده‌اند. اکنون "لایحه بازسازی نیروی انسانی" به مجلس داده شده است. نمی‌توان مدعی بود که در این لایحه ضوابط پاکسازی تماماً درست انتخاب شده است. برای نمونه تبصره ۲ ماده ۳۰ قانون می‌گوید: «اعتقاد به مکاتب غیراسلامی موجب عدم صلاحیت برای خدمت در وزارت آموزش و پرورش» می‌شود. در حالیکه به عقیده ما، در وزارت آموزش و پرورش و در هر وزارتخانه و موسسه دولتی دیگر، تنها معیار صحیح باید ایمان به انقلاب و تلاش برای حفظ و پیشبرد آن باشد و بس»

خودی و غیر خودی

بخش دیگری از سخنان دکتر ابراهیم یزدی، باز می‌گردد به مسئله خودی و غیر خودی، که ظاهراً ایشان باید از مخالفان این مرزبندی باشد. حال ببینیم چنین است؟ و امثال ایشان، چگونه می‌رود توانسته‌اند خود را از زیر بار این مرزبندی خائنانه برانداز بیرون بشکنند، و یا هنوز این طیف نیز به نوع دیگری قائل به این نوع مرزبندی‌هاست.

جای تعجب و تاسف است که دیرکل نهضت آزادی که وابستگان خود همین جمعیت نیز خود به دلیل غیر خودی قلمداد شدن مشمول تصفیه‌های سیاسی و اداری شده‌اند، اکنون و پس از ۲۰ سال تجربه تلخ این مرزبندی‌ها هنوز از «نیاز به مدیرانی که تعهدات ملی-اسلامی داشته باشند» صحبت می‌کند. یعنی اصلی که در لایحه پاکسازی نیروی انسانی گنجانده شده بود و بتدریج نه تنها ما، بلکه امثال ایشان را هم شامل شد.

ریشه این تفکر فاسد را باید از خاک برون آورد، تا امثال سعیدامامی امنیت و اطلاعات کشور را در دست نگیرند. اشتباه نه در تخصص داشتن و تخصص نداشتن، نه در جوانی و پیری، بلکه در همین شناخت و ارزیابی است که نه تنها در وجود ارتجاع مذهبی چون موزیانه جا خوش کرده، بلکه در ضمیر روشنفکران مذهبی نیز، هنوز به حیات ادامه می‌دهد!

"نامه مردم" در شماره ۳۳۲، مورخ ۲۳ شهریور ۱۳۵۹، ارگان حزب ما، ضمن مخالفت با تعطیل دانشگاه‌ها به بهانه انقلاب فرهنگی، اقدامی که در آن زمان مورد حمایت ملی-مذهبیون نظیر دکتر یزدی نیز قرار گرفت، اعلام کرد:

«ضرورت انقلاب فرهنگی در جامعه‌ای که تازه از سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن قد راست کرده، مورد تردید نیست. انقلاب فرهنگی باید بتواند نظام آموزشی-طبقه‌ای را زیر و زیر کند و سیستم پذیرش دانشجو و محتوای کتاب‌های دانشگاهی را به گونه‌ای دگرگون سازد که اولا برای فرزندان طبقات زحمتکش، که طی ده‌ها سال به آموزش عالی دسترسی نداشتند راهگشا باشد، و ثانياً کادر تحصیلکرده و متخصص کشور را با روح نفرت از امپریالیسم، عشق به وطن، علاقه به توده‌های زحمتکش و آشنائی با فرهنگ مترقی جهان بار آورد.»

۴- پدیده‌ای بنام سعید امامی، محصول همان نظام ارزشی است که هنوز هم علیرغم همه ضربات وارده و تجربیات تلخ باقی مانده، روشنفکران و نواندیشان مذهبی - از جمله دکتر یزدی - نمی‌توانند از آن فاصله بگیرند.

نگارنده خود شاهد شکل‌گیری فجایع ناشی از همین خوش بینی نسبت به نظام ارزشی بود:

سعید امامی پیش از آنکه در وزارت اطلاعات "حاج سعید" شود و در زندان "برادر مجتبی"، در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، که دکتر ابراهیم یزدی مسئولیت سازماندهی و تأسیس آن را برعهده داشت، با نام "برادر سعید" عضو بود. ما هرگز نمی‌خواهیم بگویم این برادر سعید، از ابتدا همان "برادر مجتبی" زندان اوین و حاج سعید وزارت اطلاعات و امنیت بود، اما می‌خواهیم بگویم ارزش‌گذاری‌های غلط چگونه فضای مناسب برای رشد و حتی نفوذ کسانی فراهم می‌سازد و راه را

دیدگاه ها

نشریه "چشم انداز ایران" در شماره اول خود (مرداد و شهریور ۷۸) چند نظر خواهی را پیرامون اوضاع اقتصادی ایران منتشر کرده است. از جمله مصاحبه ای با فریبرز رئیس دانا، اقتصاددان مقیم ایران. در همین شماره همچنین بخشی از نامه مهندس عزت الله سحابی به محمد خاتمی که در تاریخ ۲۶/۴/۷۸ نوشته شده چاپ شده است. مصاحبه فریبرز رئیس دانا را با اندکی تلخیص، و نامه مهندس سحابی را عیناً از نشریه مذکور در زیر می آوریم. هم مصاحبه رئیس دانا و هم نامه عزت الله سحابی، اشاره مستقیمی دارند به ضرورت اجتناب ناپذیر آن جابجائی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی که راه توده بارها آن را بعنوان هسته مرکزی جنبش کنونی مردم ایران ارزیابی کرده است. همین امر، در گفتگوی رادپوئی راه توده، که در همین شماره آن را بصورت ضمیمه می خوانید نیز، از چند جنبه مطرح شده است.

فریبرز رئیس دانا:

بخش خصوصی پدرخوانده آزادی نیست!

– اگر بتوان سرمایه داری ملی را نقطه مقاومتی در مقابل سرمایه داری جهانی تلقی کرد، چه نمونه هائی از آن را می توان در تاریخ جهان سوم و بخصوص ایران ارائه داد؟
رئیس دانا: به نظر من، سرمایه داری ملی در اوایل انقلاب سرکوب شد. چون خیلی از جریان های ملی کارخانه دار شده بودند، بازرگان را نماینده بورژوازی ملی تلقی می کردند، در حالیکه بازرگان نماینده بورژوازی ملی نبود. آنچه که در ایران بعد از انقلاب پا گرفت، بورژوازی تجاری بود که در واقع جانشین بورژوازی کمپرادور (سرمایه داری وابسته) شد. این طبقه اساساً برای فعالیت در صنعت و تولید آمادگی نداشت.

– مشخصه اصلی سرمایه داری تجاری در ایران چیست؟ آیا این طبقه مبتنی بر یک ایدئولوژی است؟

رئیس دانا: نیروی اصلی و تعیین کننده در سرمایه داری تجاری، ماهیت ایدئولوژیک آن نمی باشد، بلکه رقابت آن با سرمایه داری کمپرادور است. اینها احساس کردند که در رقابت با کمپرادور نابود خواهند شد. براین اساس تلاش کردند قدرت را از دست آنها بگیرند، بدون آنکه بتوانند در این جایگزینی، نقش آنها را ایفاء کنند. (البته)، انتخابات اخیر اتاق بازرگانی نشان داد که سرمایه داری تجاری متوجه این نکته شده است که با ادامه روند فعلی تجزیه خواهد شد.

– در نقطه مقابل سرمایه داری تجاری یا سرمایه داری ملی، اقتصاد دولتی وجود دارد. برخی این الگو را هم نا کارآمد و فاسد می بینند. اضافه بر آن وجود درآمد نفتی سبب می گردد تا اقتصاد دولتی بی نیاز از اتکا به طبقات مولد بوده و در واقع با یک نوع استبداد قرین باشد.

رئیس دانا: اگر بخش دولتی تحت نظارت نهادهای مدنی و ملت عمل کند، کارآمدی آن به مراتب از بخش خصوصی بالاتر خواهد بود. اگر جاه های نفت را به بخش خصوصی واگذار کنیم، آنها به دنبال منافع ملی نخواهند بود، بلکه درآمد بیشتر خود را در نظر خواهند گرفت. اگر تأمین اجتماعی و بیمه های اجتماعی بطور کارآمدی شکل بگیرد و مردم نگران درآمد یا از کار افتادگی خود نباشند، بخش دولتی بسیار کارآمدتر از بخش خصوصی به نیازهای اجتماعی پاسخگو خواهد بود، در حالیکه سرمایه داری تجاری این مقولات را قبول ندارد. اقتصاد دولتی و نفتی هم آنطور که شما گفتید مترادف با الگوی استبداد نیست. دکتر مصدق از یکسو آزادیخواه بود و از سوی دیگر اقتصاد دولتی-نفتی را هم رهبری می کرد.

دولت هائی که از طریق مردم انتخاب می شوند، می توانند مدافع آزادی باشند. یک نمونه مصدق بود. نمونه دیگر دولت خاتمی است که برخلاف نظریه ای که بورژوازی و دموکراسی را قرین یا یکدیگر می داند، مورد هجوم سرمایه داری تجاری و بخش خصوصی می باشد. بنابراین این نظریه رد است که بورژوازی دموکراسی را به ارمان می آورد.

– علیرغم اینکه انگیزه های عدالت خواهانه در وقوع انقلاب ایران بسیار موثر بود، چرا جریان سرمایه داری تجاری در حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب ایضاً نقش اساسی را بر عهده گرفت؟

رئیس دانا: هر چند اصل عدالت اجتماعی در خام ترین شکل خود، انگیزه اصلی وقوع انقلاب بشمار می رفت، اما نوع ایدئولوژی و سازماندهی جریان هدایت کننده، بسیار تعیین کننده بود. سایر نیروها در آن شرایط توانائی نداشتند. بر

همین اساس سرمایه داری تجاری رهبری بخشی از مبارزه را برعهده گرفت و مانع از آن شد که به آرمان های عدالت خواهانه مردم پاسخ داده شود. گروه های چپ هم در این میان سرکوب شدند. مبارزه طبقاتی به نتیجه نرسید و آزادی پایدار ایجاد نشد. – وجود نهادهائی چون قانون کار یا خانه کارگر را در این بافت چگونه می توان تبیین کرد؟

رئیس دانا: علیرغم اینکه من مدافع قانون کار هستم، ولی این قانون راه های فرار را نیز برای سرمایه داری فراهم کرده است، بطوریکه سرمایه از تولید به سود تجارت فرار می کند. خانه کارگر نیز نماینده واقعی طبقه کارگر نیست. در سازماندهی تظاهرات ناقص عمل می کنند. تظاهرات جلوی اتاق بازرگانی یا تظاهرات اول ماه مه نمونه هائی از عملکرد ناقص آنها می باشد. آنها از متخصصان کارگری خود استفاده نکرده اند. در بحث قانون کار هم بصورت مکانیکی از آن دفاع می کنند. این قانون در زمان جنگ بازده خوبی داشت، ولی الان باید چند قدم جلوتر از این قانون باشیم و جهت گیری عدالت خواهانه آن را بیشتر کنیم. هر چند که همین قانون کار فعلی هم، تحت فشار اتاق بازرگانی و سرمایه داری تجاری قرار دارد.

– به نظر می رسد مدیران دولتی مخالفت جدی تری نسبت به قانون کار دارند تا بخش خصوصی؟

رئیس دانا: این پدیده ناشی از دیکتاتوری است. برخی مدیران دولتی می خواهند در محیط خودشان ترکتازی کنند. درحال حاضر چون از مدیران فقط بیلان مالی خوب انتظار دارند و به عبارت ساده تر از آنها فقط اسکناس می خواهند، آنها نیز برای بالا بردن سود دهی واحدهای خود با قانون کار درافتاده اند. اضافه بر آن، برخی تحت پوشش مدیریت دولتی، متأسفانه با بخش خصوصی زدوبندهائی دارند.

– البته تا زمانی که مدیریت کارخانجات و صنایع تحت نظارت کارگران بود، بازدهی خوبی وجود داشت. ولی بعداً به بهانه تمرکز، این طیف از کارگران را تصفیه کردند که موجب شد مدیریت دولتی در مسیر دیگری حرکت کند و سلامت خودش را از دست بدهد. در واقع نقش نظارتی مردم در سلامت مدیریت دولتی بسیار کارآئی دارد!

رئیس دانا: همین طور است!

عزت الله سحابی:

سرمایه داری ملی را تقویت کنیم!

پس از انقلاب، منکر واقعیتی به نام سرمایه داری ملی شدیم و با این بینش، سرمایه داری صنعتی را در کشور سرکوب و بی حیثیت نمودیم و راه را فقط بر تجارت و انتقال ثروت به خارج و الگوری مصرف باز گذاریم. نتیجه آن شد که امروز اسیر یک طبقه بسیار وسیع و قهار و بی رحم سرمایه داری تجاری شده ایم که به اضعاف مضاعف: هم ما را وابسته تر کرده است، هم غارت ملت و زحمتکشانش ملت را به اعلا درجه رسانده است و هم بدتر از همه، فرهنگ کار و کوشش مولد و مفید به حال جامعه را کشته و سرانجام به صورت دشمن اصلی و پرتوان و متکی به ایدئولوژی انحصاری حاکم، در برابر صنعت و تولید و استغنا و استقلال و توسعه متوازن جامعه قد برافراشته است.

ما کاملاً می توانیم مفهوم یک سرمایه داری ملی را که حتی به تعبیر لنین، در مراحل آغازین توسعه یک کشور عقب مانده از ضروریات غیر قابل اجتناب است و کاملاً نیازهای دوره تاریخی ما را پاسخگو باشد، تعریف و بر طبق آن عمل نموده و به آن تحقق خارجی بدهیم.

و سرانجام اینکه، نقدیگی خصوصی عظیم و بی سابقه ای که امروز در این کشور جمع شده و منشاء تمام مفاسد اجتماعی و تورم گردیده است؛ اگر به ست تولید صنعتی و ایجاد اشتغال نرود، چه خواهد شد؟

این نقدیگی یا به سوی تجارت و زمین بازی و برج سازی سرازیر خواهد گردید، یا به سوی مصرف و ریخت و پاش بی مورد برای اغنیا و سرانجام راهی خارج خواهد شد.

کدام یک از اینها به لحاظ عواقب و آثار ستم آمیز عقب ماندگی ملی و تمام مفاسد فقر و بیکاری و فحشا و قاچاق و ... مفیدتر یا کم ضایع تر و عادلانه تر از تکوین و رشد یک سرمایه داری ملی محکم و استخوان دار با تعریف و مفهومی که ما از آن داریم می باشند؟ رشد سرمایه داری ملی، صرف نظر از اینکه ثمر بخش و تکمیل کننده سیاست نگاه به درون و اتکا به خود است، یک اسکلت عینی برای تحقق جامعه مدنی نیز می باشد.

۳ استاد بزرگ فرهنگ و ادب ایران چشم بر جهان فرو بستند!

در نیمه دوم شهریور ماه گذشته، سه محقق، تاریخ شناس و استاد فرهنگ ایران، در داخل کشور چشم بر جهان فرو بستند.

مرتضی راوندی، عبدالحسین زرین کوب و عبدالله توکل بازماندگان نسلی بودند که در اعتلای فرهنگ ایران و تربیت نسل نوینی از محققین، فرهنگ شناسان، تاریخ دانان و اهل شعر و هنر ایران نقشی انکارناپذیر داشتند.

روزنامه های طرفدار تحولات که تلاش می کنند خود را با خواست های واقعی جامعه نزدیک کنند، اخبار و گزارش هایی پیرامون شخصیت و آثار این سه تن منتشر کردند و آن سدی را شکستند که در دهه دوم انقلاب و با تسلط ارتجاع مذهبی بر رسانه های گروهی در این زمینه وجود داشت.

همین روزنامه ها از تحقیق ماندگار و نثر شیوای عبدالحسین زرین کوب در یادگار باقی مانده از او "دو قرن سکوت" یاد کردند. تقریباً تمامی این روزنامه ها عکس هایی از مرتضی راوندی را چاپ کردند. شخصیتی که بزرگترین اثر تحقیقی را پیرامون تاریخ ایران از خود برجای گذاشته است.

روزنامه "اخبار اقتصادی" ستونی را به مرتضی راوندی اختصاص داد و نوشت: «راوندی در سال های دهه ۲۰ در احزاب چپ عضویت داشت و در مطبوعات وابسته به آنها، مقالاتی انتقادی از سیاست انگلیس و امریکا و دوست های دست نشانده آنها می نوشت.»

این روزنامه به دلائل معلوم و مشخص، نتوانست بنویسد در این دوران یگانه جریان چپ در ایران، حزب توده ایران بود و مرتضی راوندی نیز عضو حزب توده ایران و یکی از برجسته ترین نویسندگان مطبوعات حزبی در آن دهه بود.

کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" راوندی ۱۱ جلد است که سه جلد اول آن، با آنکه چندین بار تجدید چاپ شده، در ایران کمیاب و حتی نایاب است.

در اواخر سال ۱۳۷۷، مجله "چپستان" بازنده یاد "مرتضی راوندی"، که به آخرین ماه های حیات خود را در کجولت کامل پشت سر می گذاشت گفتگویی انجام داده و منتشر ساخت. با احترام بسیار و افتخاری افزون بر آن، بخش هایی از این گفتگو را، به یاد محقق و اندیشمندی که سه نسل ایرانی با کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" او، گام در جاده پیچ و خم شناخت علمی تاریخ اجتماعی ایران نهادند در ادامه می آوریم.

از همان ابتدا، حزب توده ایران، مبتکر توجه به مردم و افکار عمومی بود!

آخرین گفتگو!

چپستان: لطفاً از گذشته سیاسی خودتان برای ما بگوئید.

راوندی: من سال ۱۲۹۲ در تهران متولد شدم. پدرم آیت الله موسوی غروی، روحانی صاحب نامی بود و طبعاً چون آیت الله زاده بودیم، مورد توجه و احترام اهالی محل بودیم.

ایران در اواخر عهد قاجاریه، بسیار آشفته بود. اساساً حکومت قاجاریه یکی از منحل ترین نظام های سیاسی ایران را به وجود آورده بود.

حقیقت این است که من هم مثل همه شاگرد های دبستان و دبیرستان درس خواندم و بعد هم به دانشکده رفتم. بعد از شهریور ۲۰ و تشکیل حزب توده ایران، من به مسائل اجتماعی، موضوع حقوق آدم ها و اختلافات طبقاتی و به طور کلی اجتماعی بیشتر توجه کردم.

بهرحال، بعد از رفتن رضا شاه و اینکه روس ها از شمال و انگلیس ها از جنوب به مملکت ما آمدند، سیستم فکری و اجتماعی اکثریت مردم به میزان زیادی

عوض شد. مطبوعات نیز عمدتاً به دو گروه و جناح تقسیم شده بودند، یک عده ای طرفدار سوسیالیسم و افکار اجتماعی و بشری بودند و عده ای طرفدار رژیم و رضا و سلطنت. بهرحال گمان می کنم بواسطه تبلیغات موثر حزب توده، توجه به مردم و افکار عمومی بیشتر شد. گفتگو در زمینه های اجتماعی و مردمی و موضوع حقوق مردم بیشتر شد، کتاب ها نوشته شد، روزنامه ها دایر شدند. مثل روزنامه مردم، رهبر، رزم و روزنامه های دیگر. بهرحال اینها متعلق به دوره ای است که کمابیش دموکراسی وجود داشت، یا داشت نضجی می گرفت؛ تا قبل از آن کسی جرأت نداشت در این باره صحبت کند.

چپستان: آن هائی که در سال های ۳۰ در زندان بودند، شما را به خاطر می آورند، که همواره روی تختتان دراز کشیده بودید و از تسورات یادداشت بر می داشتید. آیا انگیزه نگارش تاریخ اجتماعی ایران در همان دوران در وجود شما شکل گرفت؟ امیدوارم این پرسش ها، شما را تشویق کند، که از خاطرات زندان خودتان بگوئید.

راوندی: بله، نتیجه فعالیت های سیاسی زندان بود. با بسیاری از اهل قلم و سیاسیون در زندان بودیم. ما در زندان عمومی بودیم و البته برای خودمان برنامه منظمی هم داشتیم. انصافاً آن طور هم که باید و شاید با ما سختگیری نمی شد؛ یک علت عمده آن این بود که هنوز پهلوی دوم محکم بر تخت نشسته بود. شخصاً مقداری از وقت خودم را صرف مطالعه می کردم، و البته نه فقط تورات، بلکه هر کتابی که به دستم می رسید؛ و چون نقشه نگارش کتاب های مربوط به تاریخ ایران را در ذهن داشتم، از مطالعاتم یادداشت برداری می کردم. بعد از آنکه دکتر مصدق آمد، رئیس شهربانی عوض شد، اوضاع زندان ها بهتر شد، بخصوص رفتار با زندانیان سیاسی بهتر شد و بعد از حدود یک سال و خرده ای آزاد شدم.

چپستان: می توانم بپرسم چه داور و قضاوتی در باره تاریخ ایران دارید؟

راوندی: ملت ایران بر روی هم ملتی بزرگ است و خودش را از زیر بار حکومت های خارجی خارج کرده. نمونه بارز آن این است که در دوره بعد از اسلام، اعراب بعضی سرزمین ها را تحت نفوذ خود درآوردند و این کشورها مثلاً کشورهای شمال آفریقا حتی زبان شان عربی شد، اما تنها کشوری که هویت خودش را حفظ کرد ایران بود که در حقیقت بعد از حمله بیگانه، زبان فارسی نه تنها از دست نرفت بلکه به استفاده از زبان عربی زبانی غنی تر شد، تا بتواند مطالب علمی و ادبی و مطالب سایر علوم را بهتر بیان کند. این است که باید گفت حمله خارجی ها به ایران به هوست ملی ایران لطمه اساسی نزده است.

چپستان: باز تاب های کتاب "تاریخ اجتماعی ایران" چگونه بوده؟
راوندی: وقتی کتاب در آمد، خیلی زود به فروش رفت و همین انگیزه ای شد که برای باز دیگر تاریخ اجتماعی را با دید وسیع تر و مطالعات بیشتری منتشر کنم. حتماً اطلاع دارید نخستین چاپ تاریخ اجتماعی ایران در سه جلد رقیعی منتشر شد. استقبال مردم و روشنفکران باعث شد که به جای اینکه سریعاً کتاب را تجدید طبع کنم، در اندیشه تکمیل مطالب از قلم افتاده باشم. این بود که تاریخ ایران را به چند بخش تقسیم کردم: سلسله ها، طبقات اجتماعی. چون وقتی می گوئیم ملت ایران، ملت ایران عبارت است از جمعیتی که در آن کشاورز، پیشه ور، روحانی، سرمایه دار، فقیر و قشر های مختلف وجود دارد. باید بدانیم که هر طبقه وضعیت خاص دارد، باید به این موضوع توجه داشت.

چپستان: از دیگر آثارتان برایمان بگوئید!

راوندی: من آثار زیاد و متنوعی ندارم. اساسش تاریخ اجتماعی ایران است که در ده جلد منتشر شده. یک ترجمه هم دارم که مربوط به زندگی روزمره مسلمانان در قرون وسطی است که خیلی پیش چاپ شده و حالا هم در صدد هستند که تجدید چاپ بکنند. دو جلد هم تاریخ تحولات اجتماعی دارم که با یک نظر علمی تاریخ اجتماعی غرب را از دوره تمدن یونان و روم و قرون وسطی تا دوره اواخر قرون وسطی و رنسانس و انقلاب فرانسه و انقلاب اکبر و فاصله بین انقلاب فرانسه و اکبر و حضور فاشیسم و هیتلر و این جریان ها به طور اجمال مورد مطالعه قرار گرفته است. سیر قانون و تاریخ قضاوت و دادگستری نیز عنوان کتاب دیگری است که توسط نشر "چشمه" منتشر شده است. سال ها پیش درباره تفسیر قانون اساسی ایران، قانون اساسی مشروطه و مقایسه آن با چندین قانون اساسی کشورهای پیشرفته، کتابی نوشته ام که تحت عنوان تفسیر قانون اساسی توسط انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. درباره مبانی تعلیم و تربیت در تاریخ ایران و به طور اجمالی از تاریخ اروپا، کتابی نوشته ام به نام تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا که توسط نگاه منتشر شده است. الان هم مشغول تالیف تاریخ روزنامه نگاری و یا در حقیقت سیر روزنامه نگاری و تاریخ مطبوعات در ایران هستم که هنوز نیمه تمام است.

این که دسترسی به این کتاب ها آسان نیست، بهرحال موجب ناراحتی من هم هست و آرزو می کنم با سعه صدر مسئولین امر چاپ و نشر در وزارت ارشاد اسلامی، بهرحال زمینه های انتشار منظم کتاب های اینجانب فراهم شود. واقعیت این است که جامعه با تنوع افکار و اندیشه ها، زنده و پویا و فعال خواهد بود.

جایگاه طبقاتی مجاهدین خلق از ابتدای تاسیس

بخش دوم کتاب تحقیقی دکتر "آبراهامیان،

درباره "سازمان مجاهدین خلق"

گیش شخصیت "مسعود رجوی" از زندان قصر شروع شد!

بدون شناخت جایگاه و پیوندهای طبقاتی یک حزب یا سازمان سیاسی نمی‌توان به درک درستی از ایدئولوژی، سیاست، مشی و بطور کلی تاریخ آن حزب یا سازمان دست یافت. در کتاب تحقیقاتی دکتر آبراهامیان، بنام "مجاهدین ایران"، تاریخ سازمان مجاهدین در هر مرحله از حیات آن، در رابطه با آن خط اصلی که تعیین‌کننده هویت ایدئولوژیک، اولویت‌های سیاسی و شیوه‌های رهبری آن است، مورد توجه قرار گرفته است. یعنی در رابطه با جایگاه طبقاتی رهبران و اعضا. آن و پیوندهای طبقاتی سازمان در جامعه ایران. قسمت اول بررسی کتاب آبراهامیان درباره مجاهدین در شماره ۸۶ منتشر شد. بخش دوم این بررسی اختصاص به جایگاه و پیوندهای طبقاتی این سازمان دارد، که در زیر می‌خوانید:

مولف کتاب با استفاده از اطلاعات مندرج در وصیت‌نامه‌ها و یادنامه‌های رسمی شهدای سازمان، جایگاه طبقاتی و ریشه‌های اجتماعی رهبری و اعضا، سازمان مجاهدین را در مراحل مختلف حیات آن بررسی کرده و در هر مورد به این نتیجه واحد می‌رسد که اکثریت آنها را روشنفکران جوان، بویژه فرزندان اشرار سنتی طبقه متوسط، زاده شده در خانواده‌های روحانی، مذهبی و وابسته به بازار تشکیل می‌دادند. از اینرو به هیچوجه تصادفی نیست که مجاهدین از آغاز تاسیس سازمان تا آستانه حوادث خرداد ۱۳۶۰، بازار را بعنوان "بورژوازی ملی-مترقی" ایران تلقی می‌کردند. (ص ۲۱۰)

۱- مرحله اول (۴۷-۱۳۴۲): در فصل سوم کتاب، در بررسی تاریخ تاسیس سازمان مجاهدین، شرح حال ۱۵ عضو رهبری اولیه سازمان، یعنی اعضای کمیته مرکزی و تیم ایدئولوژیک سازمان را می‌توان یافت. دوازده عضو کمیته مرکزی اولیه عبارتند از محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان، محمود اصغری‌زاده، عبدالرسول مشکین‌فام، علی میهن‌دوست، احمد رضائی، ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگان، بهمن بازرگان و مسعود رجوی. تیم ایدئولوژیک شامل ۶ عضو کمیته مرکزی (حنیف‌زاده، محسن، اصغرزاده، میهن‌دوست، بهمن بازرگان، رجوی) و سه عضو دیگر یعنی رضا رضائی، حسین روحانی و تراب حق‌شناس می‌شد. (ص ۹۱-۸۷). مولف سپس نتیجه می‌گیرد «اکثر رهبران اولیه مجاهدین ... فرزندان طبقه متوسط مذهبی بازاری بودند ... از ۱۵ عضو کمیته مرکزی و تیم ایدئولوژیک تقریباً همگی از خانواده‌های متوسط پائین بوده، ۱۲ نفر آنها از خانواده‌های روحانی یا بازاری بودند.» (ص ۹۱)

۲- مرحله دوم (۵۱-۱۳۴۷): در سال ۱۹۷۲ در پی حمله ساواک، ۶۹ نفر یعنی تقریباً نیمی از اعضای سازمان در دادگاه‌های نظامی محاکمه شدند. در فصل پنجم کتاب، مولف پس از ذکر نام، تاریخ تولد، شغل، میزان تحصیلات، ریشه‌های خانوادگی، نوع محکومیت و آینده سیاسی این ۶۹ نفر، در رابطه با جایگاه طبقاتی آن‌ها، نتیجه می‌گیرد «اکثر آنها در طبقه متوسط، بخصوص خانواده‌های سنتی طبقه متوسط زاده شده بودند. از ۶۰ نفری که زمینه‌های اجتماعی‌شان معلوم است، ۳۲ نفر از خانواده‌های بازاری، ۵ نفر از خانواده‌های روحانی و ۱۹ نفر از خانواده‌های متوسطی که نوع آن مشخص نشده است، بودند. فقط ۴ نفر ریشه در طبقات پائین داشتند. آمار قابل توجهی از اعضا، گروه، نه تنها از طریق تحصیل در دانشگاه، بلکه از طریق ازدواج و روابط خونی، یکدیگر را می‌شناختند. ۲۰ نفر برادر هم بوده و حداقل ۵ نفر برادر زن یا شوهر خواهر هم بودند. گروه عمدتاً از نسل جدید روشنفکران آموزش فنی دیده متعلق به خانواده‌های سنتی و مذهبی طبقه متوسط ساکن تهران یا شهرهای فارسی زبان فلات مرکزی تشکیل شده بود.» (ص ۱۳۱)

۳- مرحله سوم (۵۶-۱۳۵۱): فصل ۶ کتاب به بررسی مشروح جریان انشعاب در سازمان مجاهدین اختصاص داشته و در پایان شهدای دو گروه مجاهدین مسلمان و "مارکسیست" بر حسب سن، ریشه طبقاتی، محل تولد، شغل و چگونگی مرگ تقسیم‌بندی و مقایسه می‌شوند. مولف کتاب سه تفاوت عمده در ترکیب اجتماعی شهدای دو گروه را بشرح زیر نشان می‌دهد:

اول- اکثر اعضا مجاهدین مسلمان مهندس یا دانشجوی رشته‌های مختلف مهندسی بودند. از ۸۳ مجاهد مسلمان، تقریباً نیمی مهندس و دانشجوی مهندسی بوده و کمتر از یک پنجم آنها به رشته‌های پزشکی، علوم انسانی، علوم اجتماعی و یا تربیت معلم مربوط بودند. در حالیکه از ۴۷ مجاهد "مارکسیست" کمتر از یک‌سوم مهندس و یا دانشجوی مهندسی بوده و بیشتر از نیمی از آنها به رشته‌های پزشکی، معماری، علوم اجتماعی و انسانی و تربیت معلم مربوط بودند. (ص ۱۶۷)

ثانیاً- در بین مجاهدین مسلمان، زنان نقش رابط، حاسی، خانه‌دار و برگزارکننده نماز و نیایش را ایفا کرده و تعداد کشته شدگان زن در بین آنها تقریباً ناچیز است (۳ نفر از کل ۸۳ شهید). در حالیکه در بین بخش "مارکسیست" زنان نه تنها در عملیات بطور مستقیم شرکت داشته، بلکه در موارد بسیاری رهبری عملیات را به عهده داشتند. در نتیجه از ۴۷ کشته مجاهدین "مارکسیست" ۱۵ نفر آنها زن بودند. (ص ۱۶۸)

ثالثاً- تعلق به خانواده‌های وابسته به طبقه متوسط در بین مجاهدین مسلمان بسیار چشمگیرتر بود. از ۶۸ مجاهد مسلمان که شغل پدرشان معلوم است، حدود ۳۵ نفر (بالغ بر ۵۱٪) از خانواده‌های بازاری و روحانی، ۵ نفر (۷٪) از خانواده‌های وابسته به قشر مدرن طبقه متوسط و ۷ نفر (۱۰٪) از طبقات پائین و خانواده‌های کارگری بودند. در حالیکه از ۳۵ نفر مجاهد مارکسیستی که شغل پدرشان معلوم است، ۱۷ نفر (۴۸٪) از خانواده‌های بازاری و روحانی، ۷ نفر (۲۰٪) از خانواده‌های وابسته به قشر مدرن طبقه متوسط و ۱۰ نفر (۲۹٪) از طبقات پائین و خانواده‌های کارگری بودند. (ص ۱۶۹)

* رهبران و اعضای سازمان مجاهدین خلق، از ابتدای تاسیس، عمدتاً از میان خانواده‌های روحانی، مذهبی و وابسته به بازار بودند.

۴- مرحله چهارم (از پیروزی انقلاب تا خرداد ۱۳۶۰): از پیروزی انقلاب تا ۳۰ خرداد ۶۰، سازمان مجاهدین در نتیجه حملات حزب الهی‌ها و در پی درگیری با پاسداران، ۷۱ کشته داد. به اعتقاد مولف کتاب «این هفتاد و یک نفر بیانگر روشن ترکیب اجتماعی بدنه مجاهدین است. از نظر شغلی ۱۹ نفر دانش‌آموز دبیرستانی، ۱۵ نفر دانشجو، ۱۰ نفر تازه‌دبلم گرفته، ۹ نفر کارگر و ۵ نفر معلم جوان بودند. از نظر سنی، ۲۸ نفر زیر بیست سال، ۳۰ نفر بین ۲۰ و ۲۵ سال و فقط ۶ نفر بیشتر از ۲۵ سال سن داشتند.» (ص ۲۱۵)

۵- مرحله پنجم (خرداد ۱۳۶۰ تا شهریور ۱۳۶۴): فصل دهم کتاب تحت عنوان "پایه‌های اجتماعی" به بررسی جایگاه اجتماعی رهبری و اعضا، سازمان مجاهدین طی سال‌های درگیری مستقیم سازمان با جمهوری اسلامی اختصاص دارد. مولف با استفاده از کتاب "شهدای جاویدان آزادی" که در سال ۱۹۸۵ از سوی مجاهدین منتشر شده و در برگزیده نام و مشخصات ۱۲۰۲۸ مخالف سیاسی کشته شده طی سال‌های ۶۴-۱۳۶۰ است، اطلاعاتی دقیق از

آینچنانکه در فصول ۸ و ۹ کتاب (ص ۲۲۳-۱۸۶) منعکس است نیز صحت نتیجه گیری فوق را تأیید می کند.

کیش شخصیت و دگردیسی مجاهدین

در فصل پایانی کتاب، مولف روند دگردیسی سازمان مجاهدین به یک "فرقه مذهبی-سیاسی" را بررسی کرده و مجموعه عواملی که در این دگردیسی موثر بوده اند را بشرح زیر معرفی می کند:

- ۱- شکست شورش ۱۹۸۱ (خرداد ۱۳۶۰)
- ۲- خروج رهبری از کشور
- ۳- نابودی بخش اصلی بنده سازمان طی ترورها
- ۴- قطع رابطه رهبری و اعضا با پایگاه اجتماعی شان
- ۵- تغییرات درونی که در پاریس صورت گرفت
- ۶- کیش شخصیت مسعود رجوی

«تا اواسط سال ۱۹۸۷ سازمان مجاهدین همه خصوصیات اصلی یک فرقه را بخود گرفته بود. رجوی بطور رسمی رهبر و مسئول اول و بطور غیر رسمی امام حال خوانده می شد. لقب اخیر بنحو خیره کننده ای شبیه امام زمان است که شیعیان، مانند مسیحیان طی اعصار برای توصیف مسیح موعود خود بکار گرفته اند. سازمان به رهبر خود قدرت نامحدودی اعطا کرده بود. رجوی جهت برخ کشیدن قدرت خود، در اواخر سال ۱۹۸۶ با یک چرخش قلم، کمیته مرکزی را منحل و بجای آن شورای مرکزی ۵۰۰ نفره را ایجاد کرد.» (ص ۲۶۰)

مجاهدین سلسله مراتبی خشک را در سازمان ایجاد کرده اند که در آن دستورالعمل ها از بالا به پایین رفته و مسئولیت اصلی اعضا اطاعت بدون چون و چرای دستورات است. «مجاهدین بر اهمیت اطاعت، انضباط و سلسله مراتب و نه بر اهمیت آزادی بیان، بحث آزاد و انتخابات درونی تأکید می کنند. اگر چه مجاهدین مایل به کار گرفتن اصطلاح مرکزیت-دمکراتیک اند، ولی به نظر می رسد متوجه نباشند که لنین یعنی کسی که این اصطلاح را ابداع کرد، درصدد طرح ساختار حزبی بود که تواما از دموکراسی درونی و انوریت مرکزی برخوردار باشد. برای لنین و بلشویک ها مرکزیت دموکراتیک نه فقط انضباط و تعهد، بلکه کنگره های منظم، مباحثات باز و انتخابات واقعی معنی می داد. در حالیکه برای مجاهدین همین اصطلاح، بطور ساده یعنی اطاعت از رهبر مرکزی که به طریقی اسرارآمیز تظاهر خواست عمومی اعضاست... بطور خلاصه مجاهدین به یک فرقه درونگرا که از بسیاری جهات شبیه دیگر فرقه های مذهبی است که در سراسر جهان یافت می شوند، دگردیسی یافته است. این دگردیسی در اوتل سال ۱۹۸۵ با ازدواج جدید رجوی سریعاً متبلور شد...» (ص ۲۵۱-۲۵۰)

مولف، شکل گیری کیش شخصیت پیرامون رجوی را از سال های قبل از انقلاب و در زندان قصر پی می گیرد. در آن دوران، مجاهدین به تاسی از فدائیان در همه زندان های بزرگ، از آنجمله در زندان های قصر، اوین، قزل قلعه و قزل حصار شبکه های موسوم به کمون را در بین خود ایجاد کرده بودند. در کمون زندان قصر، مسعود رجوی بدلیل اینکه بهمن بازرگان، دیگر بازمانده کادر مرکزی سازمان مارکسیست شده بود، نقش رهبری را بدست آورد. در نتیجه شخصیت با نفوذ خود قادر به گرد آوردن فعالین جوان زندانی بدور خود شد. «بعد از انقلاب رجوی سریعاً این فعالین جوان زندان قصر را به رده های بالای سازمان ارتقاء داد. ذر واقع، زندان قصر، بستر بلرکیش شخصیت پیرامون رجوی بود که در اوائل دهه ۱۹۸۰ رشد کرده و در اواسط دهه ۱۹۸۰ کاملاً شکوفا شد. آنهایی که این کیش را در می کردند، کنار گذاشته می شدند.» (ص ۱۳۹)

بعد از انقلاب در نتیجه رهبری بلامناع رجوی در سازمان «آن دسته از فعالین قدیمی که هنوز به اعتقادات خود وفادار بوده، ولی به هر علتی حاضر به پذیرش نقش بلامناع رجوی نبودند، بی سرو و صدا از رهبری کناره گرفته، برخی کاملاً از سیاست بریدن و برخی در حد هواداران ساده مجاهدین باقی ماندند. در نتیجه از فوریه ۱۹۷۹ محفل هواداران مطمئن رجوی، رهبری همه مناصب کلیدی درون سازمان مجاهدین را بعهده گرفتند.» (ص ۱۷۴)

«این رهبری قرار بود مجاهدین را در سال های پر تلاطمی که در پیش بود، هدایت کند. در واقع مجاهدین از آزادی های بدست آمده برای انتقال خود از یک سازمان زیرزمینی مخفی به یک حزب سیاسی باز استفاده نکرد. مجاهدین حتی یکبار هم برای مقامات بالای خود، انتخاباتی برگزار نکردند، حتی یکبار هم کنفرانسی سراسری از نمایندگان منطقه ای برگزار نکردند، و حتی یکبار هم کنگره ای از نمایندگان برای تنظیم استراتژی و تاکتیک سازمان تشکیل نشد. در عوض ساختار درونی را می پذیرفتند که بیشتر مناسب جنگ های چریکی بود تا سیاست های انتخاباتی...» (ص ۱۸۳)

جایگاه طبقاتی و پیوندهای اجتماعی رهبری و اعضا سازمان بدست می دهد. از این کشته شدها تعداد ۹۰۶۹ نفر از اعضا و هواداران مجاهدین بوده و مولف با استفا از وصیت نامه ها و یادنامه های منتشر شده در منابع دیگر، آنها را به ۸۹۶۷ عضو بنده و هوادار و ۱۰۱ عضو برجسته (مانند اعضا کادر مرکزی، نامزدهای انتخابات مجلس، مسئولان شعبات استان ها و مسئولان پنج شعبه مرکزی) سازمان تقسیم می کند. به اعتقاد مولف کتاب «تصاویر منعکس در این سند بسیار شبیه رهبران بنیانگذار، اعضا نخستین و شهدای اولیه اند. سازمان عمدتاً از روشنفکران جوان، بویژه فرزندان طبقه متوسط سنتی تشکیل می شد. اکثریت وسیع شهدا، جوان و دارای تحصیلات جدید دبیرستانی و یا آموزش دیده در دانشکده ها و دانشگاه های فنی بودند. آنها در مراکز شهری، بویژه تهران و دیگر شهرهای فارسی زبان ساکن بوده و بسیاری از آنها به خانواده های بازاری که تشیع بخش اصلی فرهنگ روزانه آنها را تشکیل می دهد، تعلق داشتند.» (ص ۲۲۴)

از نظر طبقاتی، اکثریت مجاهدین به قشر روشنفکران حقوق بگیر و یا بالقوه حقوق بگیر تعلق داشتند. از ۶۷۵۸ عضو بنده سازمان که مشاغلشان معلوم است، ۳۰۲۶ نفر (۴۵٪) دانش آموز و یا فارغ التحصیلان دبیرستانی جویای کار در ادارات بودند. از ۲۸۱۴ نفر (۴۲٪) حقوق بگیر، ۱۶۵۳ نفر دانشجو، ۵۱۲ معلم، ۲۱۴ نفر کارمند، ۹۰ مهندس و ۱۳۰ نفر شاغل در حرفه های فنی دیگر بودند. از این ۸۹۶۸ نفر که تقریباً دو سوم اعضا سازمان را تشکیل می دادند، تنها ۵۰۵ نفر (۶٪) کارگر، ۱۵۹ نفر (کمتر از ۲٪) کاسب و پیشه ور، ۱۳ نفر طلبه مدارس مذهبی و ۵۶ نفر (کمتر از نیم درصد) شاغل در بخش کشاورزی و دامداری روستائی بودند.

از ۱۰۱ شهید برجسته سازمان، ۳۸ نفر دانشجو، ۱۸ نفر معلم، ۱۰ نفر مهندس، ۴ کارمند و ۵ نفر شاغل حرفه های دیگر بودند. در بین این ۱۰۱ عضو برجسته سازمان، فقط شش پیشه ور، ۲ کارگر، یک روحانی و یک طلبه وجود داشت. با توجه به اطلاعات پراکنده ای که درباره ریشه های طبقاتی ۵۴ نفر از ۱۰۱ عضو برجسته سازمان در این سال ها در دست است، می توان دید که «۴۳ نفر آنها از خانواده های بازاری طبقه متوسط، ۹ نفر دیگر از خانواده های بازاری فقیر، ۶ نفر از خانواده های فقیر زحمتکش و ۴ نفر از خانواده های کشاورز-روستائی بودند. همچنین بسیاری از آنها ای که مأموریت های ترور در دوره های بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را انجام دادند، در خانواده های متوسط و پایین بازاری متولد شده بودند.» (ص ۲۲۷)

* ۴۵ درصد سازمان مجاهدین را دانش آموزان

دبیرستان ها و مدارس حرفه ای تشکیل می دادند!

کتاب "مجاهدین ایرانی" در رابطه با پایه های اجتماعی مجاهدین دربرگیرنده نکات پر اهمیت و قابل توجهی است. نکاتی که بدون توجه به آنها نمی توان به درک دقیقی از سیاست های رهبری مجاهدین و حوادث سال های نخستین بعد از انقلاب بهمن دست یافت. بعنوان مثال:

- ۱- قشر روشنفکر در حالیکه ۱۰ درصد جمعیت بالغ کشور را تشکیل می داد، بیش از ۴۰ درصد از اعضا مجاهدین را دربر می گرفت.
 - ۲- دانش آموزان دبیرستان ها، مدارس حرفه ای و فنی که رویهمرفته کمتر از ۳ درصد کل جمعیت کشور بودند، بالغ بر ۴۵ درصد از بنده سازمان مجاهدین را تشکیل می دادند (ص ۲۲۸)
 - ۳- طبقه کارگر و شهری که ۳۲ درصد نیروی کار کشور را تشکیل می داد، تنها ۶ درصد از شهدای سازمان را شامل می شد.
 - ۴- دهقانان زمیندار و فاقد زمین یعنی ۴۵ درصد از نیروی کار کشور، تنها یک درصد از شهدای سازمان را تشکیل می دادند. (ص ۲۲۵)
- مولف کتاب، دلائل جامعه شناختی نفوذ ناچیز مجاهدین در بین طبقه متوسط جدید، طبقه کارگر و دهقانان کشور، نفوذ گسترده آن در قشر روشنفکران وابسته به طبقه متوسط سنتی را مشروحاً در صفحات ۲۳۷-۲۲۸ مورد بررسی قرار داده است.

از بررسی جایگاه طبقاتی مجاهدین و میزان نفوذ آن در بین طبقات و اقشار گوناگون جامعه، این نتیجه را می توان گرفت که بر خلاف تبلیغات رسمی رهبری مجاهدین، جنگ مسلحانه سازمان علیه جمهوری اسلامی، به هیچوجه "جنگ توده مردم با رژیم" نبوده، بلکه مبارزه و کشمکش بین نیروهای مختلف وابسته به اقشار و طبقات متوسط سنتی برای کسب قدرت سیاسی بود. تاریخ تحول و تغییر مشی و سیاست سازمان مجاهدین در قبال جمهوری اسلامی

خادمین دربار شاهنشاهی در خدمت دربار انگلستان!

جدائی فاجعه بار از کجا شروع شد؟

طی ماه‌های گذشته، علاقمندان بسیاری از راه توده خواسته‌اند تا اطلاعات دقیق‌تری را در باره انشعاب باصطلاح مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق، دسته‌بندی‌های مذهبی در زندان‌های شاه پس از این انشعاب و ماجرای مراسم "سپاس آریامهری" منتشر کنند.

این خواست، بویژه پس از مقاله‌ای که در شماره ۸۷ راه توده پیرامون نامه آیت الله مهدی کروبی خطاب به فرزند آیت الله منتظری -احمد منتظری- چاپ شد و به مسائلی در ارتباط با سوالات بالا اشاره شد، بارها تکرار شده است.

انشعاب در سازمان مجاهدین خلق، در سال ۵۴ و پس از دستگیری، اعدام و کشته شدن کادر اولیه رهبری سازمان مجاهدین خلق در درگیری مسلحانه با ساواک شاهنشاهی بوقوع پیوست. برخی از کادرهای باقی مانده سازمان، هم در درون زندان و هم در خارج از زندان ترک مواضع ایدئولوژیک گفته و خود را مارکسیست معرفی کردند. از جمله این افراد "منوچهر مقدم سلیمی" بود. این واقعه برای سازمانی که متکی به کسک‌های مالی بازار، روحانیون و دیگر اشرار مذهبی بود، خواه ناخواه با واکنش تند در میان نیروهای مذهبی روبرو شد.

واقعه وقتی پیچیده‌تر شد که یکی از کادرهای دستگیر نشده سازمان، در خانه‌های تیمی مجاهدین خلق به قتل رسید و قاتلین، پس از افتادن به چنگ ساواک اعلام داشتند که او را به این جهت که حاضر به پذیرش مارکسیسم نشده بود و اطلاعات درون سازمانی داشت، به قتل رسانده‌اند. ساواک بلافاصله بیشترین بهره‌برداری تبلیغاتی را با این انشعاب شروع کرد و نمایش‌های تلویزیونی را سازمان داد.

نخستین تردیدها پیرامون ماهیت این انشعاب از آنجا ناشی شد که جداشدگان از مجاهدین، اگر هم به دیدگاه‌های جدیدی رسیده بودند، بجای پیوستن به سازمان‌های مارکسیستی دیگری که وجود داشت (از جمله چریک‌های فدائیی خلق) سازمان مستقلی بنام "پیکار" را تشکیل دادند و به مقابله رویاروی با سازمان مجاهدین خلق برخاستند.

در این دوران در داخل زندان‌های شاه، اکثریت با زندانیان سازمان مجاهدین خلق بود، اما در کنار آنها افرادی از رهبری "حزب ملل اسلامی"، "موتلفه اسلامی"، "نهضت آزادی" و شخصیت‌های روحانی نظیر آیت الله منتظری، آیت الله طالقانی و چند روحانی دیگر نیز قرار داشتند.

در این میان این گروه‌بندی‌های مذهبی، وابستگان به موتلفه اسلامی که از ابتدا دیدگاه‌های اقتصادی بنیانگذاران سازمان مذکور و تفسیرهای آن را از امپریالیسم امریکا مارکسیستی و کمونیستی معرفی می‌کردند و مخالف هر نوع کسک به سازمان بودند، فرصت مغتنمی بدست آوردند تا طرفداران مشاات، کسک، همکار و حمایت از سازمان مجاهدین خلق را زیر فشار بگذارند. این امر، در تشکیل‌های مذهبی خارج از زندان مذهبیون کمتر حالت خصومت آشکار داشت، اما در زندان‌ها با جدا شدن سفره غذا، کسک‌ها و حتی ممنوعیت معاشرت با زندانیان مجاهدین شروع شد.

کار در این مرحله نیز متوقف نشاند. سازمان موتلفه اسلامی که در زندان بودند، بقیه مذهبیون را زیر فشار گذاشتند تا هر نوع ارتباط را با توده‌ای‌ها، فدائی‌ها و مجاهدین قطع کنند و خصومت با مارکسیست‌های زندانی وارد مرحله تازه‌ای شد. در حالیکه تا پیش از این وقایع، سلوک میان همه این سازمان‌ها و بویژه مذهبیون نظیر آیت الله طالقانی، آیت الله

منتظری، حتی کرمانی و دیگر رهبران حزب ملل اسلامی در سطحی دوستانه جریان داشت و برای نخستین بار، دیوارهای جدائی مذهبیون و مارکسیست‌ها برپا شده بود.

ساواک شاهنشاهی با تمام نیرو به تشدید این وضع کوشید و صف زندانیان مذهبی و غیر مذهبی را از هم جدا کرد. مأموران و زندانیان برای پیشبرد این سیاست خود، بیش و پیش از همه از زندانیانی بهره گرفتند که وابسته به موتلفه اسلامی بودند. از آن جمله افرادی مانند عسکراولادی، لاجوردی، علی اکبر پرورش، بادامچیان و...

این روند، در حالیکه شکار مجاهدین در شهرها توسط ساواک ادامه داشت و تیرباران‌ها نیز متوقف نشده بود، همچنان ادامه یافت، تا جایی که تحت فشار گروه‌بندی موتلفه اسلامی، افرادی نظیر بهزاد نبوی، محمد علی رجائی و طیفی از این نوع مبارزان مذهبی نیز ناچار شده بودند به فتواهائی گردن بگذارند که به تحریک سران موتلفه اسلامی صادر شده و هر نوع معاشرت با مارکسیست‌ها و مجاهدین را منع می‌کرد. حتی دست دادن با زندانیان مارکسیست و عبور با دست‌های خیس از بندها و سلول‌های زندانیان مارکسیست نیز منع شده بود.

آن جدائی دشمن شادکن و انقلاب شکنی که در جریان حکومت گیلان، به سرانجامی تلخ برای میرزا کوچک خان جنگلی و حیدرخان عسواغلی و شیرین کامی رضاخان ختم شده بود، یکبار دیگر کام دربار شاهنشاهی را شیرین کرده بود. و این پایان کار نبود!

عواقب این جدائی در سال‌های اول پیروزی انقلاب و در شکل‌گیری اصطلاح "خودی" و "غیرخودی"، ستیز با تشکیل جنبه مدافعان مذهبی و غیر مذهبی انقلاب، قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، خون آشامی امثال لاجوردی در زندان‌های جمهوری اسلامی و سرانجام در همین قتل‌های چند سال اخیر ادامه یافت!

ریشه‌های جنایاتی که در زندان‌های جمهوری اسلامی روی داد و می‌دهد، قتل‌های سیاسی-حکومتی و فجایع جنایتکارانه‌ای که امثال سعید امامی در جمهوری اسلامی مرتکب شدند و وعده کشتار و قتل که هم اکنون نیز توسط امثال آیت الله واعظ طبسی، آیت الله مصباح یزدی، بادامچیان، عسکراولادی، حجت الاسلام حسینیان و... داده می‌شود، پایه‌های تئوریکش در همان سال‌ها در زندان‌های شاه فراهم آمد و امروز در خدمت غارت، مافیای مالی، بازار، چپاول اموال عسومی، زد و بندهای بین‌المللی و... ادامه دارد.

سپاس آریامهری

مراسم "سپاس آریامهری" در ۱۵ بهمن سال ۵۵ اوج جدائی صفوف مذهبیون و مارکسیست‌ها در زندان‌ها شاه بود. چرا که بعد از این مراسم تردیدها برای ادامه آن جدائی‌ها در زندان، در میان بخشی از مذهبیون آغاز شد.

رهبران موتلفه اسلامی و روحانیون متمایل به حجتیه که در کنار موتلفه اسلامی در زندان قرار داشتند، بتدریج تئوری تازه‌ای را مزمزه کردند. بوجوب این تئوری جدید، مبارزه با کمونیسم و مارکسیسم مقدم بر مبارزه با رژیم شاهنشاهی بود! این تئوری جدید که سران و مبتکران اصلی آن امثال لاجوردی و عسکراولادی و پرورش بودند، بنا استقبال ساواک روبرو شد. تئورسین‌ها، چنان آشکار بر این تئوری پای می‌فشردند که آشکار بود، هدفشان مطلع کردن ساواک و جلب رضایت دربار شاهنشاهی است. این همان تز و تئوری بود که به نوعی دیگر حجتیه در جامعه از آن طرفداری می‌کرد. یعنی مبارزه با بهائیان مقدم بر مبارزه با دربار شاهنشاهی است. هم حجتیه مبارزه با کمونیسم و کمونیست‌ها را در برنامه عمل و تبلیغات خود داشت و هم موتلفه مبارزه با بهائیان را. بنابراین، این دو خیلی زود متحد استراتژیک هم شدند!

گزارش این باصطلاح دگردیسی و تغییر هدف رهبران موتلفه اسلامی و برخی روحانیون همفکر آنها در زندان‌ها، بسرعت توسط ساواک به دربار شاهنشاهی گزارش شد. رهبران موتلفه نیز در مذاکرات خود در زندان با مأموران ساواک اعلام داشتند که حاضرند از زندان بیرون رفته و بجای مبارزه با رژیم شاهنشاهی به مبارزه با مجاهدین و مارکسیست‌ها بپردازند. آنها شرکت در قیام ۱۵ خرداد را تقبیح کردند و از آنجا که اساساً مقلد آیت الله خمینی هم نبودند، نیازی به ترک تقلید هم نداشتند.

ساواک که تاکنون شبکه حجتیه را برای مبارزه با کمونیست‌ها و زیر چتر جنجال حیدری-نعمتی مبارزه با بهائیان در اختیار داشتند، از این نیروی کمکی بسیار استقبال کرد و رضایت ملوکانه برای رها سازی آن دسته از

(بقیه خرده نگری به ... از ص ۱۶)

حال بینیم، نگرش تئوریک "احسان طبری"، به نقل از کتاب "یادداشت‌ها و نوشته فلسفی-اجتماعی" او، نسبت به پدیده‌هایی اینگونه چیست:

اول- تحلیل وضع - ارزیابی وضع - تعیین وظایف

معمولا منطقین سه نوع حکم را از هم مشخص می‌سازند:

۱- حکم نظری یا توصیفی (یا تئوریک) - مثال: "زمین می‌گردد"، "این شیشی موزون است"، "مثلت دارای چند بر است".

۲- حکم تقویمی (یا اکسیولوژیک) - مثال: "این کار ناپسند است"، "این شیشی زیباست"، "این عمل بد است"، "آن سخن صحیح است".

۳- حکم عملی (یا پراکسیولوژیک) - مثال: "این گیاه خوردنی است"، "باید از این راه رفت"، "نی‌توان این سخن را پذیرفت".

تقسیم احکام به نظری، تقویمی و عملی، تقسیم درستی است. درک این مسئله به‌ویژه برای مبارزان سیاسی نیز دارای اهمیت و ارزش بزرگی است. کمی در این‌باره توضیح بدهیم:

حزب طراز نوین طبقه کارگر چهار عرصه دائمی تحلیل دارد:

۱- عرصه مسائل جهان: وضع جنبش انقلابی و رهایی‌بخش جهانی، وضع آرایش قوای امپریالیستی و ارتجاعی در جهان، سیر اقتصادی در بخش‌های مختلف جهان، سیر علم و فن و هنر و غیره و غیره؛

۲- عرصه مسائل کشور: وضع جنبش ملی و دمکراتیک و جنبش طبقه کارگر در داخل کشور، آرایش قوای طبقاتی جامعه و سیر اقتصادی و فرهنگی در درون کشور و غیره؛

۳- عرصه مسائل مربوط به جنبش: نوع نیروهایی که در مبارزه مترقی واردند، رابطه حزب طبقه کارگر با این نیروها، مسئله وحدت عمل و وحدت نیروهای تحول‌طلب، مسئله برنامه مشترک این نیروها و غیره؛

۴- عرصه مسائل مربوط به حزب: اشکال مختلف سازمانی در شرایط معین و انواع گوناگون مبارزه حزب، مبارزه درون و بیرون حزبی، نقش مثبت و منفی کار حزب و غیره و غیره.

در هر یک از عرصه‌های چهارگانه، اجزاء سه نوع تحلیل یا سه نوع برخورد تحلیل ضرور است:

نخست برای داشتن توصیف دقیق و عینی از عرصه مورد مطالعه، دوم برای ارزیابی آن و روشن کردن رابطه مثبت یا منفی ما نسبت بوضع، سوم برای بیرون کشیدن وظایف ما.

بدین ترتیب سه وظیفه منطقی: تحلیل وضع، ارزیابی وضع، تعیین وظایف در عرصه‌های چهارگانه مسائل جهان، مسائل ایران، مسائل جنبش، مسائل حزب، در برابر حزب قرار دارد.

این آناتومی منطقی البته در یک مقطع تعمیمی درست است و نگارنده نمی‌خواهد آن را بصورت نسخه جامدی عرضه دارد. منتها توجه به بررسی دائمی وضع در عرصه‌های چهارگانه از سه زاویه تحلیلی ذکر شده، یکی از حلقات مهم اولیه رهبری علمی است. ■

۱- اگر "ظرفیت" را به عنوان "ظرفیت طبقاتی" درک کنیم، که باید چنین هم درک کرد، تا در نبرد اجتماعی مفهوم داشته باشد، و همچنین مورد تأیید قرار دهیم، که "جناح" اصلاح طلب آن بخش از حاکمیت سرمایه داری ملی و خوانسار توسعه تولیدات داخلی است، که مایل است در چهارچوب نظام اصلاحاتی را در زیربنا و روبنا جامعه عملی سازد - و لذا تنها از ظرفیت معینی برخوردار است - آنوقت مسئله تناسب قوا، که فروخ نگهدار آن را با واژه‌های "امکانات و توانایی‌ها" یا "قدرت" این جناح مشخص می‌سازد، مسئله مرکزی "تناسب قوا" در چگونگی روند نبرد اجتماعی روز در ایران، به وضوح دیده می‌شود.

۲- و یا حتی ضروری بود، پس از انتخاب رهبری تحصن، به نشست در دانشگاه پایان می‌دادند و رهبری تداوم مبارزه را به کمیته منتخب می‌سپاردند.

مذهبیون که ساواک به تعهد آنها برای مبارزه با مارکسیست‌ها اطمینان داشت، جلب شد.

در یک مراسم خفت‌پار، که نام آن را ساواک "سپاس آریامهری" نام گذاشته بود و در پشت صحنه، "پرویزقائمی" هدایت‌کننده آن بود، رهبران موتلفه اسلامی به صف ایستادند و از اینکه مرحمت ملوکانه شامل حالشان شده و عفو شده بودند، تا به خارج از زندان بروند و با مارکسیست‌ها مبارزه کنند، تشکر کردند و "آریامهر" را سه بار "سپاس" گفتند!

خفت و خاری این مراسم به گونه‌ای بود که وقتی تلویزیون شاهنشاهی آنرا پخش کرد، بسیاری از مبارزان مذهبی به انتقاد شدید از شرکت‌کنندگان در آن پرداختند. در زندان نیز این مراسم را زندانیان از تلویزیون دیدند. بسیاری از مذهبیون ابراز شرمساری کردند و صف‌بندی‌های جدیدی در ارتباط با غیر مذهبی‌ها و بویژه افسران توده‌ای شروع شد.

رها شدگان، رفتند سر کسب و کارشان در بازار، میدان تره بار، تجارتخانه‌ها و... تا هزینه مبارزه با مارکسیست‌ها را تقبل کنند و از این طریق به یاری ساواک بروند.

بعد از انقلاب، عکس‌های این مراسم، بصورت بریده صفحات اول روزنامه‌های دوران شاه دست به دست می‌شد. عکس‌هایی که در آن عسکراولادی، لاجوردی، بادامچیان، علی اکبرپور و... در کنار هم قرار گرفته و عنایت و بخشش آریامهر را شکر می‌کردند. این عکس‌ها و روزنامه‌ها، از آرشیو مطبوعات بسرعت جمع شد و در مراکز اسناد نیز از دسترس دور شد. تنها در هفته‌های اخیر، که افشاکری پیرامون نقش موتلفه اسلامی در حمله کودتایی به خوابگاه دانشجویان به عمق این توطئه راه یافت، اشاراتی به این ماجرا، آنهم بدون نام بردن از رهبران موتلفه اسلامی شد.

رهبران موتلفه، هم در سال‌های پیش از انقلاب و هم پس از پیروزی انقلاب، هر بار که مسئله آن مراسم و شرکت، حضور و حتی پیشنهاد چنین مراسمی از سوی آنها به ساواک مطرح شد، عنوان کرده‌اند که بنا بر پیغام آیت الله خمینی و برای پیوستن به صفوف مبارزه در خارج از زندان، چنین کرده‌اند و از زندان خارج شده‌اند. نه تنها هیچ سند و مدرکی در این زمینه وجود ندارد، بلکه این دروغ پیش از همه آنجا عیان می‌شود که اگر آیت الله خمینی چنین توصیه‌ای کرده بود، پیش از همه آنها باید آیت الله منتظری که شایسته آیت الله خمینی در ایران بود، از این فرمان اطاعت می‌کرد!

این که رهبران موتلفه در مراسم "سپاس آریامهر" شرکت کردند تا از زندان بیرون بیایند، امر چندان بدیع و نادری برای زندانیان و مبارزان نیست. آنچه توجه عمیق را نسبت به این رویداد جلب می‌کند، همانا خطی است که آنها در خارج از زندان ادامه دادند و بصورت بسیار فاجعه‌آمیز و با نفوذ در ارگان‌های اطلاعاتی، امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی، طی ۲۰ سال گذشته پی گرفته‌اند.

چپ ستیزی، کمونیست ستیزی و انواع جبهه‌های فردی، از همان ابتدای خروج آنها از زندان تاکنون خط مشی این طیف بوده است. زیر همین پوشش آنها موفق شدند انقلاب ایران را از مسیر مبارزه واقعی با امپریالیسم، سمت گیری یک سیاست ملی و آزادی‌ها و عدالت اجتماعی منحرف سازند و همه این اهداف انقلاب ۵۷ را در اعدام "سلمان رشدی"، مبارزه فرهنگی با یورش فرهنگی غرب، و در داخل کشور در مبارزه با تمام آرمانخواهان ۵۷ خلاصه کنند. این فاجعه همچنان ادامه دارد.

این فاجعه، که تاکنون به کشتار هزاران مبارز مذهبی و غیر مذهبی ختم شده، به انحراف اساسی در مسیر انقلاب ۵۷ ختم شده، تا مرز به بند کشیدن روحانیونی نظیر "کدیور" ها رسیده، می‌رود تا در صورت امکان به یورش خونین به جنبش مردم ختم شود و فاجعه یک جنگ داخلی را در کشور ما باعث شود. زیربنا و تئوری وصیتنامه اسدا لله لاجوردی، که امثال "سعید امامی" فقط یکی از ده‌ها و صدها مجری آن در جمهوری اسلامی بود، بر همین مبنا قرار دارد. همچنان که نطق های امثال بادامچیان و واعظ طبسی همین خمیرمایه را دارد.

بسیاری امروز در جمهوری اسلامی به این یقین نزدیک می‌شوند، که عملکرد این جریان که در زمان شاه محدود و وابستگان به آن معلود و در خدمت دربار شاهنشاهی بود، امروز وسیع، پرشار و در خدمت دربار انگلستان است.

اینست آن انگیزه بسیار مهمی که بموجب آن باید حوادث امروز را از مرور وقایع دهه ۵۰ و نزدیکی و دوری مذهبیون و غیر مذهبیون مبارز و مخالف دربار شاهنشاهی و سلطه امپریالیسم بر ایران را شروع کرد.

ریشه‌های آن اعتماد حیرت انگیزی که موجب شد، تا ماموران سازمان های جاسوسی انگلستان و امریکا در پاکستان با عسکراولادی ملاقات کرده و پرونده‌ای را که برای حزب توده ایران ساخته و پرداخته بودند در اختیار وی بگذارند و سازماندهی یورش و شکنجه را به وی و تشکیلاتش واگذار کنند، در این گذشته نهفته است.

نگاهی به مباحث پیش از کنگره، میان رهبران سازمان اکثریت

خرده نگری به خرده کاری خواهد انجامید!

رویدادهای داخل کشور بسرعت برق و باد طی می شود، و بحث های مربوط به تدارک کنگره ششم سازمان فدائیان اکثریت همچنان صفحات نشریه کار را به خود اختصاص می دهد.

اعضای کمیسیون برنامه و اسناد "سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)" در "میزگردی" شرکت کردند تا درباره "برنامه و اسناد پیرامون مسائل سیاسی کشور و سیاست سازمان" به بحث و گفتگو بنشینند. بخش اول این بحث در شماره ۲۱۵ (۱۰ شهریور ۱۳۷۸) نشریه کار انتشار یافت.

یکی از اهداف بحث کمیسیون برنامه و اسناد، "پیرامون ... [تدقیق] سیاست سازمان" عنوان شده است. "سیاست"ی که در مرحله حساسی از تحولات داخل کشور باید بررسی و تدقیق شود.

در این راه کوشش می شود تا نظرات مختلف درباره مسائل روز کشور بیان شود. انتخاب چنین راهی را "بهزاد کریمی"، یکی از شرکت کنندگان در میزگرد، چنین توضیح می دهد: «این روش درستی است که مشی سیاسی را ما در پیوند با رویدادهای واقعی کشور توضیح بدهیم، تا بتواند با روندهای عینی محک بخورد».

اتخاذ چنین روشی می تواند با نتایج مثبتی همراه شود، به شرط آنکه منجر به پراگماتیسم و عملگرایی بدون دورما و سردرگم نشود. یعنی در نهایت خود، به "تاکتیک های پنداری و همه چیز، یا هیچ چیز" نیانجامد.

بحثی که در چهره "خرده کاری" گرفتار شود، و بجای دیدن جنگل، فقط به درخت چشم بدوزد، طبعاً به تاکتیک های پنداری ختم می شود. برای نشان دادن خطرات ناشی از این خرده کاری است که بحث های میزگرد یاد شده، باید بدقت خوانده شود.

نگهدار- "فرح نگهدار" در این میزگرد می گوید: «خوشبختانه، مضمون روند سیاسی جاری از جانب عموم رفقای ما امروز پذیرفته شده. همه می گویند که روند در جهت اصلاحات دموکراتیک هست».

از این ارزیابی می توان با خشنودی استقبال کرد. پایه واقع بینانه این خشنودی از جمله مطالبی است که در این "میزگرد" مطرح شده است.

طرح عمده بودن شناخت "تناسب قوا" در نبرد اجتماعی به عنوان عامل تعیین کننده برای درک جهت و سرعت تغییرات، توسط نگهدار، با مخالفتی روبرو نمی گردد. اگر این عدم مخالفت را بتوان نوعی موافقت ارزیابی کرد، آنوقت می توان برخشنودی خود افزود.

او در ادامه می گوید: «مشکل و یا سوالی که از ۲ خرداد تا امروز در ذهن همه ما بوده است، این بوده که ظرفیت ها [۱]، امکانات و توانایی ها یا قدرت جناح اصلاح طلب برای پیشبرد این اصلاحات تا کجاست».

این نظرات و واکنش های تاییدی آمیز برخی از شرکت کنندگان در میزگرد، هنوز چنان نیست که بتوان گفت شرکت کنندگان در "میزگرد" به تحلیل همه جانبه ای از ماهیت و اهداف جنبش کنونی مردم میهن ما رسیده اند. به همین دلیل - همانطور که در زیر نشان داده خواهد شد - هنوز می توان نگران خطر پراگماتیسم و تکرار عدم تعادل های سیاسی گذشته بود.

احمدی- "احمدی" که وقایع ایران را نمی خواهد به عنوان موازنیک های یک سنگفرش در نبرد بغرنج اجتماعی ببیند، همچنان جانبدار شعار "همه چیز، یا هیچ چیز" می ماند. او در همین میزگرد، در برابر پرسش نوع «رابطه ای که جناح اصلاح طلب با حرکت دانشجویان برقرار کرده»، بجای جستجوی راه های واقعاً ممکن، برای توسعه و تعمیق جنبش، به برجسته ساختن «بن بست» می پردازد که مایل است در این رابطه ببیند. او می گوید: «نکته بعد این که دانشجویان در این جنبش اعلام کردند که نمی خواهند وسیله اعمال فشار در پائین و چانه زنی در بالا باشند و صرفاً به عنوان ابزار مورد استفاده قرار گیرند. آنها مخالفت خود را با این سیاست اعلام کردند و به همین دلیل اصلاح طلبان حکومتی در بن بست قرار گرفتند». او ابراز امیدواری می کند، که از هم اکنون به این «بن بست سیاسی» پایان داده شود. به این منظور او با کشاندن بحث به صحنه امروز فرعی (براندازی ج.ا)، اعلام می دارد: «پاسخ من اینست که ما به صراحت در کنار آن نیرویی می بایست باشیم که می خواهد تمام این چارچوب را درنوردد ... این بن بست سیاسی جامعه ماست که باید درهم شکسته شود...».

بدین ترتیب و صرف نظر از نادرستی مضمون مطالب عنوان شده توسط گوینده، که عمدتاً و شاید ناخواسته با متوسل شدن به تاکتیک تازاندن، موضوعی عملاً پوزیتیویستی (حفظ وضع موجود) از کار درمی آید، برای او نقش گردان های "جبهه ضداارتجاع" در مرحله کنونی جنبش آزادی خواهی مردم، نقشی تکمیلی و همبسته در یک روند واحد در جهت «اصلاحات دموکراتیک» که نگهدار عنوان کرده بود، نیست. روندی که در مرحله کنونی، دفع تدابیر دشمن و بازپس گرفتن مواضع از دست رفته با توجه به توازن قوا در لحظه موجود هدف آن است.

وی نبرد بزرگ را در جامعه نمی بیند. نبردی، که هدفی "استراتژیک" را برای مرحله کنونی دنبال می کند. در برابر چشمان او، گروه هایی در صحنه هستند، که تنها به خواست های ویژه خود می اندیشند و برای تحقق آن ها مبارزه می کنند:

ریشه فلسفی پراگماتیسم، بی اعتقادی به امکان شناخت تئوریک روندها و آینده آنهاست. تکیه مطلق گرایانه به واقعیت کوچک لحظه، ناشی از «واقع بینی» نیست، بلکه پی آمد منطقی محدودیت نگرش غیرتاریخی و پوزیتیویستی است.

زنده یاد احسان طبری در نوشته "آرمان انقلابی و پیکار انقلابی" در کتاب "یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی"، این کوه بینی پراگماتیسم را چنین توضیح می دهد:

«پراگماتیسم بورژوازی به واقعیت موجود تکیه می کند... شیوه ای که برنشتین پایه گذار آن است و به شیوه تاکتیک - پروسه شهرت یافته است: "هدف نهایی هیچ است، جنبش و مبارزه روزمره همه چیز"، زیرا اینکه هدف چیست و بشر بکجا می رود و سرانجام چه خواهد شد، تعیین کردنی نیست. پس امروزه روز باید برای این یا آن هدف مشخص... مبارزه کرد و فردا برای هدف مشخص دیگر (...).

کریمی- نمونه دیگر را می توان از سخنان "کریمی" ارایه داد. پرسش اینست که می بایستی دانشجویان در روزهای پر حادثه تیر ماه در دانشگاه باقی می ماندند و به تحصن قانونی و مسالمت آمیز خود ادامه می دادند و یا خیر؟ [۲]

کریمی نیز بی اعتناء به اوضاع (جهان، منطقه، مرحله مبارزات مردم و رشد روند تکاملی جامعه مشخص ایرانی در شرایط کنونی، تناسب قوای نیروهای متخاصم در جامعه، اهداف استراتژیکی سازمان فدائیان و...) دچار خرده کاری شده و لازم می داند «تفاوت شعارها» را تشریح کند: «ساعت ها قبل از تعیین نوع ادامه حرکت، این خود شعارها و یک رشته خواست ها بود که تفاوت ها را به نمایش می گذاشت».

او از میان جمعی که می خواهد سیاست آینده سازمان را در یک دوران طوفانی در حیات مردم میهن ما تعیین کند، نه تنها توجه به زیرکی ها و توطئه های ارتجاع داخلی ندارد، بلکه در برابر ترندهای امپریالیسم هم حساسیتی از خود نشان نمی دهد. او، «ام الفساد و منشاء تمام بدبختی ها» را چنین توصیف می کند:

«شما باید به این موضوع جواب بدهید که آیا ما ... باید [از] شعارها و خواست هایی که با صراحت تاکید داشتند که ام الفساد و منشاء تمام بدبختی ها خود خود ولایت فقیه است... خرسند باشیم و آنها را تأیید کنیم یا نه؟»

بدین ترتیب، تمام بغرنجی اوضاع امروز ایران و سیاسی که باید راه خود را در این بغرنجی بگشاید و نقش خود را بر عهده بگیرد، در کشف «ام الفساد» و «ولایت فقیه» خلاصه می شود! (بقیه در ص ۱۵)

محمد علی عمویی در تهران:

جبهه فراگیر "صلح-آزادی-عدالت" یک ضرورت است!

فراگرومی باشد، اتحاد عمل احزاب و دیگر نهادهای مردمی، و همدلی و همکاری سازمان‌های گوناگون، از هر قشر و طبقه اجتماعی، در قالب جبهه مردمی فراگیر، به دور از تنگ نظری‌های گروهی و پیشداوری‌های مزاحم و مخرب است.

*** تا احزاب، سندیکاها، اتحادیه‌ها، جمعیت‌ها و انجمن‌ها در کشور فعالیت رسمی و قانونی نداشته باشند و در پناه قانون نباشند، جامعه مدنی تحقق نخواهد یافت.**

این (جبهه مردمی فراگیر) الگوی مناسبی است که می‌تواند تمامی افراد، جمعیت‌ها، انجمن‌ها و احزابی را که صادقانه خواهان آزادی بیان، اجتماعات، احزاب و همچنین تحقق حقوق مصرح در اعلامیه حقوق بشر و نیز "حقوق ملت" مندرج در قانون اساسی هستند، در زیر چتر گسترده و واحدی فراخواند. این جبهه، نه تنها هیچ گونه مبنایی با موجودیت و فعالیت دیگر نهادهای مردمی ندارد، بلکه اساساً وجود آن نهادها پیش نیاز چنان جبهه‌ای است، جبهه‌ای که برای "صلح، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی" است.

مناسبات درونی

روابط درونی این الگوهای گوناگون، متناسب با علت وجودی آنها می‌تواند دموکراتیک یا سائترالیسم دموکراتیک باشد. انجمن‌ها، جمعیت‌ها و سندیکاها بنا به طبیعت‌شان و بارز و بدیهی بودن خواست مشترک شرکت کنندگان در آنها، بهتر است بر مبنای روش‌های دموکراتیک و تا حد امکان براساس اجماع پایه گذاری شوند. احزاب، بویژه احزابی که با برنامه‌ای دقیق و اساسنامه‌ای منظم به اهداف والای توده‌های انبوه مردم نظر دارند و به همین دلیل عالیه‌ترین شکل سازمانی طبقه، گروه یا جمعیتی هستند (نه مجمعی از فرهیختگان و نخبگان) و ناگزیر در پی تحقق مواد برنامه‌ای استراتژی و تاکتیک‌های خاصی برخوردارند، سائترالیسم دموکراتیک را شالوده روابط درونی قرار می‌دهند. آنچه تاکنون به کارگیری اصل سائترالیسم دموکراتیک در احزاب را تا حدودی کم رنگ کرده و مناقشات را موجب شده، ناشی از کم بها دادن به وجه دموکراتیک و تکیه بیشتر بر مرکزیت، یعنی تبدیل آن به سائترالیسم بوروکراتیک است. هرگاه دموکراسی واقعی درون حزبی، یعنی به جد گرفتن نظرات، پیشنهادها و انتقادهای اعضا، و ارکان حزب پایه و اساس بحث‌ها، نتیجه‌گیری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها در رهبری حزب باشد، هرگاه رده‌های عریضه تشکیلات و تعیین مسئولیت‌ها براساس انتخاب آزاد و آگاه اعضای شکل بگیرد، و سلب مسئولیت‌ها در هر زمان که انتخاب کنندگان ضروری تشکیل دهند (البته به صورت واقعی و دموکراتیک، نه صوری و صرفاً آئینی‌نامه‌ای) عملی باشد، هرگاه تعیین مسئولیت‌ها و سیاست‌گذاری‌ها نه بر پایه تصمیم فردی (در هر مقام و موقعیت)، بلکه متکی بر تصمیم و مسئولیت جمعی باشد، سائترالیسم دموکراتیک معنا و مفهوم یافته، روابط درونی حزب از سلامت و توان قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌شود.

*** حکومت‌ها و گروه‌های فشار، هرگز اجازه نداده‌اند در ایران احزاب برای مدتی طولانی فعالیت کنند**

در این صورت، حزب نه تنها به صورت گردانی پیشرو و پیشگام در راه تحقق آرمان‌هایش جلوه‌گر می‌شود، که از آن مہمتر حوزه‌ها و ارگان‌های آن به صورت مکتبی برای آموزش و پرورش میانی دموکراتیک، و تربیت انسان‌هایی آزاد که به آزادی دیگران احترام می‌گذارند و ضرورت گفتگوی سالم و برخورد صحیح را می‌آموزند درمی‌آید.

جامعه ما، عمیقاً به تجربه برخورد دموکراتیک نیازمند است. احزاب و دیگر تشکلات رفته رفته دموکراسی درون حزبی را تجربه کرده، بالاستفاده از نشریات، مطبوعات و دیگر رسانه‌ها آن را در جامعه نهادینه می‌کنند.

پیش، نیازها و زمینه‌ها

اشاره - اخیر نشریه "ایران فردا" که با مدیریت مهندس عزت الله سبحانی در تهران منتشر می‌شود، یک سلسله نظرسنجی‌هایی را پیرامون ضرورت حضور احزاب در جامعه، نوع و محتوای "جبهه" و زمینه‌های اتحاد عمل احزاب در رویدادهای جاری در کشور بعمل آورده است. از جمله و شناخته شده ترین شخصیت‌های سیاسی که در این نظرسنجی شرکت کرده‌اند، محمد علی عمویی و دکتر حبیب الله پیمان‌اند. محمد علی عمویی که پس از کودتای ۲۸ مرداد، ۲۵ سال را با اتهام عضویت در حزب توده ایران در زندان‌های شاهنشاهی سپری کرده بود، پس از انقلاب به عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران انتخاب شد و پس از یورش به حزب توده ایران در بهمن ماه ۱۳۶۱، بیش از ۱۲ سال را در زندان جمهوری اسلامی سپری کرد.

دکتر پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز است، که سال‌ها با اتهام فعالیت‌های سیاسی-مذهبی در زندان‌های شاهنشاهی بسر برد. پس از انقلاب، دیدگاه‌های این جمعیت سیاسی-مذهبی در نشریه "امت" بازتاب می‌یافت.

این دو شخصیت سیاسی و مبارز، دیدگاه‌های خویش را در باره ضرورت حضور احزاب در جامعه و همچنین محتوا و شکل جبهه‌ای مرکب از احزاب و جمعیت‌ها در اختیار نشریه "ایران فردا" گذاشته‌اند و این نشریه نیز آن را در کنار نظر جمع دیگری از فعالان و صاحب‌نظران سیاسی در همین زمینه منتشر کرده است. پیش‌تر و در مصاحبه‌ای که روزنامه "صبح امروز" با محمد علی عمویی، در آستانه سالروز کودتای ۲۸ مرداد کرده بود، محمد علی عمویی اشاره به نقطه نظرانی کرده بود که در اختیار نشریه "ایران فردا" گذاشته بود. بخش‌هایی از مصاحبه "صبح امروز" با محمد علی عمویی، که در دو شماره این روزنامه چاپ شده بود، در شماره ۸۷ راه توده منتشر شد. آنچه در زیر می‌خوانید، چکیده نقطه نظر محمد علی عمویی و دکتر حبیب الله پیمان است که از نشریه ایران فردا برگرفته شده است. در نظرات دکتر پیمان، آنچنان که استنباط می‌شود، روی سخن بیش از همه، با نیروهای تحول خواه مذهبی است!

محمد علی عمویی:

**آنها که می‌گویند "مردم از احزاب
خاطره خوبی ندارند"، اندیشه خود
را به مردم نسبت می‌دهند!**

عمده‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌تواند در برنامه‌های احزاب مختلف، با دیدگاه‌های خاص بنیانگذاران آنها مطرح شود و براساس پذیرش برنامه و مقررات و اساسنامه آن حزب مفروض، چگونگی عضویت و سازماندهی داوطلبان زمینه تشکیل و همگرایی لازم فراهم آید. این روزها امر مشترک و میرمی که تحقق آن می‌تواند گسترده‌ترین و فراگیرترین نهاد مردمی را سامان دهد و راهگشای حل بسیاری از دشواری‌های

با توجه به ملاحظات فوق، ائتلاف جبهه‌ای، بهترین راه حل ممکن برای تاسیس تشکلهای گسترده و فراگیرست، که می‌تواند نیروهای هم جهت در احزاب و محفل‌های متعدد را در یک صف واحد گرد آورد.

جبهه شکلی از ائتلاف نیروهاست که همکاری موقت یا پایدار نیروها و احزاب متعدد را که دارای هدف‌های سیاسی و مشی مبارزاتی واحدی هستند متحد می‌کند. بی‌آنکه لازم باشد استقلال تشکیلاتی یا هویت ایدئولوژیک خود را رها کنند و در یک هویت واحد ادغام گردند.

در واقع جبهه، موانع موجود در راه پیدایش احزاب بزرگ را دور می‌زند. ائتلاف جبهه‌ای در سطوح و با هدف‌های مختلفی امکان پذیر است. نیاز سیاسی جامعه ما به پیروی بیش از ائتلاف‌های سیاسی، موقت و بر محور نامزدهای مشترک در انتخابات است. جبهه را در وهله اول می‌توان از ائتلاف محفل‌ها، گروه‌ها و احزابی پدید آورد که به یک حوزه واحد فکری و سیاسی عمده در درون جامعه تعلق دارند.

اگر تشکلهای سیاسی و فکری موجود را بتوان در چارچوب حوزه عمده جای داد، در این صورت در اولین گام، چهار ائتلاف بزرگ جبهه‌ای امکان پذیر است: در حال حاضر نیروهای محافظه کار و وابسته به بورژوازی تجاری و سنت گرایان حوزوی، جبهه واحدی را تشکیل داده‌اند، اما در سه حوزه دیگر، اصلاح طلبان مسلمان، تشکلهای احزاب ملی و مذهبی وابسته به بورژوازی لیبرال و گروه‌ها و احزاب نواندیش دموکرات و سوسیالیست مذهبی و لائیک هنوز در جبهه‌های واحدی متحد نشده‌اند؛ حال آنکه در شرایط موجود که این جبهه برخلاف محافظه کاران سنت گرا یا سهم کمی از قدرت را در اختیار دارند، یا دشمنان از قدرت به کلی کوتاه است، ائتلاف و اتحاد جبهه‌ای امری ضروری است. مقتضیات مبارزه فعلی، چنین اتحادی را می‌طلبد و کار توضیحی در این زمینه شرح بخش بوده و از سوی نیروهای اجتماعی آگاه و سیاسی شده جامعه استقبال می‌شود. زیرا مردم بخشی از علل کندی پیشرفت مبارزه برای آزادی و مردم سالاری را مربوط به ضعف ناشی از پراکندگی این نیروها و ناهماهنگی در عرصه عمل و خط مشی می‌دانند.

به نظر می‌رسد، که در حال حاضر موانع جدی در برابر ائتلاف نیروهای مذهبی نواندیش و دموکرات و عدالتخواه در چارچوب یک تشکلهای جبهه‌ای، وجود نداشته باشد، زیرا همگرایی فکری و سیاسی میان آنها حتی از نیاز یک جبهه فراتر می‌رود و حتی آنان را بالقوه در حزب واحدی قرار می‌دهد. اگر این اتحاد عملی شود، راه برای گام بعدی که تشکیل جبهه‌ای از مجموعه نیروهای ملی-مذهبی (یعنی همه آزادیخواهان دموکرات و لیبرال مستقل) است، هموار می‌گردد و آن نیز به نوبه خود تشکیل جبهه وسیع تری با شرکت نیروهای از درون نظام را که از آرمان آزادی و جامعه مدنی و مردم سالاری حمایت می‌کنند و راه استقلال از قدرت را طی می‌کنند، تسهیل می‌نماید.

اگر ائتلاف میان گروه‌ها و احزابی صورت گیرد که میان آنها شکاف‌های حقیقی سیاسی و فکری وجود دارد، شانس موفقیت وجود خواهد داشت به شرطی که اولاً نسبت به موفقیت خود در برابر تضادهای واقعی درون جامعه آگاهی داشته باشند، ثانیاً موارد اختلاف میان خود و طرف‌های دیگر را بدانند و ضمناً از نقاط مشترک و موارد توافق بین خود مطلع باشند.

از لوازم رسیدن به توافق‌های اصولی و تشکیل ائتلاف‌های پایدار، میرا بودن از انگیزه کسب برتری و چیرگی بر جبهه (هژمونی طلبی) است. عاملی که در ایران به کرات در برابر تشکیل جبهه موانع ایجاد کرده و یا آنها را دچار شکست و تلاشی نموده است.

با تشکیل جبهه، مخالفت‌ها و جدال‌های بین گروه‌ها کاهش پیدا می‌کند. همین امر علاقه و اعتماد مردم را که از اختلاف گریزان و خواهان وحدت‌اند، بیشتر به خود جلب می‌نماید. علاوه بر اینکه اتحاد جبهه‌ای باعث تعدیل نظریات گروه‌های کاملاً افراطی یا بیشتر محافظه کار می‌شود و این امر نیز به نوبه خود مشوق مردم در پیوستن به اتحاد و حمایت از آن خواهد بود.

اگر بپذیریم که در حال حاضر کشمکش‌ها و تضادهای موجود در جامعه حول محور سه تضاد اساسی ۱- آزادی و مردم سالاری از یک طرف و حکومت مطلقه و متمرکز از سوی دیگر ۲- سنت گرایی، تجدد و نواندیشی ۳- تکیه بر اقتصاد آزاد و مناسبات سرمایه‌داری در برابر تأکید بر مالکیت‌های اجتماعی و تعاون و اشتراک در تولید و توزیع و مصرف است. در این صورت محورهای ائتلاف جبهه‌ای بنابر آنکه از چه نیروهای تشکیلی شود، وسعت شمول و فراگیری متفاوتی خواهد داشت.

یک جبهه موفق در موقعیت کنونی جامعه ایران آن است که هدف‌های آن، خواسته‌های فوری و مشترک طبقات اجتماعی ایران و اقوام مختلف ایران را پوشانند. از آزادی و حقوق برابر اجتماعی برای همه مردم دفاع کند و عدالت اجتماعی را از برنامه‌های اجتماعی خود حذف نکند. چنین جبهه‌ای در واقع الگویی از یک حکومت مطلوب ملی و فرا طبقه‌ای و متعهد به دفاع از حقوق و آزادی‌های همه شهروندان و تعیین کننده عدالت اجتماعی خواهد بود.

این که برخی عقیده دارند، مردم ایران نسبت به امر تحزب چندان خوش بین نیستند و خاطره خوبی از حضور و فعالیت احزاب در گذشته ندارند، در واقع نسبت دادن عقیده فردی به آحاد مردم است. بی‌تردید در نظرات و عملکرد احزاب در گذشته اشتباهات و ایرادهای گوناگونی بوده است، که خود محصول عمر کوتاه فعالیت آزاد و نبود تجربه دموکراتیک در جامعه ایران، و به تبع آن در احزاب و نهادهای برخاسته از آن است.

اما، آنچه موجب تداوم این کم تحرکی یا مسانعت از انتقال تجربیات شده است، نه صرفاً خطاهای احزاب یا کم تحرکی مردم، بلکه سیاست اختناق و سرکوب حاکم بر کشور بوده است. تاریخ یکصد ساله ایران آشکارا نشان می‌دهد که مردم نبوده‌اند که این یا آن حزب را از گردونه خارج کرده‌اند، بلکه فشارها، محدودیت‌ها و سرکوب حکومتگران بوده است که در دوران‌های مختلف مانع از حضور فعال احزاب شده است.

اینان مانع شده‌اند که احزاب یا تشکلهای مردمی رشد کنند و بتوانند به صورت آزاد و علنی برنامه‌های خود را با مردم درمیان نهند. در طول عمر کوتاهی که احزاب در این یا آن زمان توانسته‌اند به مقتضای شرایط نسبتاً آزاد و نیمه دموکراتیک حضوری، ولو اندک، بیابند، همواره با محبوسیت‌های جدی از سوی دستگاه‌های حکومتی از یک طرف، و فشارها، حملات و تجاوزات گروه‌های فشار و اخلاک‌گر، از طرف دیگر روبرو بوده‌اند.

نبود محیط دموکراتیک که حرمت انسان و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق شهروندی را بپذیرا باشد، و نیز عدم حاکمیت قانون مانع از آن شده است. که امر تحزب در جامعه ریشه دار شود. بی‌تردید صرف پاره‌ای گردهم آیی‌ها یا رفتن به پای صندوق رای به مناسبت‌های مختلف، نشان‌دهنده وجود جامعه‌ای براساس میانی دموکراتیک یا جامعه مدنی نیست. جامعه مدنی با وجود نسلی تربیت شده محقق می‌شود. احزاب و دیگر نهادهای مردمی در جریان فعالیت‌ها برای تحقق هدف‌های سیاسی، اقتصادی و ... رسالت تربیت نسلی را برعهده می‌گیرند که قرار است شهروندان جامعه‌ای قانگرا، قانونمند و برخوردار از آزادی و حقوق دموکراتیک باشند. ظهور و حضور نهادهایی چون سندیکاها، اتحادیه‌ها، شوراهای احزاب نه تنها نیازمند بیان آزاد و تبلیغ و ترویج اندیشه آزاد به صورت‌های شفاهی و مکتوب است، بلکه همسر از آن، این است که بتوانیم کشور نیز امکان فعالیت آزاد و حمایت از حضور بلامانع و امنیت عمومی آنها را تسهیل و تضمین نمایند.

حافظان و مجریان قانون در چنین جامعه‌ای نه تنها ناظر بر رعایت قانون از جانب شهروندان هستند، که در وهله نخست باید خود نمونه‌های باز حفظ و حمایت از حقوق قانونی شهروندان و سرمشق پیروی از قانون باشند.

مفهوم قانونمند شدن جامعه مدنی، حاکم شدن قوانین مردمی در تمامی عرصه‌های جامعه اعم از حکومت شوندگان و حکومتگران است. همگان در برابر قانون برابرند و مسئول، همگان پاسخگوی گفتار، نوشتار و رفتار خویش‌اند.

دکتر "حبیب‌الله پیمان":

اندیشه "ما" و "غیرما" مانع ائتلاف بزرگ است!

من در حال حاضر تشکیل جبهه‌ای از ائتلاف نیروهای سیاسی و اجتماعی همسوراً عملی‌تر و موثرتر از سایر اشکال مشارکت می‌دانم.

... از انقلاب مشروطه تاکنون بسیاری احزاب و سازمان‌ها بر محور یک یا چند شخصیت به وجود آمدند و با جدایی آنها، دچار انشعاب شدند و یا در اثر مرگ یا بازنشستگی سیاسی آنان از بین رفتند.

بنابراین، می‌توان شخصیت محوری را یکی دیگر از موانع رشد و دوام تشکلهای بزرگ محسوب داشت. هنوز هم هر یک از شخصیت‌های سیاسی یا فکری فعال محور تجمع عده‌ای از علاتمندان در قالب یک محفل و باند و یا یک گروه و حزب سیاسی قرار می‌گیرند. با وجودی که بسیاری از این محفل‌ها دارای اشتراکات فکری و سیاسی زیادی هستند، وابستگی به شخصیت و علائق و عصبیت‌هایی که نسبت به فرد یا آن محفل به وجود می‌آید، "ما" را از "غیرما" جدا کرده، نمی‌تواند با هم متحد شده، ائتلاف بزرگتری را بوجود آورد.

یورش انگلیسی به حزب توده ایران!

هسته مرکزی پرونده‌ای که در انگلستان علیه حزب توده ایران سرهم بندی کرده و در اختیار حبیب الله عسکراولادی گذاشتند تا با ارائه آن به آیت الله خمینی، نظر موافق وی برای یورش به حزب توده ایران جلب شود، یک کودتای نظامی بود. مطابق این اسناد، حزب توده ایران در تدارک یک کودتای نظامی و سپس ورود ارتش سرخ از مرزهای افغانستان و اتحاد شوروی به ایران بوده است!

فرار و یا ربوده شدن "گوزچکین"، افسر بخش "آتشه نظامی" سفارت اتحاد شوروی در ایران و سپس انتقال او به انگلستان، با انگیزه همین پرونده سازی صورت گرفت.

تا آنجا که مشخص شده است، گوزچکین که بی وقفه مشروب می خورده است، با زن جوانی در تهران آشنا می شود، که گفته می شود، این زن مامور، و آشنائی با او، بخشی از نقشه انتقال گوزچکین به انگلستان بوده است. در حالیکه در تهران کارمندان سفارت شوروی بی وقفه زیر نظر اداره هشتم بازسازی شده ساواک، بخش امنیت سپاه پاسداران و اداره اطلاعات نخست وزیری بوده است و حساسیت های مذهبیون نسبت به مسراودات زنان و مردان از همان ابتدای پیروزی انقلاب وجود داشته، این آشنائی نمی توانسته از نظر این ماموران پنهان بوده باشد و با احتمال بسیار نزدیک به یقین، سازمان یافته نیز بوده است.

این امر از آنجا اهمیت پیدا می کند، که شبکه هدایت کننده و سازماندهنده تماس، ربودن و انتقال گوزچکین به انگلستان، شبکه ای ایرانی، اما در خدمت انگلستان بوده است، و از امکانات وسیع انگلستان در ایران، از همان ابتدای تاسیس جمهوری اسلامی خبر می دهد.

پس از خنثی شدن چندین توطئه بزرگ علیه انقلاب، که حزب توده ایران در آن نقش میهن دوستانه خود را ایفا کرد، برداشتن این سنگر از سر راه توطئه ها برای به انحراف کشاندن انقلاب در دستور قرار گرفت.

این توطئه نمی توانست بدون یاری عوامسل و متحدان داخلی امپریالیسم عملی شود، و این متحدان نیز دیگر نمی توانستند از نوع ارتشبد فردوست و ساواک درهم شکسته و رسوا باشند، گرچه می توانستند نقش مشاور اجرایی داشته باشند.

به این ترتیب، باید کسانی به یاری گرفته می شدند که در دستگاه جدید حکومتی صاحب نفوذ باشند، مذهبی باشند، در عالی ترین ارگان های رهبری جمهوری اسلامی حضور داشته باشند، مورد اعتماد و طرف مشورت مقامات حاکمیت باشند و از امکان عملیات در کشور برخوردار باشند. شبکه حجتیه و موفله اسلامی، با این انگیزه ها و امکانات در یورش به حزب توده ایران بکار گرفته شدند!

از همان نخستین ساعات یورش اول و دستگیری بخشی از رهبری حزب توده ایران و انتقال دستگیرشدگان به بند ۳ هزار (زندان کمیته مشترک ساواک-شهرداری)، محور بازجویی ها کشف "کودتای نظامی" قرار گرفت.

افسران عضو هیات سیاسی حزب توده ایران، همراه با دبیر اول حزب توده ایران با انگیزه همین کشف، بلافاصله زیر سخت ترین شکنجه ها رفتند. آنها باید به زور شکنجه اعتراف به "کودتا" می کردند و جزئیات آن را تشریح می کردند! بند به بند این جزئیات را از روی پرونده ای که در انگلستان برای حزب توده ایران ساخته شده و توسط عسکراولادی به ایران فرستاده شده بود، قضا در اختیار آیت الله خمینی قرار گیرد، قرائت می شد و از رهبران زیر شکنجه حزب توده ایران خواسته می شد، تا آن را به خط خود بنویسند.

شاید هنوز هم کسانی باشند که باور نکنند، اما این عین واقعیت است که هدایت این بازجویی ها را، که یورش دوم به حزب توده ایران از دل آن

بیرون آمد، علی فلاحیان (با نام مستعار "حاج امین") و سعید امامی (با نام مستعار "برادر مجتبی") برعهده داشتند. آنها پلکان ترقی خود در دستگاه امنیتی و وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی را از این طریق طی می کردند و می رفتند تا با تکمیل جنایات خود در جریان قتل عام زندانیان سیاسی ایران و برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری، تمام ارگان های امنیتی کشور را قبضه کنند.

سروان ذوالقدر (عضو هیات سیاسی حزب توده ایران و از اعضای سازمان نظامی دهه ۳۰ حزب) در زیر این شکنجه ها به قتل رسید. سروان کی منش (عضو هیات سیاسی و از اعضای سازمان نظامی دهه ۳۰ حزب توده ایران) در زیر همین شکنجه ها، بر اثر ایست قلبی بدرود حیات گفت. سرتوان رضا شلتوکی (عضو سازمان نظامی حزب در دهه ۳۰ و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران) گرفتار سرطان معده شد و بدستور بازجوی مستقیم او (حاج امین) در سلول افراد نگهداشته شده و به او غذا نمی دادند تا اعتراف کند. او به این دروغ بزرگ اعتراف نکرد و وقتی بدرود حیات گفت، پوست و استخوانی بیش نبود. عباس حجری (عضو سازمان نظامی دهه ۳۰ و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران) در زیر دستبند چپانی و در حالیکه با همین دست بند از سقف شکنجه گاه آویزان می کردند، یک دست خود را برای همیشه از دست داد. ستوان علی عموئی (عضو سازمان نظامی دهه ۳۰ و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران) دوشادوش عباس حجری شکنجه شد. این دو نیز چند بار به بیمارستان منتقل شده و تحت عمل جراحی قرار گرفته و سپس بار دیگر به شکنجه گاه ها باز گردانده شدند. نورالدین کیانوری را آتش شلاق زدند تا، نه تنها گوشت پا، بلکه تمام عضلات کف پای او از بین رفت و به همین دلیل چندین بار تحت عمل جراحی قرار گرفت. او را نیز با همین وسیع نزدیک به سه هفته، به زیر دستبند چپانی بردند.

تمام این جنایات، که تردید نیست جزئیات آن سرانجام فاش شده و در تاریخ حیات جمهوری اسلامی ثبت خواهد شد، در فاصله یورش اول و یورش دوم، برای گرفتن اعتراف دروغ و تأیید پرونده ای که عسکراولادی از انگلیسی ها گرفته و به ایران آورده بود، صورت گرفت.

در آستانه یورش دوم و برای گرفتن اجازه یورش دوم به حزب، از آیت الله خمینی، سربازجوها این پرونده ساختگی (فلاحیان-امامی) برای ایجاد وحشت، به نخست وزیر وقت (میرحسین موسوی) اطلاع دادند که کودتا را کشف کرده اند و تاریخ آن بین ۶ تا ۱۰ اردیبهشت ۶۲ است؛ بنابراین باید آماده باش داده شود.

این دروغ بزرگ درحالی ساخته شده بود، که سیاست حزب توده ایران در اساس خلاف چنین عملی بود و شناخت حزب از انقلاب و نیروهای انقلابی نیز بکلی برخلاف آن بود. نه حزب ما امکان کودتا داشت و نه کودتا در جمهوری اسلامی موفق می شد و اساسا حزب سیاست براندازی جمهوری اسلامی را نداشت. تمام اسناد و مدارکی که از جلسات هیات سیاسی حزب ما ضبط کرده و با خود برده بودند، همین را نشان می داد. حتی در اوراق آخرین جلسه هیات سیاسی حزب توده ایران درج شده بود که بدلیل تنگ شدن بی وقفه حلقه محاصره و تعقیب رهبران حزب، ضرورت دارد نیمی از رهبری حزب از ایران خارج شود، و حتی افرادی که باید خارج شوند نیز تعیین شده بودند. از جمله این افراد افسران سازمان نظامی دهه ۳۰ حزب توده ایران بودند که پس از پیروزی انقلاب در رهبری حزب توده ایران قرار گرفته بودند. حتی، در همین صورتجلسات که اغلب با مراجعه به آنها از افراد زیر شکنجه بازجویی می کردند، ثبت شده بود که نورالدین کیانوری و یا فرج الله میزانی باید از ایران خارج شوند. بنابراین، این چه کودتائی می توانست باشد که رهبران آن، خود درتدارک خروج از ایران بودند!

آنها که یورش به حزب را سازمان داده بودند، در جستجوی دلیل و منطق نبودند. آنها در پی اعتراف و تأیید پرونده ای بودند که از انگلستان رسیده بود!

پس از یورش دوم، بازجویی های زیر شکنجه مسیر دیگری را طی کرد. در اردیبهشت ماه هیچ کودتائی روی نداد و در مرزهای ایران و افغانستان نیز هیچ حادثه ای اتفاق نیفتاد. به همین دلیل طراحان یورش به حزب توده ایران، برای توجیه آنچه که با رهبران حزب توده ایران کرده بودند و برای راه انداختن محاکمه و اعدام، پرونده جاسوسی را پیش کشیدند و شکنجه ها بر این محور شروع شد و نخستین دادگاه را برای صدور احکام اعدام، به ریاست محمدی ریشه ری برپا داشتند. در حالیکه در تمام فاصله یورش اول و یورش دوم، مبنای بازجویی ها و شکنجه ها کشف کودتا بود و اساسا یورش به حزب ما به این بهانه صورت گرفته بود، این دروغ چنان رسوا شده بود که در محاکماتی که ریشه ری رهبری آن را برعهده گرفت و عده زیادی از کادرها و افسران علاقتند به

نشریات داخل کشور درباره موتلفه و انگلیس ها می نویسند:

هفته نامه "آبان" در آخرین شماره خود که در پایان شهریور ماه ۷۸ منتشر شد، به نقل از نشریه "ایران فردا" بخشی از مصاحبه چندی پیش دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی با این نشریه را منتشر کرد، که طی آن اشاره به مناسبات موتلفه اسلامی با انگلستان کرده بود.

دکتر یزدی در این مصاحبه گفته است: «انگلیس ها، از طریق پاکستان و از طریق آقای عسکراولادی، وزیر بازرگانی وقت که به پاکستان رفته بود، اطلاعات مربوط به فعالیت های حزب توده ایران را در اختیار ایشان گذاشتند.»

نشریه آبان این نقل قول را در ارتباط با مطلبی که اشاره به دست داشتن عوامل انگلستان در توطئه هایی که علیه محمد خاتمی و تحولات در ایران جریان دارد، منتشر کرده است.

گزارش نشریه آبان، با عنوان بزرگ "انگلیس اطلاعات حزب توده را در اختیار ایران قرار داد" منتشر شده است. ■

(بقیه تحول بزرگی را پشت سر می گذاریم از ص ۲۱)

یاران جنبش دوم خرداد باید به هوش باشند که پا را از خواست های قانونی و مهم تر از آن، روش های قانونی فراتر نگذارند.

یاران دوم خرداد باید دامنه قانون خواهی و گستره آن را پاس دارند و بر افزودن بر حیطه مطالبات قانونی مجال انحصارگرایی در اعمال قانون را از مخالفان بازستانند.

مخالفان اصلاحات آقای خاتمی، که ایشان را وصله ای ناجور در اندام خود می بینند، همه استعداد خود را به کار گرفته اند، تا دولت آقای خاتمی را با ناکامی مواجه کنند.

واقعیت اینست که دوم خرداد و شعارهایش، مشروعیت و اقتدار تصویری مخالفان را یک سره بر باد داده، از این رو آنها در تبلیغات خود تلاش می کنند به مردم، خصوصا مسلمانان و انقلابی نشان دهند که شعارهای آزادی و توسعه سیاسی دوم خرداد به تریب اسلام و امنیت ملی را به مخاطره انداخته است. ایشان با بهره جویی از خطاهای برخی از حامیان شعارهای مزبور و فرصت طلبی ها و افراط کاری های مخالفان قانونی به تحریک مراجع، روحانیون و جوانان حزب الله پرداخته و به آنان هشدار می دهند که روحانیت، قناعت، ولایت و حتی اسلام در پناه شعارهای دوم خرداد مورد تهاجم اجانب و کفار و حامیان آنان قرار گرفته است و اگر برخورد، آن هم از نوع خشن، با این تهاجم نشود، همه چیز از دست خواهد رفت. با چنین سیاستی تشنج و بحران تشویق می شود تا نتیجه دلخواه، یعنی از بین بردن دستاوردهای دوم خرداد گرفته شود.

شهید مطهری در کتاب "پیرامون جمهوری اسلامی" می گوید: «...اگر بنا شود حکومت جمهوری اسلامی، زمینه اختناق را به وجود بیاورد، قطعا شکست خواهد خورد... من اعلام می کنم که در رژیم جمهوری اسلامی هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد و از به اصطلاح کانالیزه شدن اندیشه ها خبر و اثری نخواهد بود.»

اگر توجه بکنیم که چه تحول عظیمی در جامعه ایران در حال وقوع است، با بعضی از اقدامات مخالفی که در گوشه و کنار رخ می دهد، در مقیاس با این حرکت به گونه واقعی برخورد خواهیم کرد و به این نتیجه خواهیم رسید که امروز در ایران اسلامی گروه هایی که مخالف بسا دموکراسی، پروژه مردم سالاری، آزادی و جامعه مدنی هستند، بسیار اندک اند. آنها به شکلی که می شود از آنها به عنوان باندهای محدود وابسته به قدرت نام برد، در یکی دو سال اخیر به شدت در جامعه ما دچار نوعی ایزولاسیون اجتماعی و سیاسی شده اند. ■

مشئ حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی و انقلاب ۵۷ را به چوبه اعدام بنبرد، حتی یکبار در باره طرح کودتا صحبتی به میان نیامد.

در ارتباط با یورش به حزب توده ایران، به بهانه کودتای نظامی، اخیرا نسخه ای از کیهان فرهنگی بدست ما رسیده است، که به نقل از مجله "حوزه"، اشاره ای مستقیم و افشاگرانه به این ماجرا دارد. این گویاترین و معتبرترین سندی است که متکی به اظهارات نخست وزیر دوران جنگ، میرحسین موسوی، تاکنون در ایران منتشر شده است.

راه توده، این سند را در تائید اطلاعاتی که تاکنون در باره یورش به حزب توده ایران داشته و بخش هایی از آن در بالا آمد، منتشر می کند و یکبار دیگر از همه علاقمندان (در داخل و خارج کشور) می خواهد تا بعنوان یک وظیفه انسانی و ملی، هر سند، گزارش، مدرک و اطلاعاتی در این ارتباط دارند آن را در اختیارمان قرار دهند، تا بتوان در زمان مقتضی، تمامی آنها را، در کنار اسناد و تحلیل های مربوط به دیگر رویدادهای جمهوری اسلامی، یکجا منتشر ساخت.

میرحسین موسوی: آیت الله خمینی به ما گفت: کودتای حزب توده، یک دروغ است!

مجله حوزه، که در شهر قم منتشر می شود در سال ۶۹ (پس از درگذشت آیت الله خمینی) مصاحبه ای با میرحسین موسوی، نخست وزیر دوران جنگ انجام داد. این گفتگو، تحت عنوان "امام و مدیریت اسلامی" در تاریخ ۲۳/۵/۶۹ و به نقل از مجله "حوزه" در کیهان فرهنگی باز انتشار یافت.

آنچه را در زیر می خوانید، از همین مصاحبه مشروح برگرفته شده

«... نکته مهم دیگر: معمولا انسان که پیر می شود و عمری از او می گذرد، فعالیت ذهنی اش کاهش پیدا می کند و مطالب را دیرتر دریافت می کند. اما امام به هیچ وجه این حالت را تا دقایق آخر عمر پربرکت پیدا نکردند. هر دفته که با ایشان روبرو می شدم، احساس می کردم، از نظر سرعت انتقال و برخورد با مسئله، با وجود کهولت سن، مثل یک جوان بیست و دو ساله بودند. یعنی همان سرعت انتقال و شاید سریع تر از آنرا داشتند.»

در وهله اول، در موقع گزارش، زیاد توضیح می دادم، بزودی متوجه شدم که نیازی به این توضیحات نیست، از این روی مسائل را تلگرافی و فشرده خدمت ایشان مطرح می کردم. همیشه احساس من این بود که سریعاً مطالب مطرح شده را دریافت کنند. دریافت های ایشان دریافت های بسیار دقیق و عمیقی بود. مثلاً در جریان حزب توده، به ما تلفن زده شد که حزب توده توطئه وسیعی را پی ریخته و مساله چنین مطرح بود که ظرف ۴۸ ساعت، ممکن است اتفاقاتی بیفتد. تلفن کردیم به برادرمان جناب هاشمی رفسنجانی و مسال با بقیه مسئولین مملکتی مطرح شد. گویا حضرت آیت الله خامنه ای و آیت الله اردبیلی در آنوقت تشریف نداشتند. بالاخره فوراً خدمت امام رفتیم. برادران اطلاعات مسئله را گزارش دادند.

حضرت امام با دقت مساله را گوش دادند. سپس تحلیلی در ظرف چند دقیقه از روند حرکت شرق و غرب ارائه کردند و فرمودند:

«این اطلاعات کاملاً نادرست است. هیچ مساله ای پیش نخواهد آمد.»

اصرار شد که آقا چنین نیست، خود آنان اعتراف کرده اند. ایشان

فرمودند:

«من نمی گویم مواظف نباشید و تحقیق نکنید، ولی بدانید این مسائل و

اطلاعات دروغ است.»

البته، بعد هم تحلیل حضرت امام درست درآمد و نظر ایشان ثابت شد.»

واقع بینی و نگاه توده ای

گشایش محدودی که طی دوران اخیر در فضای مطبوعاتی کشور پیش آمد، فرصتی فراهم ساخت تا عمق درک عمومی مردم - بویژه روشنفکران مذهبی و غیر مذهبی - از ماهیت رویدادهای سال های نخست پیروزی انقلاب و شکل گیری جناح بندی ها در درون حاکمیت چند پارچه جمهوری اسلامی به نمایش درآید.

هنر بزرگ حزب توده ایران، که در سالگرد تاسیس آن جا دارد یکبار دیگر به آن اشاره شود، درک دقیق از این بفرنجی در سال های اول پیروزی انقلاب و تدوین سیاست خود بر مبنای این شناخت است.

در سال های پس از یورش به حزب توده ایران و بسته شدن فضای سیاسی کشور، که امکان موشکافی این تحولات فراهم نبود، مخالفان حزب توده ایران و یارانی که پس از ضربات وارده به حزب توده ایران با سست کرده بودند، دشمنی با حزب و جدائی از حزب توده ایران را با حملات کینه توزانه به این سیاست و شناخت شروع کردند.

در راس این جریان مخرب درون حزبی، گروه بندی بابک امیر خسروی قرار داشت که از "بسوی ارانی" شروع کرد و در گرداب ضدیت با حزب و مارکسیسم به دایره محدود "بسوی آزادی" رسید. گردوخاکی که این گروه بندی به پا کرد تا فضای بسته مطبوعات داخل کشور را به روی تحلیل واقعی رویدادها تیره تر کند و روشن بینی را از توده ای ها بگیرد، اکنون فرو نشسته است، اما هرگز نمی توان نقشی را که این جریان در حزب ما و بویژه در ارتباط با روند وحدت بین حزب توده ایران و سازمان فدائیان اکثریت ایفاء کرد، فراموش کرد.

نسلی که اکنون قلم در دست گرفته و درباره حوادث امروز ایران در مطبوعات داخل کشور می نویسد و با رجوع به گذشته ۲۰ ساله جمهوری اسلامی، پیشینه و زمینه رویدادهای امروز را می کاود، چه از تلاش جان کاه حزب توده ایران در سال های اول پیروزی انقلاب آگاه باشد و چه نباشد، آنچه که می نویسد در اساس خود تائید کننده ارزیابی حزب توده ایران از حاکمیت جمهوری اسلامی و ماهیت انقلاب بهمین ۵۷ است.

برای ما تفاوت نمی کند که این افراد مذهبی اند و یا نیستند، ملی اند و یا ملی - مذهبی اند، دگراندیشان و یا روشن اندیشان؛ برای ما مهم است که سرانجام، در پایان دهه دوم انقلاب ۵۷، جمع گسترده ای نسبت به اوضاع جامعه ایران همانگونه می اندیشند که حزب توده ایران از ابتدا می اندیشید و برپایه همان معیارها، امروز نیز همینگونه جامعه ایران و رویدادهای آن را بررسی کرده و در "راه توده" منعکس می سازد.

برای بسیاری از توده ای ها، مرور خاطرات باقی مانده از گذشته - بویژه اگر با مراجعه به اسناد و مدارک منتشره در ۴ سال اول پیروزی انقلاب ۵۷ همراه شود - سربلندی، شوق و افتخار را به همراه می آورد. گرچه همین مرور - حداقل در خلوت خویش - برای آنها که صفوف حزب ما را ترک کرده اند و از پشت به آن ضربه زدند، باید شرم را بر پیشانی آورد. تکلیف آنکه نه در خلوت و نه در عیان، نیازی به پاک کردن پیشانی خویش نمی بیند، سخاوتمندانه ترین کلام "بدرود" است!

آنچه را در زیر می خوانید، از میان تحلیل ها، ارزیابی ها و مقالات متعددی انتخاب کرده ایم که در دو سال اخیر، در مطبوعات داخل کشور بازتاب می یابند و در هر کدام به نوعی، ناخودآگاه، بر مبنای سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی مهر تائید می زنند. نویسنده این تحلیل، شاید از جمع مذهب یون نواندیش باشد، شاید از طیف چپ مذهبی باشد، شاید متمایل به ملی - مذهب یون باشد و شاید محقق صاقد اما جوان باشد. برای ما تفاوت نمی کند، مهم آنست که امروز بسیاری از قلم بدستان، وقتی می خواهند درباره تاریخ ۲۰ ساله حاکمیت در جمهوری اسلامی مطلبی مستند و واقع بینانه بنویسند، بدون آنکه حتی خود بدانند، بخشی از سخن حزب توده ایران را در این زمینه تکرار می کنند. این همان سایه بلندی است که حزب توده ایران بر سر جنبش کنونی مردم ایران دارد. شاید دشمنان حزب توده ایران و آنها که صفوف حزب ما را در سخت ترین شرایط ترک کردند و خنجر بدست در برابر آن ایستادند و هنوز هم به بهانه رفتن به سوی آزادی خنجر را به زمین نمی گذارند، نتوانند این سایه را تحمل کنند و یا در تکذیب آن قلم فرسایی کنند. این به خودشان مربوط است. آنها که در دل جنبش به حیات سیاسی خویش ادامه می دهند و آنها که چشمان خویش را به جنبش داخل کشور گشوده اند، می بینند و این کافی است!

ما، نه آقای "کریم سنگابی" را می شناسیم و نه تمام آنچه را که بعنوان تحلیل خویش از انقلاب بهمین ۵۷ و شکل گیری جناح ها در جمهوری اسلامی مطرح کرده دارای اعتبار علمی می دانیم، اما خطوط اساسی تکرش او را بی تردید برخاسته از همان واقعیاتی می دانیم که اساس سیاست حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی بود و هست!

این تحلیل را که بدقت خلاصه شده، برگرفته از روزنامه خرداد (۲۸ اردیبهشت ۷۸) در زیر می خوانید:

تحول بزرگی را پشت سر می گذاریم!

(... انقلاب اسلامی سال ۵۷ یک تحول عظیم بود. راه تازه ای گشوده شد،

اما بنا به علل گوناگون، از جمله وجود تروریسم در سال های اول جنگ تحمیلی و بقایای فرهنگ ماقبل مدنی که هنوز در برخی لایه های اجتماعی ما وجود دارد و الزامات ناشی از قدرت گیری بخشی از گروه ها و نیروهای سیاسی و مذهبی و آنچه مربوط به دوران ۸ ساله سازندگی است که ارزش ها را بر باد داد و به بعد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قضیه توجه شد و رابطه بازی و روابط نامبلی و عدم توجه به ضوابط و شایسته سالاری، باعث شد که پروژه جمهوریخواهی و دموکراسی در میانه راه متوقف بشود.

با پیروزی انقلاب سال ۵۷، ملت ایران حدود یک دهه درگیر جنگ تحمیلی شد و با پایان یافتن جنگ، دوره سازندگی آغاز، اما توسعه اقتصادی تا آنجا که حتی سیاسی بودن وزرا هم ضرورت و اهمیتی نداشت، محور کارها قرار گرفت و فعالان سیاسی هم که به امور اقتصادی مشغول شدند، شرکت هائی را تاسیس کردند و به رئیس هیات مدیره و ... و نیز به مشاور تبدیل گردیدند. فعالیت سیاسی به مرتبه چندم، آن هم به محافل خصوصی کشیده شد.

نمره توجه اکید به توسعه اقتصادی، یعنی استقراض از منابع خارجی با بهره های سنگین، تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی، ایجاد چندین منطقه آزاد تجاری، تبلیغات گسترده کالاهای خارجی و باز شدن دروازه مملکت بر روی این کالاهای، القای

الگوی مصرف جدید، خصوصی کردن آموزش و پرورش و آموزش عالی، رشد و گسترش همه جانبه فساد مالی - مادی و ... آنچنان بی مهابا انجام می شد که گویی سازندگی "حب سکوت" بود که به حلقوم همه فرو رفته بود.

اما به تدریج خوردن کفگیر و شنیدن صدای آن، فشار طلبکاران خارجی، عدم موفقیت طرح های اقتصادی، فقر اکثر مردم، رشد جمعیت جویباری کار، بیکاری، کاهش ارزش پول ملی و اختلاف شدید طبقاتی از نظیر در آمد و ... شاخص هائی شد که از بحران و دگرگونی جدی و عمیقی در جامعه حکایت می کرد. با رشد بحران حاصل از دوران سازندگی، گروه های سیاسی فعال تر شدند و

این از مشخصات دوران بحران است. نیروهای حساس و تجد خواه درون حاکمیت، سعی در طراحی مشی خود و کنترل شرایط کردند و حماسه شکوهمند دوم خرداد آفریده شد. دوم خرداد و مشروطیت خواهی و جمهوریت خواهی به یک دریا می ریزد. دوم خرداد یک جنبش اجتماعی است. توده هائی که به واسطه سیاست های تعدیل اقتصادی به حاشیه و زیر خط فقر رانده شده بودند و خود را متضرر از این سیاست ها می دانستند، با نخبگان برون از حاکمیت جفت شدند...

آنانی خاتمی می باید به شکل جنبه واحدی از همه نیروها، اعم از روشنفکران، مسلمانان و روحانیون بپردازند که مخالف خرگوش خشت و خواهان ایجاد فرهنگ گفت و شنود هستند؛ هر چند که به گفته ایشان، «جامعه ما که معلول ده ها قرن دیکتاتوری بوده و در ۲۰ سال گذشته، استبداد وابسته به استعمار، رمنق مردم را گرفته و فردیت را در جامعه ما تقویت کرده است، کار دشواری است که ما بپذیریم با هم، در کنار هم، با تحمل یکدیگر و با همدردی و همراهی مشکلات را حل کنیم. برای ما که همه از هم جدا بوده ایم، مشکل است که بفهمیم و بدانیم که چگونه می توانیم بفهمیم که هم اختلاف نظر داشته باشیم و در عین حال، این اختلاف نظرمان به گنازع نیجامد. یعنی تن دادن به نظر اکثریت، تن دادن به بحث و گفت و گو و پیدا شدن راه حل ها و رسیدن به فلاح و مداری که آنچه اکثریت گفت باید مورد قبول باشد.

ما باید این مسئله را تمرین کنیم.» (بقیه در ص ۲۰)

تقدم "توسعه غارتگری"، بر "توسعه سیاسی-اقتصادی"، هدف مخالفان کنونی دولت خاتمی و جنبش مردم است!

غفلت بزرگ

طرفداران تحولات!

الف. آذونگ

طرح شعارهای اقتصادی و گرده خاک پیرامون "تقدم توسعه اقتصادی" بر "توسعه سیاسی و فرهنگی" عنصری از عناصر اساسی تشکیل دهنده سیاست استراتژیک جبهه ارتجاع در مقابله با جنبش آزادیخواهی و عدالتجویی مردم را تشکیل می‌دهد.

جبهت مقابله موثر و بوقوع با توطئه‌هایی که ارتجاع با طرح شعارهای اقتصادی در صدد است علیه جنبش مردم سازمان بدهد، ضروری است که انگیزه‌های طبقاتی و اهداف اقتصادی مشخص ارتجاع در کنار افشای سیاست‌های فرهنگی و سیاسی آن شناسایی شده و ضمن افشای همه جانبه و گسترده آنها و زمینه‌های سیاسی که بستر تحقق آن‌ها را تشکیل می‌دهند، بجای دفاع منفعلانه از مزایای "توسعه سیاسی"، توطئه‌ای که ارتجاع بسمت جنبش گشوده است را به سوی خود او برگرداند و حمله آن را در این زمینه با ضد حمله موثر، بوقوع و مناسب پاسخ گفت.

تاریخچه

در پی شکست سنگین ارتجاع در انتخابات ریاست جمهوری و بدنبال اعلام برنامه محمد خاتمی پیرامون توسعه سیاسی کشور، بحث در باره "تقدم توسعه اقتصادی" ابتدا در تلویزیون جمهوری اسلامی که تحت کنترل کامل جناح ارتجاع قرار دارد، با برگزاری برنامه‌هایی با شرکت افرادی دستچین شده آغاز شد.

اینگونه بحث‌ها بعلافت ماهیت انتزاعی، غیر واقعی و شبیه روشنفکرانه‌ای که داشتند و همچنین، در نتیجه واکنش منفی که در جامعه نسبت به کل عملکرد دستگاه رادیو-تلویزیون جمهوری اسلامی وجود دارد، با ناکامی روبرو شد. در این شکست، استقبال عمومی از ثمرات اولیه برنامه توسعه سیاسی محمد خاتمی که در شکل مطبوعات جدید و بحث‌هایی که تا پیش از آن مطلقاً به قلمرو مباحث منوعه تعلق داشتند، نقش مهمی داشت.

در نتیجه، استفاده از شیوه‌های دیگر در دستور کار قرار گرفت. آیت الله یزدی، رئیس وقت قوه قضائیه، در خطبه‌های نماز جمعه تهران، در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۷۷، اولین کسی بود که با طرح مسائل اقتصادی به مقابله آشکار با دولت خاتمی برخاست. وی در آن خطبه‌ها گفت:

«امروز مهمترین مسائل کشور، مشکلات اقتصادی و زندگی روزمره مردم است. توسعه سیاسی جای خود را دارد. ولی مسائل اقتصادی اهم مسائل است. بیایید در این مسائل به دولت کمک کنید. امروز مسئله توسعه سیاسی در رده‌های چهارم و پنجم قرار دارد، مسئله روزمره مردم مسئله تورم و فشار اقتصادی است.»

این مسائل در حالی از زبان آیت الله یزدی مطرح شد، که همگان می‌دانند ایشان متحد بی‌تزلزل جناح بازار و سرمایه داری تجاری ایران است و خود در جمهوری اسلامی به یکی از سرمایه داران بزرگ و صاحب چند کارخانه تبدیل شده است.

روز بعد، یعنی ۱۳ اردیبهشت ۷۷، روزنامه رسالت در مقاله‌ای تحت عنوان "اقتصاد گریزی گروه‌ها" و در یک هماهنگی آشکار و از پیش طراحی شده، به تفسیر سخنان آیت الله یزدی پرداخت و در حالیکه مدیر آن خوب می‌داند حلاوت غارتگری در کام متحدان سیاسی و تامین کنندگان هزینه انتشار "رسالت" است، نوشت:

«امروز عمده کردن مسئله توسعه سیاسی در داخل و خارج کشور، در حالیکه هنوز جامعه از حلاوت و شیرینی توسعه اقتصادی برخوردار نگردیده، در حالی‌ای از ابهام و تردید قرار دارد. در شرایط فعلی به نظر می‌رسد بعضی از گروه‌ها و افراد منتسب به دولت بجای پرداختن به دردهای اصلی جامعه که شاید در پرداختن به آن از توان و قدرت مانور کمتری برخوردارند، به مسائل کم اهمیت‌تر می‌پردازند.»

سه روز بعد از سخنرانی آیت الله یزدی، روزنامه کیهان، که پشت نقاب چپ‌نمائی در خدمت جبهه ارتجاع-بازار قرار دارد، در شماره ۷۷۴۱۷، طی مقاله‌ای با عنوان "طفره تنها هنر آنهاست، اما شما چرا؟" نتایج بااصطلاح یک نظر سنجی را از جیب مدیر مسئول خود و یکی از همکاران نزدیک و شریک جنایات سعید امامی، یعنی حسین شریعتمداری بیرون آورد و منتشر کرد.

بموجب این نظرسنجی ۵۱ درصد مردم، مهمترین مشکل کشور را گرانی، ۱۱ درصد فقدان امنیت اقتصادی، ۹ درصد بیکاری و تنها ۱ درصد کمبود آزادی می‌دانند!

مقاله نویس کیهان سپس از این نظر سنجی موهوم نتیجه گرفت که: «با این مقدمه جای سؤال اینجاست که چرا برخی مطبوعات و جریان‌های سیاسی خاص، امروز به اقتصاد گریزی محض روی آورده و در افشای گسیختگی تورم، با شعار توسعه سیاسی، اظهار نگرانی دلسوزان، در خصوص مشکلات و کمبودهای اقتصادی را تخطئه می‌کنند؟»

بی‌توجهی و کم اهمیت تلقی کردن مطبوعات و شخصیت‌های جبهه تحولات، نسبت به اهداف و انگیزه‌های واقعی مطرح کنندگان این نظرات، موجب آن شد که پس از یکسال که آتش توطئه ارتجاع در این زمینه در حال شلیک بود، رهبر جمهوری اسلامی و هاشمی رفسنجانی بدون نگرانی از عکس العمل عمومی جامعه، بمناسبت برگزاری هفته دولت، از عدم توجه دولت نسبت به مسائل اقتصادی مردم اظهار نگرانی کنند. در پی سخنرانی رهبر جمهوری اسلامی، روزنامه رسالت مورخ ۲۴ اردیبهشت ۷۸ نوشت:

«... متأسفانه جریانی در کشور وجود دارد که همواره سعی دارد دولت را به مسائل دست چندم مشغول و با شعارزدگی و عوام‌فریبی، مسئولان را از توجه به دغدغه‌های اصلی و واقعیت‌های اولویت دار باز دارد. اگر بخواهیم برای سخنان مقام معظم رهبری در دیدار دولت تنها یک محور اصلی بیابیم، بی تردید "جز دعوت دولتمردان به حل مشکلات اقتصادی مردم" چیز دیگری نخواهد بود... مقام رهبری تصریح کردند که «اگر کسی حتی با نگاه عادی به زندگی مردم نگاه کند، بدون تردید درخواهد یافت که مهمترین مساله کشور مسائل اقتصادی است.»

روزنامه کیهان نیز، بعد از ظهر همان روز، به ندای "رسالت" لبیک گفت و نوشت:

«... راستی این چه سری است که وقتی پای حرف‌های روزمره و درد دل مردم کوچه و بازار می‌نشینیم، اصلی‌ترین سخن آنها، مشکلات و نابسامانی‌های اقتصادی است، اما به سخنان مطرح شده در برخی از تریبون‌ها و مطبوعات که نگاه می‌کنی، گویی تنها چیزی که در این مملکت وجود ندارد، مشکل اقتصادی است... این در حالی است که به تعبیر رهبر معظم انقلاب، با نگاه عادی به زندگی مردم می‌توان به اصلی بودن این مسئله رسید...»

چرا ارتجاع سینه به تنور اقتصادی می‌چسباند؟

مهمترین دلیل ارتجاع برای حمله به جنبش مردم از زاویه مسائل اقتصادی، همان واقعیتی است که مقاله نویس رسالت پس از خطبه‌های نماز جمعه آیت الله یزدی به آن اشاره کرده است: یعنی "توان و قدرت مانور" ناچیز دولت خاتمی در این زمینه‌ها؛ و نپرداختن مطبوعات طرفدار تحولات به مافیای غارتگری، و دولت مستقل بازار در جمهوری اسلامی است. البته، دم این روزها از جیب مدیران رسالت و کیهان بیرون است!

به عوامل اقتصادی که موجب محدودیت قدرت مانور خاتمی در قلمرو اقتصادی است، گاه و بیگاه در بحث‌های مطبوعاتی اشاراتی گذرا به چشم می‌خورد، اما هرگز در این دوران درصد اندکی از آن افشاگری سیاسی که در باره جبهه ارتجاع و متحدان بازاری آنها می‌شود، به افشای سیستم مافیای اقتصاد کشور و دست‌های بشدت آلوده روحانیون، آقا‌زاده‌ها، امام جمعه‌ها و

بلکه از سوی کسانی که در جبهه دولت قرار دادند نه تنها عقب نشینی نکردند، بلکه با استفاده از امکانات پژوهشی، تحقیقی و مالی دولت، با انتشار طرحی جداگانه به چالش طرح رئیس جمهور برخاستند.

البته در این مدارا، تلاش برای جلوگیری از وقوع شکاف در جبهه‌ای که در برابر جبهه ارتجاع-بازار وجود دارد نیز نقش به سزای خود را داشته است. شکافی که طی دو سال و نیم اخیر، بی‌وقفه از سوی جبهه ارتجاع-بازار تشویق شده و برای رسیدن به آن، انواع توطئه‌ها به اجرا گذاشته شده است. در واقع نیز محظورات سیاسی، مانع صف بندی‌های دقیق اقتصادی شده است!

در نتیجه، از همان آغاز کار دولت خاتمی خطوط اصلی سیاست‌های اقتصادی آینده کشور، در دو طرح "ساماندهی اقتصاد کشور" و "پیشنهادهای خطوط اساسی سیاست‌های اقتصادی کشور" ترسیم شد. هر یک از طرح‌های مزبور بر اساس یک بینش و نگرش خاص در مورد نحوه عملکرد اقتصادی کشور و دلایل بروز مسائل و مشکلات و بحران اقتصادی شکل گرفته و بیانگر اختلاف نظر عمده موجود در جبهه تحول طلبان، در مورد سیاست‌های اقتصادی کشور بین دو گروه تشبیت و تعدیل اقتصادی است.

خطوط اساسی

هواداران تعدیل اقتصادی در جبهه دوم خرداد، از ابتدا هدف اصلی خود را تبدیل وفای ملی برآمده از حماسه دوم خرداد، به عنوان پشتوانه پیشبرد سریع و همه جانبه سیاست‌های تعدیل اقتصادی قرار دادند. برنامه‌ای که در پی قیام اسلام شهر و تظاهرات گسترده تروپین و مشهد، در اوایل سال ۱۳۷۴، بالاچار ناچار به رها کردن شده بودند.

تهیه کنندگان طرح "خطوط اساسی سیاست‌های اقتصادی کشور" انکار می‌کنند که اجرای سیاست‌های تعدیل در کشور از سال ۱۳۷۴ بدلیل لطیفات شدید و عوارض منفی این سیاست‌ها به رفاه اجتماعی جامعه و به خط فقر کشاندن نیمی از جمعیت کشور بود و مصرانه خواهان از سرگرفتن دوباره آن سیاست‌ها هستند.

در بند ۴ صفحه ۳ طرح مزبور آمده است، که «براساس مبنای نظری، شرط حصول به موفقیت سیاست‌های تعدیل اقتصادی، برخورداری از ویژگی‌های ششگانه ذیل می‌باشد:

آزاد سازی قیمت‌های داخلی، آزاد سازی تجارت خارجی و تبدیل پذیری ارزهای خارجی، فضای با ثبات در سطح اقتصاد کلان، اصلاح ساختار بنگاه‌ها و خصوصی سازی، ایجاد شبکه‌های تامین اجتماعی و بالاخره ایجاد و توسعه چارچوب‌های قانونی و نهادهای لازم برای کارکرد صحیح اقتصاد متکی به سیستم قیمت‌ها.

سیاست‌های اجرا شده در کشور، بدلیل عدم برخورداری از چهار شرط آخر به صورت ناموفق به اجرا درآمد و پس از مدتی با توقف شرط دوم به صورت عمده در قسمت اول (آزادی قیمت‌ها در طیف وسیعی از کالاها و خدمات) تداوم پیدا نمود و در نتیجه با ناکامی‌هایی مواجه گشت.» [جهت اطلاع از متن کامل این طرح، نگاه کنید به روزنامه "فردا"، به مدیریت مسئولی، احمد توکلی از ۳ تا ۶۵ خرداد ۱۷۷]

براساس همه شواهد موجود، به نظر می‌رسد برخی مخالفان برنامه تشبیت اقتصادی رئیس جمهور، از درون دولت عمل می‌کنند. به همین جهت است که طرح‌ها و سیاست‌هایی که در ماه‌های اخیر، بویژه از سوی مجمع تشخیص مصلحت نظام به رهبری هاشمی رفسنجانی تصویب و اجرا شده‌اند، در خطوط اساسی خود با طرح ساماندهی اقتصاد کشور بیگانه بوده و منطبق با "پیشنهادهای خطوط اساسی سیاست‌های اقتصادی کشور" اند. که طرفداران برنامه تعدیل اقتصادی، در دولت خاتمی تهیه کرده بودند.

به نظر می‌رسد، بحث انتخاب بین سیاست‌های تشبیت اقتصادی و یا تعدیل اقتصادی، جای خود را به بحث انتخاب بین تعدیل اقتصادی سریع در چارچوب سیاست‌های شوک درمانی یا تعدیل اقتصادی آهسته و آرام داده است. [در همین ارتباط، مراجعه کنید به اظهار نظر آقای اصفه‌زاده در همین شماره راه توده]

اسحاق جهانگیری، وزیر معادن و فلزات دولت خاتمی، طی گفت و گویی که در روزنامه "خرداد" ۱۹ اسفند ۷۷ منتشر شد، سیاست بهره برداری از حمایت مردم از خاتمی در جهت سیاست‌های تعدیل را چنین توصیف کرد:

((به چند دلیل، سیاست تعدیل اقتصادی نتوانست به صورت کامل اجرا شود. [از سپس دلالی را که در بالا از بند ۴ صفحه ۳ طرح مخالفان طرح ساماندهی رئیس جمهور نقل کردیم، تکرار کرده و می‌افزاید] از طرف دیگر اجرای سیاست تعدیل اقتصادی به هر حال متضمن این بود که برخی فشارهای اجتماعی پدیدار شود. گروه‌ها و جریان‌های سیاسی روی این نقطه فشار زیادی

سران موفقه اسلامی در این سیستم نشده است. همین است که مردم نمی‌دانند اینهمه کارخانه خصوصی شده، اکنون متعلق به کیست؟ صدها شرکت صادرات و واردات که شعب بین‌المللی در سراسر جهان دارند، متعلق به کیست؟ بودجه‌های محرمانه دم و دستگاه‌های تبلیغات اسلامی که در خارج از کشور برپا کرده‌اند، چقدر است و در حساب کیست؟ شرکت‌های تجاری وابسته به سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و امنیت که حتی مسئله آن در مجلس شورای اسلامی نیز مطرح شد، کدامند و صاحبان و سهامداران آن کدام فرماندهان و نمایندگان ولی فقیه هستند؟ و دهها و دهها نمونه دیگر که مطبوعات از پرداختن به آنها غفلت کرده و می‌کنند. [در همین زمینه، مراجعه کنید به خلاصه سرمقاله روزنامه خرداد، به قلم عبدا لله نوری، در همین شماره راه توده]. عدم تحقق درآمدهای پیش بینی شده در قانون بودجه سال ۷۶ به میزان بیش از یک هزار میلیارد تومان، کاهش قیمت نفت تا حد ۱۰ دلار برای هر بشکه که در اواخر سال ۷۶ بوجود آمد، رکود اقتصاد جهانی بواسطه بحران اقتصادی در آسیای جنوب شرقی، ژاپن، روسیه و جمعیت جوان و متقاضی کار و مصرف کننده کشور، سر رسید بدهی‌های خارجی بپار آمده طی سال‌های اعمال سیاست‌های تعدیل اقتصادی، عقب افتادگی علمی و تکنولوژیک کشور که محصول سیاست‌های اقتصادی حاکم بر کشور در نیم قرن اخیر است، بروز پیامدهای منفی و ناگزیر سیاست‌های اقتصادی سال‌های ائتلاف "موتلفه با دولت رفسنجانی" از جمله مهمترین عوامل اقتصادی هستند که از آغاز، زنجیروار بر دست و پای دولت خاتمی سنگینی می‌کند.

با این وجود، آنچه که تا بحال مانع مقابله موثر با این مشکلات و افزایش قدرت مانور دولت در زمینه‌های اقتصادی بوده، همانا این واقعیت است که بخشی از دولتمردان و اعضای کابینه خاتمی و بخشی از مدیران و روشنفکران جبهه دوم خرداد که در مطبوعات مانند توس، جامعه، نشاط، همشهری و... قلم می‌زنند، در زمینه سیاست‌های کلان اقتصادی اختلاف نظر پایه‌ای و اساسی با نظرات اقتصادی جناح راست ندارند.

حتی در همین مطبوعات، که موسوم به مطبوعات دوم خرداد هستند، هرگاه که دوری و ترک قطعی برنامه خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی مطرح بوده است، مقالاتی در تائید ادامه این برنامه‌ها منتشر شده که در نوع خود مخالفت با جهت گیری‌های اقتصادی دولت علیه برنامه تعدیل بوده است. این نکته مهمی است، که علیرغم دفاع از نیروهای تحول طلب، روشنفکران مذهبی و برنامه‌های توسعه سیاسی دولت، باید آن را دید و به زبانی که برخاسته از مثنی انتقاد، در عین اتحاد باشد، گفت.

نظریه پردازان اقتصادی نظیر "موسی غنی نژاد" در طیف طرفداران توسعه سیاسی، از جمله شخصیت‌های شاخص این امر هستند. همانگونه که نظریه پردازان سیاسی، نظیر "صادق زیباکلام" در بخش سیاسی آن قرار دارند و هر دو، در روی سکه لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم نیاسی-مذهبی را در این مطبوعات کامل می‌کنند.

نمونه‌هایی که در زیر آورده می‌شود، مربوط به مقاطعی است که جهت گیری برنامه‌های اقتصادی دولت، در جهت فاصله گیری بیشتر و قطعی تر با برنامه تعدیل اقتصادی بوده است.

نخستین مورد، در عرصه رویارویی آشکار، همزمان با ارائه طرح "خطوط اساسی سیاست‌های اقتصادی کشور" در جهت مقابله با طرح پیشنهادی رئیس جمهور برای ساماندهی اقتصادی کشور بروز کرد.

طرح ساماندهی اقتصادی، با هدف تهیه و تدوین اهداف، راهبردها، سیاست‌ها و برنامه کوتاه مدت اقتصادی در تنظیم ساختار نظام تصمیم گیری کشور به دستور رئیس جمهور، در ستاد ساماندهی اقتصادی و با مسئولیت وزیر امور اقتصادی و دارایی و عضویت رئیس سازمان برنامه و بودجه، دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی کشور، معاون اجرایی رئیس جمهور، وزیر بازرگانی و رئیس کل بانک مرکزی تهیه شد. اما وجود اختلاف نظر عمده در رابطه با ادامه یا توقف دائمی سیاست‌های تعدیل اقتصادی در سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی موجب شد، تا آنها را با اقدام به تهیه و تدوین طرح دیگری تحت عنوان "پیشنهادهای خطوط اساسی سیاست‌های اقتصادی کشور" نمایند.

بروز اختلاف نظر بر سر خطوط اساسی حرکت اقتصادی، امری طبیعی است که در کشورهایی که بدون توجه به نظام اقتصادیشان از یک ثبات سیاسی برخوردارند، اگر حل نشود، بدون سرو صدا با استعفا و یا برکناری فرد یا افرادی از دولت، یکسره می‌شود. تازه ترین نمونه این پدیده در دولت سوسیال دمکرات آلمان اتفاق افتاد که در نتیجه آن "لانوتن"، وزیر دارایی متصایل به چپ دولت سوسیال دمکرات این کشور، مجبور به کناره گیری شد.

اما در ایران، برخلاف این هنجار سیاسی، مخالفان برنامه‌های اقتصادی خاتمی نه در آن طیفی که علنا در برابر دولت صف آرا می‌کرده‌اند،

اختیار متولفه اسلامی و سرمایه داری بازار است، خود حکمایت کامل از جهت گیری مجلس و جناح باصطلاح طرفدار توسعه اقتصادی است!

دولت خاتمی در لایحه بودجه مورد نظر، بودجه اختصاصی مجلس شورای اسلامی را معادل ۶۵٫۱ میلیارد ریال، بودجه شورای نگهبان را معادل ۱٫۷ میلیارد ریال تعیین کرده بود که در مجلس، اکثریت وابسته به جناح ارتجاع و بازار سقف بودجه اقتصادی مجلس را تا ۶۹٫۱ میلیارد ریال، بودجه مرکز پژوهش ها را تا ۷ میلیارد ریال، بودجه کتابخانه و مرکز اسناد را تا ۶ میلیارد ریال و سقف بودجه شورای نگهبان را تا ۲٫۷ میلیارد ریال افزایش داد. باکمال تأسف، در این دوران، روشنفکران مذهبی که از دولت خاتمی حمایت می کنند، حداقل بخش متضامین به چپ آن هم، آنگونه که باید به افشاکاری پیرامون ماهیت دلسوزی جناح راست برای توسعه اقتصادی نپرداختند و دست آنها را نزد مردم باز نکردند. نه تنها چنین نکردند، بلکه، گاه دانسته و یا ندانسته تیغ آنها را تیز هم کردند!

نمونه ای را در این زمینه می آوریم:

حمید رضا جلالی پور، مدیرمسئول روزنامه جامعه، در نوشته ای تحت عنوان "بحران محافظه کاران از منظر اوضاع جهانی" که در نشاط ۲۷ اسفند ۷۷ منتشر شد، از جمله نوشت:

«اما محافظه کاران در ایران، اگر چه شعار توسعه اقتصادی می دهند، ولی اساسا هنوز وارد مباحث جدی توسعه اقتصادی نشده و عملی توابع آن را هم ندارند. حتی در زمانی که دولت آقای هاشمی بنا داشت سیاست اقتصاد بازار را پیش ببرد، ناگهان محافظه کاران در برابر سیاست دولت وی شعار "عدالت اجتماعی و اقتصادی" را پیش گرفتند و با زبان احزاب سوسیالیستی سخن گفتند و از سیاست های توزیعی و حمایتی دولت، یا سیاست های دولت رفاه دفاع کردند.»

با توجه به آنچه که مختصرا در رابطه با نقش جناح ارتجاع در اتخاذ و اعمال سیاست های تعدیل و علل توقف آن سیاست ها گفته شد، جلالی پور، که ظاهرا قصد افشاکاری دارد، نمی تواند آنگونه که باید نقاب از چهره این طرفداران باصطلاح "رفاه" بردارد.

از این زاویه وارد صحنه نشد، که رهبران جبهه ارتجاع-بازار، طرفداری کنونی شان از توسعه اقتصادی، همان ماهیتی را دارد که در دولت هاشمی رفسنجانی داشت.

او نشان نمی دهد که مدافعان امروزیین تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی، همان هاشمی هستند که خود مبتکر و مجری برنامه تعدیل اقتصادی بودند و آن زمان نیز به طمع سوار شدن بر موج نارضایتی های مردم از اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، و استفاده از موقعیت برای قبضه قدرت منتقد دولت رفسنجانی شده بودند.

او نمی نویسد، زیرا بنظر می رسد به عمق نتایج حاصل از برنامه تعدیل اقتصادی در ایران و در سراسر جهان واقف نیست و یا اگر واقف است، گرفتار آن ملاحظات سیاسی است که در بالا آمد: جلوگیری از ایجاد تفرقه در جبهه ای که به طرفداری از توسعه سیاسی دولت و دوم خرداد تشکیل شده است!

امثال جلالی پور می توانند با صراحت بنویسند: جناحی که اکنون طرفدار توسعه اقتصادی شده، مهندس موسوی را به دلیل استفاده از کوپن در توزیع مایحتاج ضروری مردم، متهم به سوسیالیست و کمونیست بودن می کرد و کوپونیس را کمونیسم تبلیغ می کرد.

امثال جلالی پور می توانند بنویسند:

هدف ارتجاع از طرح شعارهای اقتصادی، سوار شدن بر موج مطالبات اقتصادی مردم، خصوصا زحمتکشان است. ارتجاع و همان ها که مافیای غارتگر مالی را در جمهوری اسلامی اداره می کنند، می کوشند زیر این شعار، بار دیگر برنامه اقتصادی تعدیل را گریز ناپذیر جلوه دهند و چنانچه قدرت اجرایی و قوه مقننه را قبضه کنند، باتمام قدرت در جهت اجرای تمام و کمال این برنامه عمل خواهند کرد.

به این ترتیب، استراتژی ارتجاع، در طرح شعار "تقدم توسعه اقتصادی" بسیار هدفمند است. بدون شناخت اهداف سه گانه ارتجاع از در پیش گرفتن این استراتژی و مقابله موثر و مستمر با آنها، این استراتژی می تواند برای ارتجاع تفریخ هم بشود. این در شرایطی است که طرفداران تحولات سیاسی در دولت کنونی، از عمق گرایش به چپ در جنبش مردم غافل مانده اند و به همین دلیل نیز نتوانسته اند در جهت این گرایش قدم بردارند و صف پرقدتر را در برابر توطئه های جبهه مخالف دولت و علیه پایگاه اجتماعی این جبهه تقویت کنند.

آوردند و مساله تعیین کننده شد. در نهایت فشارهای سیاسی که روی این نقطه متمرکز شده بود دولت را وادار به رها کردن اجرای سیاست تعدیل کرد. به عنوان یک کارشناس باید بگویم که هر اقدام و حرکت اساسی ضایعات دارد و در هر عمل جراحی احتمال خون ریزی و تلفات نیز وجود دارد.»

با توجه به توان و قدرت مانور ناچیز خاتمی در زمینه پیشبرد طرح ساماندهی اقتصاد کشور و با اطمینان از ضایعات، تلفات، احتمال خونریزی مترتب بر اجرای دوباره سیاست های تعدیل اقتصادی است که جبهه ارتجاع در چارچوب یک استراتژی حساب شده، عوام فریبانه بر طبل تقدم توسعه اقتصادی می کوبد.

دلیل دیگر ارتجاع از پیش گرفتن این سیاست، پنهان کردن نقش خود در ایجاد بحران اقتصادی کشور است. نباید از نظر دور داشت که سیاست های تعدیل اقتصادی با توافق کامل اکثریت وابسته به این جناح در مجلس چهارم به اجرا درآمد. جهت یادآوری این واقعیت ذکر چند نقل قول را ضروری می دانیم.

عسکراولادی در آبان ۱۳۷۵ توانق کامل ناطق نوری و هاشمی رفسنجانی را بعنوان امتیازی برای نامزد مورد نظر خود در انتخابات ریاست جمهوری که در پیش بود، ارزیابی کرده و گفت:

«... آقای موسوی با محاسبات خودشان از کاندیداتوری ریاست جمهوری اعلام امتناع کردند... موفقیت سازندگی بیش از میزان پیش بینی در برنامه توسعه بود... و جناب آقای ناطق نوری در این زمینه [مسائل اقتصادی] هیچ فرقی با حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی ندارد.» (رسالت ۲۹، ۸، ۱۳۷۵)

محمد سلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی مصاحبه ای که در روزنامه خرداد مورخ ۶ دیماه ۷۷ منتشر شد، درباره چگونگی در پیش گرفتن سیاست های تعدیل در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی و نقش جناح ارتجاع-بازار در آن چنین گفت:

«... در حلقه نزدیکان رئیس جمهور وقت، تعدادی از مسئولان اقتصادی بودند که به لحاظ فکری مرعوب تبلیغات وسیع امریکائی ها و هواداران نظام سرمایه داری شدند. رئیس کل بانک مرکزی (عدالدی)، رئیس سازمان برنامه و بودجه (روغنی زنجانی) و وزیر امور اقتصادی و دارایی (نوریبخش) در یک سو و آقایان الویری، معزالدين، آقا محمدی که در مجلس بودند نیز از سوی دیگر، موثرترین افراد در شکل دادن به تفکری بودند که در نهایت به پذیرش نظام اقتصادی سرمایه داری منجر شد. این گروه موفقیت های اقتصادی امریکا را نشانه کارآمدی نظام سرمایه داری می دانستند و در جلسه هایی که با حضور رئیس جمهور برگزار شد، به این جمع بندی رسیدند که باید سازوکارهای اقتصاد بازار، سیاست های حاکم اقتصادی کشور شود. در سال هایی که سیاست تعدیل اقتصادی اجرا شد، هم زمان مجلس چهارم بود. مجلس چهارم که اکثریت آن را جناح راست سنتی تشکیل می داد و بطور کامل با سیاست های تعدیل اقتصادی موافقت داشت.

اگر به نشریات متعلق به این جناح در آن سالها نگاه کنید، می بینید که آنها بطور یکپارچه از سیاست های تعدیل حساسیت و دفاع می کردند. حتی رئیس مجلس چهارم هنگام گزارش بودجه سال ۱۳۷۳ به رهبر، تک نرخی کردن ارز را یک حرکت مثبت دانست. تفاهم و همراهی مجلس و دولت موجب شد تا سیاست های تعدیل اقتصادی بر کشور حاکم شود.

همین آیت الله یزدی که در خطبه های نماز جمعه تهران، بطور رسمی حمله به دولت خاتمی را تحت عنوان تقدم توسعه اقتصادی و ضرورت رسیدگی به مشکلات اقتصادی مردم شروع کرد، در سال های اجرای سیاست های تعدیل، در پاسخ به انتقاداتی، که در مورد افزایش تضاد طبقاتی و توزیع ناعادلانه ثروت در این دوران وجود داشت، گفته بود: «اینکه عده ای بیشتر دارند و عده ای کمتر، از قدیم بوده و همیشه عده ای بیشتر از بقیه داشته اند.» (نقل از روزنامه "صبح امروز" ۱۷ فروردین ۷۸)

تنها پس از شورش های کور و دزگیری های خونین در اسلام شهر، مشهد و قزوین و متوقف شدن اجباری سیاست های تعدیل بود که سخنگویان جناح ارتجاع، در ظاهر به ضرورت رسیدگی به مشکلات اقتصادی مردم پرداختند. می گوئیم در ظاهر، زیرا این جناح و اکثریت وابسته به آن در مجلس، در عمل نه تنها هیچ گامی در این جهت برنداشتند، بلکه با تصویب قوانین و لوایح مختلف بر مشکلات اقتصادی مردم نیز افزودند. بعنوان نمونه، در بهمن ۷۶ هنگام تقدیم لایحه بودجه سال ۷۷ به مجلس، دولت خاتمی برای حمایت از زحمتکشان مبلغ ۱۰۰ میلیارد تومان در لایحه بودجه پیش بینی کرده بود. اما این رقم هنگام تصویب بودجه به ۱۸ میلیارد تومان تنزل یافت و مجلس، باقی این اعتبار را بین سه نهاد موجود، یعنی ۸ میلیارد تومان برای بهزیستی، ۱۰ میلیارد تومان برای بنیاد شهید و ۶۴ میلیارد تومان برای کمیته امداد تقسیم بندی کرد. رقمی که در اختیار کمیته امداد، بعنوان عمده ترین نهاد مالی که در

"سنت" و "تجدد"

بین روشنفکران مذهبی در ایران بحث‌های ادامه داری درباره "سنت" و "تجدد" جریان دارد. [۱] این بحث‌ها، از جانب نواندیشان مذهبی، آنجا که کوششی است برای عقب‌راندن ارتجاع مذهبی و در خدمت جنبش آزادیخواهی و تحول طلبی مردم ایران با تأیید روبروست، اما آنجا که فراتر از بحث‌های مذهبی (میان نواندیشان و تجدد طلبان مذهبی از یکسو و ارتجاع مذهبی از سوی دیگر) فراتر می‌رود و مباحثی فلسفی-اجتماعی از نظر برداشت فلسفی ایده‌آلیستی را در برمی‌گیرد، حاوی نکاتی است که باید نظرات متقابل آن را نیز مطرح کرد. آنچه که اکنون ضعف بزرگ این بحث‌هاست، نبودن دیدگاه‌ها از نظر برداشت فلسفه ماتریالیستی در کنار آنهاست. پی‌گیری این بحث‌ها نشان می‌دهد که محتوای بسیاری از آنها، پیش از آنکه محتوای مذهبی داشته باشند، دارای بار فلسفی و کنکاش فلسفی است. کنکاشی، که بشریت در طول تاریخ و به منظور یافتن پاسخ واقع‌بینانه برای پرسش‌های خود با آن دست به گریبان بوده است.

از جمله این بحث‌ها، نامه ۴ روشنفکر مذهبی به نشریه "عصرما" است، که در نوع خود کوششی است برای رهایی از چنگال احکام و احادیثی که با پویایی جامعه سرسازش ندارند و ابزار ارتجاع مذهبی برای جلوگیری از هر نوع تحول اجتماعی در ایران‌اند. این کوشش، آنجا که با ارتجاع مذهبی می‌ستیزد قابل ستایش، و آنجا که مقولات و مفاهیم علمی و جامعه‌شناسی علمی را مخدوش جلوه می‌دهد قابل انتقاد است.

این نظرات در پاسخ به مقاله‌ای که با همین هدف در نشریه عصرما منتشر شده، در اختیار این نشریه گذاشته شده است.

نظرات مطرح شده در نامه ۴ روشنفکر مذهبی و پاسخ "عصرما" را می‌توان چنین خلاصه کرد، که برای نواندیشی دینی باید با توجه به شرایط اقتصادی-اجتماعی و ویژگی‌های زمانی و مکانی این شرایط، «انقلاب در روش» را مجاز دانست و به این منظور باید جایگزینی برای "احادیث" و "احکام" یافت [۲]؛ و از سوی دیگر، به همین منظور، پیشنهاد می‌شود، که باید بجای نفی سیستم، با توجه به «تغییر شرایط تاریخی [راه توده: اقتصادی-اجتماعی]... شرایط زمان را در حکم و به تبع آن در تشخیص موضوع لحاظ [کرده]...، آنجا [محتوای جدید و] (اصلاح شده) حکم را بدست آوریم [۳].

بدین ترتیب هر دو جریان (هم نویسندگان و یا نویسندگان عصرما و هم ۴ نواندیش مذهبی که به عصرما نامه نوشته‌اند) به ضرورت تغییر و تجدید نظر در محتوای "احکام" معتقد هستند [۴]، در حالی که یکی برای یافتن محتوای جدید، استدلال در سیستمی جدید را پیشنهاد می‌کند و آن را «انقلاب روش» می‌نامد، دیگری مایل است محتوای جدید را با حفظ عنوان گذشته و «التزام به مفاهیم و آموزه‌های دینی»، ولی با توجه به واقعیت تغییر یافته جدید، تعیین کند.

نکته عمده توافق هر دو، بر سر ضرورت یافتن محتوای جدید است. محتوایی که به نظر هر دو جریان بازتابی است از شرایط اقتصادی-اجتماعی جدید که محتوای برداشت "ماتریالیسم تاریخی" از رشد جامعه بشری را تشکیل می‌دهد.

پرسشی که اکنون مطرح است، آنست که چگونه می‌توان به این محتوای جدید دست یافت و کدام قالب را باید برای آن پذیرفت.

شیوه علمی برای دست‌یابی، هم به محتوا و هم قالب و فرم جدید روشن و ساده است. فلسفه علمی برای شرایط اجتماعی جدید مورد توافق دو جریان، دو وجه اقتصادی و اجتماعی قابل است و آن را «صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی» و یا فرم‌اسیون می‌نامد.

این نظر، مشخصه هر فرم‌اسیون را، عمدتاً در چگونگی روابطی می‌داند، که با توجه به کلیه ویژگی‌های محلی (مثلاً شیوه تولید آسیایی) در شیوه تولیدی آن حاکم است. البته این خود ناشی از سطح رشد نیروهای مولده در جامعه است. مثلاً در «شرایط تاریخی» دوران برده‌داری که به درستی «امری ضروری و لازمه زیست اجتماعی آن دوره است»، سطح فرهنگی-حقوقی-ایدئولوژیکی و... که در کل آن، سطح تمدن دوران را تشکیل می‌دهد و به «تمدن دوران برده‌داری» معروف است، بوجود آمد. محتوا و شکل تمدن برده‌داری نتیجه سطح نازل بازده کار انسان (برده) بود. امری که خود ناشی است از ابتدایی بودن ابزار کار و محدودیت دانش و تکنولوژی آن دوره.

بدین ترتیب، مارکسیسم معتقد است، که شرایط اقتصادی-اجتماعی (فرم‌اسیون) در هر دوران، و یا زیربنای جامعه، نقش عمده را در شکل‌گیری آن روابطی، که بین انسان‌ها (برده‌داران و بردگان) برقرار است برعهده دارد. این را روابط روبنایی در جامعه می‌نامد.

مارکس و انگلس این نکته را در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" چنین توضیح می‌دهند: «هستی اجتماعی موجب پیدایش شعور اجتماعی می‌گردد». این روابط اجتماعی-حقوقی-اخلاقی و... و یا روابط روبنایی در جامعه، جنبه‌هایی از تمدن دوران را تشکیل می‌دهند.

بنابراین، برای یافتن محتوای جدید، که هر دو جریان فوق بر سر آن توافق دارند، باید بطور جدا جدا، به چگونگی تغییر در زیربنای روبنای پرداخت، تا موجب سرگردانی نشود.

این شیوه، در بحثی که در عصرما جریان یافته و مورد نظرماست، از هر دو سو، بصورت منطقی و تا پایان دنبال نشده است.

در مورد تغییر زیربنای، این تغییر انقلابی است. نمی‌توان تغییر در صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی برده‌داری را با حفظ سیستم حاکم عملی ساخت [۵]. «دفاع از سیستم» در این مورد ممکن نیست و «فراتاریخی» ارزیابی کردن آن نادرست است. آن نظرانی که تحت عنوان "سنت" و حفظ آن مطرح می‌گردند، و هدف آن حفظ زیربنای کهن و میرنده است، چنانچه امروز در ایران توسط ارتجاع مذهبی برای منافع سرمایه‌داری تجاری و بزرگ‌زمین‌داری تحت عنوان "ذوب در ولایت" مطرح می‌شود، تنها از طریق «نفی سیستم تاریخی»، یعنی نفی روابط اقتصادی-اجتماعی ناشی از منافع سرمایه‌داری تجاری، ممکن است.

برخلاف تغییر زیربنای تاریخی در هر دوران، تغییر روبنای، به‌ویژه جایگزین کردن سنت، اخلاقیات، روابط حقوقی (مربوط به "مدنیّت" و نه روابط تولیدی) و در کل آن ایدئولوژی کهن، امری غیرانقلابی و تدریجی-حرف‌میزی است. این تغییرات تنها می‌توانند در دوران‌های طولانی عملی گشته و تحقق یابند. در این بخش از تغییرات ضروری در جامعه نه تنها «التزام به مفاهیم و آموزه‌های دینی» ممکن است -بکار گرفتن واژه "فراتاریخی" مستضعف توسط نیروهای مذهبی-، بلکه می‌تواند ضروری نیز باشد. ضرورت نرمش در این امر را طرفداران فلسفه علمی می‌توانند با توجه به اشتباهات کشورهای سوسیالیستی سابق در شرق اروپا خواهان شوند. توجه به این ضرورت و پایبندی به آن، مورد توجه حزب توده ایران در تمام طول حیات مبارزاتی آن بوده و اکنون نیز هست [۶].

تصور می‌شود، آنچه که عنوان شد، می‌تواند کمکی برای ایجاد زمینه وسیع‌تری برای یافتن نکات مشترک بین روشنفکران مذهبی در مورد مسائل مطرح در بحث‌های جاری باشد.

۱- همچنین درباره "آزادی" و "حقوق بشر" و "زور" و "قشار" در طول تاریخ که جداگانه به آن باید پرداخته شود.
۲- در نامه ۴ روشنفکر مذهبی چنین توضیح داده می‌شود: «به گمان ما، نواندیشی دینی... یعنی "تجدید نظر در کل دستگاه مسلمانی" و به عبارت دیگر نقد ثانویه شکانه سنت (حوزوی) در سه عرصه "ایش‌ها"، "روش‌ها" و "منابع"... دستگاه فکری سنتی که در طی قرون گذشته در نهاد حوزه‌ها شکل گرفته... شالوده‌اش بر "احادیث" استوار است و کتب فقهی مختلف بر اساس [این] "ایدئولوژی" شکل گرفته... از زاویه "منبع‌شناسی"، قرآن در این دستگاه فکری مهمور است. بحث "نقل" نیز در منبع‌شناسی این نسخه، جدا از کلی‌گویی‌های شعاری و غیرکاربردی، داستانی‌شاهانه دارد... بدون "تجدید نظر کلی... حتی در این دوران نیز نمی‌تواند حکم به "تلف برده‌داری" داد، می‌بایست کمک زدن زنان را بپذیرد (و صرفاً درباره چگونگی "تلف" و نابرابر محسوب شدن زن و یا چگونگی زن بحث کند) و به مقابله با سیستم بانکداری نوین... بپردازد و...»

۳- در جوابیه "عصرما" (ص ۱۴) مضمون فوق و تفاوت جریان روشنفکری دینی (اندیشه اصلاحی دینی) با جریان نواندیشی دینی چنین توضیح داده می‌شود: «القای برده‌داری به معنای تبدیل احکام امام و عید در فقه... که به مسلمانان برای رسیدن به آن ناگزیر از انقلاب در روش و یا کنار گذاشتن احادیث باشد، بلکه به معنای تغییر روابط تاریخی است که در آن شرایط برده‌داری ظهور می‌کند و اساس امری ضروری و لازمه زیست اجتماعی آن دوره است و به همین دلیل استمرار می‌یابد. آنچه در امریکا اتفاق افتاد، تغییر شرایط در قالب یک فرایند و میری تاریخی بود که به لایو برده‌داری انجامید، نه آنکه با حفظ همه شرایط اجتماعی، مولد برده‌داری به ضرب و زور آقای لینکلن... لغو شود. بر همین مبنا با تغییر شرایط و مناسبات اجتماعی [اقتصادی-اجتماعی] در یک فرایند تاریخی، احکام مناسب با آن شرایط خود بخود تغییر می‌کند و با تغییر موضوع، به تغییر عنوان می‌انجامد و موضوع را تابع حکمی دیگر می‌کند. با ازبین رفتن موضوع، حکم سالبه به انتهای موضوع می‌شود. لذا... اجرای احکام اسلام به این معنی نیست که تلاش کنیم موضوع یک حکم را علیرغم تغییر مناسبات اجتماعی [اقتصادی-اجتماعی] حفظ... کنیم و حکمش را عملی سازیم تا تعطیل احکام خدای لازم نیاید... اندیشه اصلاحی دینی ناگزیر نیست که در این زمان حکم به برده‌داری... بدهد. تجدیدنظر در احکام... از نظر اندیشه اصلاحی دینی، به این معناست که شرایط زمان را در حکم و به تبع آن در تشخیص موضوع آن لحاظ کنیم. [این به معنای تعطیل شدن حکم خدا و انقلاب در روش نیست]... بلکه برعکس، حکم خدا در شرایط مناسب جدید اجتماعی همین حکم جدید است، نه حکم سابق که ناظر بر شرایط مناسب جدید اجتماعی دیگری است...»

۴- توافق درباره ضرورت تغییر محتوای "احادیث و احکام" نزد هر دو جریان، از دیدگاه برداشت تاریخی (ماتریالیسم تاریخی) روند جامعه بشری، به این معنی است، که قوانین روابط اقتصادی-اجتماعی (زیربنایی) و بنیاد آن در روبنای اجتماع (سنت، اخلاقی، حقوق، سیاسی، ایدئولوژیکی و...) دوران رشد فیلده ای-برده‌داری (تمدن برده‌داری خانگی) در جامعه عرب در شبه جزیره عربستان، برای پایه‌ریزی "جامعه مدنی" امروز در ایران قریب‌الغایت استفاده است: «تغییر موضوع، به تغییر عنوان» انجامیده است. بی‌پایکی نظرانی از قبیل نظرات آیت اله مصباح یزدی برای تئوریزه کردن خشونت برای ایران امروز از این اثر ناشی می‌شود، و نه از آنرو که چنین برداشتی در دوران رشد فیلده ای-برده‌داری غیرمعمول بوده است.

۵- تاریخ نیز، در هیچ کشوری و در هیچ دوره‌ای چنین نمونه‌ای ارائه نمی‌دهد. انقلاب زنگیان در غرب ایران و پیروزی آنان، با براندازی برده‌داری در این بخش از ایران همراه نشد، بلکه، ناشی از سطح نیروهای مولده در آن دوران و در غرب ایران، برده‌های آزاد شده زنگی نیز پایبند به «ضرورت و لازمه زیست اجتماعی آن دوره» شیوه تولید برده‌داری را ادامه دادند.

۶- با توجه دادن به این واقعیت تاریخی حیات و مبارزه حزب توده ایران، و شرکت مسلمانان بسیاری در صفوف

آنست، که بصورت جدی باید با پاسخ "عصرما" به ۴ روشنفکر مذهبی نویسنده نامه به آن به مخالفت جدی برخاست. در این پاسخ، انشعاب توطئه‌آمیز در سازمان مجاهدین خلق توطئه "مارکسیست" ها معرفی می‌شود.

این نه "توطئه چند مارکسیست" که توطئه ارکان‌های امنیتی رژیم شاهنشاهی بود. شاه‌لان آن انشعاب، همانقدر "مارکسیست" بودند، که "سعید امامی اسلامی" مسلمان بود.

لغو تعطیل روز ملی شدن نفت، یک اتفاق ساده نبود!

تغییر رژیم سلطنتی قاجار به پهلوی، دیکتاتوری ۲۰ ساله رضا خان و تبدیل قرار داد ننگین دارسی به قرار داد تحمیلی ۱۹۳۳، از نتایج عمده سلطه شرکت انگلیسی بر نفت ایران به شمار می‌روند. غارت صدها میلیون تن نفت طی ۵۰ سال سلطه انحصاری بر نفت ایران و بازداشتن ایران از کسب استقلال، دسترسی به آزادی و استقرار حکومت ملی، از نتایج دیگر تسلط امپریالیسم انگلیس و شرکت غاصب نفت بر ایران به شمار می‌روند.

استثمار زحمتکشان، بخصوص کارگران صنایع نفت، جلوگیری از رشد اقتصادی و فرهنگی و نگاه داشتن ایران در وضع کشوری نیمه مستعمره، جوانب دیگر ناشی از سلطه انحصاری شرکت غاصب نفت بر ایران را تشکیل می‌دهد.

همه این نتایج در یک جمعبندی خلاصه می‌شد و آن اینکه: شرکت غاصب سابق انگلیسی نفت، دولتی بود در دولت ایران. تا این دولت سرنگون نمی‌شد، کسب استقلال و آزادی و پیشرفت در ایران میسر نبود. اهمیت تاریخی، ملی و بین‌المللی جنبش ملی شدن نفت و نتایجی که این جنبش عظیم به همراه داشت و نقاط ضعفی که بر آن مترتب است، عبارتست از:

این واقعیت که رهائی ایران از استبداد، عقب ماندگی و فقر در طرد سلطه شرکت غاصب سابق نفت گره خورده بود، و به همین جهت، از همان اوایل امتیاز دارسی، افکار عمومی مردم ایران را به خود مشغول می‌داشت.

در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، بطور عمده حزب توده ایران بود که مردم ایران را متوجه خطر سلطه امپریالیسم و انحصارات نفتی می‌ساخت. اهمیت نقش شخص دکتر مصدق در آن بود که بویژه بر ضرورت طرد شرکت غاصب سابق نفت تکیه می‌کرد و مسئله گریه را در تحقق این امر می‌دانست. طبیعی است که هر دوی این کوشش‌ها، در تکوین و تدارک جنبش ملی شدن نفت، در یک جهت قرار داشت و نتیجه حاصل از آن نیز آگاهی مردم ایران به ضرورت طرد سلطه امپریالیسم و انحصارات نفتی از ایران بود.

جنبش ملی شدن نفت ایران نتیجه مستقیم کوشش‌های انقلابی مردم ایران از اوایل قرن برای رهائی از سلطه استعمار و امپریالیسم بود. در دوران پس از شهریور ۱۳۲۰، آنچه به این کوشش بنحو بارز و چشمگیری می‌افزود، آگاهی توده‌های زحمتکش و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر ایران به موقعیت و نقش خویش در تأمین پیروزی مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران بود. بویژه این امر، که طی دهه ۱۳۳۰-۱۳۲۰ زحمتکشان ایران دوران پرتحرکی از آگاهی سیاسی-طبقاتی و تشکل صنفی-حزبی را پشت سر گذاشتند و به برکت وجود حزب توده ایران و شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران، برای شرکت وسیع در مبارزات ضد امپریالیستی آماده‌گی پیدا کردند. چنین بود، که زمینه مساعدی برای آغاز و گسترش جنبش ملی شدن نفت را فراهم شد.

بنوبه خود مبارزات دموکراتیک و ملی طبقات و اقشار مترقی و ملی جامعه نیز در آن دوران زمینه مناسبی را برای تکوین و تدارک جنبش ملی شدن نفت فراهم آورد. بخصوص باید یاد آور شد که شکل‌گیری این مبارزات بصورت اعتراض به انتخابات تحمیلی دربار، که شخص دکتر محمد مصدق رهبری آن را بر عهده داشت، بعنوان سرآغاز مبارزه ملی شدن نفت، نقش مهمی ایفاء کرد.

پیروزی دکتر محمد مصدق و دیگر یاران او در انتخابات دوره شانزدهم، به آنان فرصت داد که با استفاده از تریبون مجلس، توطئه شرکت غاصب سابق نفت و امپریالیسم انگلیس را در تحمیل قرار داد الحاقی گس-گلشایان عقیم گذارند و افکار عمومی را برای دفاع از طرح ملی شدن نفت آماده سازند.

در جریان جنبش ملی شدن نفت مردم ایران به پیروزی‌های بزرگی دست یافتند. قبل از همه، این پیروزی‌ها در سپردن زمام امور دولت به شخص دکتر محمد مصدق تجلی یافت.

دکتر مصدق صادقانه به اجرای خلع ید از شرکت غاصب انگلیسی نفت، طرد لانه‌های جاسوسی انگلیس از ایران، دفاع از حقوق ایران در مجامع بین‌المللی اقدام کرد. پیروزی دیگر جنبش ملی شدن نفت، در احیای استقلال ایران تجلی یافت، که از باورهای اصیل شخص دکتر مصدق بود و در رشد جنبش نقش مهمی ایفاء کرد.

پیروزی‌های دیگر دوران جنبش ملی شدن نفت، در تلاش برای رهائی اقتصاد ایران از سلطه همه جانبه سرمایه‌های امپریالیستی، تحرک بخشیدن به اقتصاد ملی، تغییرات مثبت در وضع بازرگانی خارجی و توجه به تولید داخلی و قدم‌های دیگری متجلی بود که در زمینه رعایت حقوق صنفی کارگران، مانند تصویب قانون بیمه‌های اجتماعی و محدود ساختن غارت و استثمار فئودالی دهقانان برداشته شد، گرچه اقدامات اخیر بسیار اندک و نارسا بود.

اشاره- ۲۹ اسفند، سالروز تصویب قانون ملی شدن نفت است. تصویب این قانون نتیجه مبارزات مردم ایران علیه سلطه انحصارات نفتی بود، که خود سرآغاز جنبش عظیم ملی شدن نفت، بعنوان جنبشی ضد امپریالیستی در راه تأمین استقلال و آزادی شد. در این جنبش، که با استقرار حکومت ملی دکتر محمد مصدق، خلع ید از شرکت غاصب سابق نفت، طرد لانه‌های جاسوسی انگلیس از ایران و باخاره فرار شاه از ایران همراه بود، پیروزی‌های بزرگی نصیب مردم ایران گردید. لیکن نقاط ضعف جنبش ملی شدن نفت، که در ابتدا اندک بود، و برای رفع آنها در جریان جنبش اقدام نشد، در نهایت به شکاف‌های عظیم بدل شد. امپریالیسم و ارتجاع وابسته به آن فرصت یافتند که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نتایج مهم جنبش ملی شدن نفت را از بین ببرند و دیکتاتوری سیاه دست‌نشانده‌ای را به درازای یک ربع قرن بر مردم ایران تحمیل کنند.

جنبش ملی شدن نفت ایران یک رویداد تاریخی است. از درس‌های گرانبهای این جنبش که از صفحات زرین مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه مردم ایران است، باید استفاده کرد، نقاط قوت آنرا بکار بست و از اشتباهات و ضعف‌های آن پرهیز کرد.

هدف مصوبه ۲۶ مرداد مجلس شورای اسلامی، مبنی بر لغو تعطیل سالروز تصویب قانون ملی شدن نفت را نباید تنها در مصدق ستیزی ارتجاع "بازار-موتلفه" و روحانیون حامی آن خلاصه کرد. این مصوبه در پی حذف این رویداد تاریخی از حافظه تاریخی ملت ایران و محروم کردن نسل جوان از درسهای گرانبهای این جنبش است.

بهترین و مؤثرترین راه مقابله با این توطئه جدید ارتجاع، درس‌آموزی از دستاوردها و نقاط ضعف جنبش ملی شدن نفت و بکار بستن آنها در جلوگیری از تکرار فاجعه شکست آن، در شرایط کنونی است.

به همین منظور نوشته زیر، جنبش ملی شدن نفت، دستاوردها و نقاط ضعف جنبش ملی شدن نفت و درس‌هایی که از آن می‌توان در شرایط کنونی گرفت را مختصراً بررسی می‌کند. ع. سهند

درس‌هایی که امروز باید بکار گرفته شود!

کشور ما ایران، قبل از آنکه اهمیت نفت بعنوان مهم‌ترین ماده خام انرژی را برای جهان سرمایه‌داری روشن گردد، به زیر سلطه استعمار درآمده بود. استعمارگران از اوایل قرن نوزدهم در کشور ما نفوذ کردند و رفته رفته استقلال ایران را با کسب امتیازات گوناگون پایمال ساختند. سرآمد این امتیازات، امتیاز نفت بود که اهمیت آن از اواسط قرن ۱۹ آشکار گردید. استعمارگران انگلیسی، از اواخر سال‌های ۱۸۶۰ به اینطرف، به دفعات در صدد کسب امتیاز نفت برآمدند. آنها یک بار در قرارداد رویتر، امتیاز نفت را گنج‌نیدند، بار دوم در قرار سال ۱۸۹۱ (گس گلشایان) نفت ایران را از آن خود دانستند و بالاخره در قرار داد دارسی در ۱۹۰۱ به امتیازی که از آن باید بعنوان اسارت بارترین امتیاز نفتی نام برد. نائل آمدند.

طبق قرارداد دارسی، تمام ایران به استثنای ۵ ایالت شمالی آن، به امتیاز سرمایه‌های انحصاری نفتی انگلیس داده شد. قرار داد دارسی، ابتدا قراردادی با یک شرکت خصوصی بود. در سال ۱۹۱۴ این قرارداد به تملک دولت انگلیس درآمد و شرکت انگلیسی غاصب سابق نفت، به عنوان اولین انحصار دولتی به اهرم عمده غارت و سلطه امپریالیستی بر ایران تبدیل گردید.

از این پس، امپریالیسم انگلیس یک‌ه‌تاز میدان سیاست و غارت در ایران شد. شرکت غاصب انگلیسی نفت به دولت واقعی در دولت ایران تبدیل گردید. حتی حوادث عظیمی نظیر انقلاب مشروطه، جنبش‌های انقلابی و ملی در ایران، پس از پیروزی انقلاب اکبر نیز نتوانست ایران را بطور کامل از سلطه شرکت غاصب سابق نفت و امپریالیسم انگلیس رها سازد.

و نیمه جنبش ملی شدن نفت، هر روز اثر بیشتری در جهت ضعف جنبش می گذاشت و در نهایت آن را به شکست محکوم ساخت.

کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بزرگترین ضربه مستقیم را به کشور ما وارد ساخت. ایران می توانست از آغاز نیمه دوم قرن بیستم، با تکیه بر پیروزی های جنبش ملی شدن نفت، وسیعاً در جاده پیشرفت اقتصادی و اجتماعی گام بگذارد و به یکی از کشورهای پیشرفته بدل شود.

شکست جنبش ملی شدن نفت، مردم ایران را از استفاده از یک چنین موقعیت تاریخی محروم ساخت. کودتای ۲۸ مرداد ایران را به دوران سیاه و نکبت بار غارت و اسارت نو استعماری سوق داد. مردم ایران زیر سلطه استبدادی جدیدتر از استبداد رضاخانی و تحت غارتی عظیم تر از غارت شرکت غاصب انگلیسی نفت قرار گرفتند.

در زمینه غارت کنسرسیوم بین المللی نفت، که جایگزین شرکت غاصب نفت گردید، همین پس که طی سال های تسلط آن، غارت نفت ایران صدها برابر بیشتر شد. شرکت غاصب سابق نفت، طی ۵۰ سال تسلط خود، ۳۰۰ میلیون تن از نفت ایران را غارت کرد. کنسرسیوم بین المللی نفت، در عرض کمتر از ۲۵ سال، بیش از سه میلیارد تن نفت ایران را با قیمتی حدود یک دلار در هر بشکه به غارت برد.

تا پیش از جنبش ملی شدن نفت، یک شرکت غارتگر نفت بر نفت ایران تسلط داشت. پس از کودتا، همه اعضای کارتل بین المللی نفت (هفت خواهران) بر نفت ایران تسلط یافتند و در پی آنها، همه انحصارات نفتی از کلیه دول امپریالیستی بر سر خوان یغمای غارت ذخائر نفت ایران نشستند.

طی سال های تسلط کنسرسیوم بین المللی نفت بیش از ۳۰۰ میلیارد متر مکعب گاز سوزانده شد، که درآمد آن به بهای امروز، ده برابر بیش از تمام پولی است که تحت عنوان درآمد نفت به کشور ما داده شد.

کدام درس را باید گرفت؟

یادآوری زیان عظیم و جبران ناپذیری که کودتای امپریالیستی- ارتجاعی ۲۸ مرداد به کشور ما وارد ساخت، تنها از جهت آشنایی با واقعیت های تاریخی مهم نیست. مهم تر آنست که با توجه به نتایج مرگباری که شکست جنبش ملی شدن نفت ببار آورد، متوجه امروز باشیم و با تمام قوا از جنبش آزادخواهانه و عدالت طلبانه امروز مردم در برابر توطئه های جنبه ارتجاع دفاع کنیم.

لحظه ای نباید از این نکته غافل شد که اگر این بار نیز ارتجاع و حامیان خارجی اش فرصت یابند، ضربات بزرگتر مرگبارتری به کشور و منافع و آینده کشور ما وارد خواهد آمد.

تجربه تلخ گذشته می تواند و باید چراغ راه آینده باشد. جلوگیری از تکرار فاجعه شکست جنبش ملی شدن نفت و استقرار رژیم کودتا در ایران، مستلزم آنست که با تمام نیرو از تکرار اشتباهات گذشته احتراز شود. در این زمینه لازم به یادآوری است که:

۱- مصوبه ۲۶ مرداد مجلس شورای اسلامی مبنی بر لغو روز ملی شدن صنعت نفت ایران، بعنوان یک روز ملی را باید در رابطه با سیاست های جناح ارتجاع، مبنی بر خصوصی سازی صنایع نفت و گاز کشور و استقرار دوباره سلطه شرکت های نفتی امریکانی- انگلیسی بر منابع نفت و گاز کشور بررسی و نقد کرد.

۲- نقطه ضعف اساسی جنبش ملی شدن نفت در نداشتن استراتژی و تاکتیک منسجم، مبنی بر تمیز روشن و واضح نیروها و طبقات دوست و دشمن در صحنه داخلی و بین المللی بود. جنبش امروز نیز مادامی که از حصار مصنوعی "خودی" و "غیر خودی" خود را رها نکند، قادر به تعیین و اتخاذ استراتژی و تاکتیک منسجم نخواهد شد.

۳- در جنبش ملی شدن نفت، مواضع فتودال ها و ملاکین بزرگ و سرمایه وابسته تجاری، در ده و شهر دست نخورده باقی ماند. ارتجاع داخلی توانست با استفاده از همین مواضع ضربات جدی به جنبش ملی شدن نفت وارد کند و آن را به شکست منتهی سازد.

در جریان جنبش کنونی نیز سلطه ملاکین بزرگ و سرمایه تجاری و مافیای مالی، بر حیات اقتصادی کشور و کم بهاء دادن به حل بنیادی مسائل اساسی زحمتکشان می تواند فاجعه آمیزتر باشد.

۴- در جنبش ملی شدن نفت به ارزش و اهمیت نقش طبقه کارگر و تشکل های صنفی و سیاسی آن اهمیت داده نشد و از این راه زبان جدی به جنبش وارد آمد. در شرایط کنونی نیز حضور فعال طبقه کارگر و زحمتکشان و تشکل آزاد آنان در سازمان های صنفی و سیاسی از قانونمندی ها و اصول استراتژیک تضمین پیروزی جنبش امروز است. ■

جنبش ملی شدن نفت اهمیت بزرگ بین المللی داشت. مردم ایران در بین خلق های کشورهای عقب مانده و در حال رشد اولین کسانی بودند که زور آزمایی با عظیم ترین قدرت های امپریالیستی - انحصارات عمده نفتی - اقدام کردند و بر شرکت غاصب بین المللی نفت (هفت خواهران) بود، فاتح آمدند.

جنبش ملی شدن نفت شانس آن را داشت که نه فقط ایران، بلکه دیگر ملل کشورهای نفت خیز را از زیر سلطه امپریالیسم و انحصارات غارتگر نفت نجات بخشد.

جنبش ملی شدن نفت، امپریالیسم و کارتل بین المللی نفت را برای اولین بار نسبت به ادامه تسلط و غارت خود در نفت کشورهای خاورمیانه و نزدیک نگران ساخت.

چنین نگرانی در شرایط اوضاع و احوال آن روز جهان، که بر اثر پیروزی اتحاد شوروی در جنگ دوم جهانی و تشکیل دول سوسیالیستی در شرق اروپا و آسیا و موفقیت انقلاب چین، تناسب نیروها به سود مبارزات ملل کشورهای در بند تغییر یافته بود، نگرانی بیجانی نبود.

طبیعی است که امپریالیسم جهانی و انحصارات نفتی در برابر جنبشی نظیر جنبش ملی شدن نفت ایران نمی توانستند ساکت بنشینند. تمرکز و تجمع نیروهای امپریالیستی، سرکردگی امپریالیسم امریکا و دست به یکی کردن همه انحصارات امپریالیستی نفت در قبال جنبش ملی شدن نفت ایران، امری کاملاً طبیعی بود. هم چنین این امر کاملاً طبیعی بود که ارتجاع ایران نیز، که در اوایل جنبش ملی شدن نفت ناچار به عقب نشینی شده بود، از این وضع خارج شود و با تکیه بر نیروهای امپریالیستی، به جنبش ملی شدن نفت یورش ببرد.

استراتژی و تاکتیک جنبش ملی شدن نفت باید برای مقابله با چنین وضعی، یعنی اجتناب ناپذیری درگیری با امپریالیسم جهانی، به سرکردگی امپریالیسم امریکا و قرار گرفتن آشکار مرتجعین داخلی، سرکردگی دربار، در کنار نیروهای امپریالیستی تنظیم می شد و طبق آن عمل می شد.

متأسفانه آنچه در جریان ملی شدن نفت تحقق نیافت، اتخاذ چنین استراتژی و تاکتیکی بود. قبل از همه، رهبران جنبش ملی شدن نفت و حتی خود دکتر مصدق، چنانکه باید و شاید، نقش سرکردگی امپریالیسم امریکا، بعنوان ژاندارم بین المللی را جدی نگرفتند. انتظار رهبران جنبش ملی شدن نفت به ایفای نقش میانجی از طرف امپریالیسم امریکا همچنان تا به آخر بقوت خود باقی ماند. در نقطه مقابل این امر، رهبران جنبش ملی شدن نفت، دانسته و یا ندانسته، در دام تبلیغات امپریالیستی بودند، که درباره خطر کمونیسم در ایران جنجال می کرد.

در داخل کشور نیز رهبران جنبش ملی شدن نفت به نقش توده های زحمتکش و اثر آنان در جریان مبارزات ضد امپریالیستی و مردمی عمیقاً پی نبردند.

پیروزی جنبش های استقلال طلبانه و مردمی در آن دوران و امروز نیز، بدون شرکت توده های عظیم زحمتکشان، کارگران و دهقانان محال است.

رهبران جنبش ملی شدن نفت با توجه به این واقعیت باید برای کارگران و زحمتکشان آزادی فعالیت صنفی و سیاسی را برسمیت می شناختند و برای جلب دهقانان باید به انقلاب ارضی، یعنی سلب مالکیت از فتودال ها و ملاکین عمده می پرداختند.

در هیچیک از این زمینه ها، رهبران جنبش ملی شدن نفت به اتخاذ تصمیمات قاطع نپرداختند. انقلاب ارضی انجام نشد و عمده ترین سازمان صنفی کارگران و زحمتکشان ایران، شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران و سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران - حزب توده ایران - در دوران ملی شدن نفت آزادی فعالیت رسمی و قانونی خود را باز نیافتند.

پرداختن به جزئیات دیگر و اختلافاتی که صف مبارزین را در جنبش ملی شدن نفت از هم جدا می ساخت، در اینجا ضروری نیست. همین مسائل اصلی، که به آنها اشاره شد، به وضوح نشان می دهد که جنبش ملی شدن نفت، با وجود چنین ضعف هایی، نمی توانست تثبیت شود.

زمینه شکست، پیش از ۲۸ مرداد فراهم شده بود!

غالباً در بررسی اوضاع و احوال آن زمان، شکست جنبش ملی شدن نفت را به روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منحصر می سازند و حتی تقصیر آن را متوجه حزب توده ایران می سازند. حزبی که در جریان جنبش ملی شدن نفت، حتی از فعالیت علنی نیز محروم بود. اینها اگر از روی ناآگاهی نباشد، غرض ورزی و وارونه جلوه دادن حقایق است. واقعیت اینست که شکست جنبش ملی شدن نفت در اساس استراتژی و تاکتیک رهبران جنبش ملی شدن نفت نهفته بود. این استراتژی و تاکتیک بود که نه در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بلکه در جریان دو سال

وجود داشت که نه در بر گیرنده همه روحانیون بود و نه تا آن زمان شرایط مناسبی وجود داشت که گرایش‌های دیگر بتوانند هویت متمایزی داشته باشند. با گذشت زمان بخشی از روحانیون احساس کردند که جامعه روحانیت مبارز دیگر بیان‌کننده دیدگاه‌های آنها نیست و لذا به این فکر افتادند که گردهم بیایند و یک سازمان روحانی دیگری را تشکیل بدهند. این افتراق سازمانی، از افتراق اجتماعی و فکری‌ای که در جامعه در حال وقوع بود تبعیت می‌کرد و همان جناح بندی چپ و راستی که در جامعه و سازمان‌های سیاسی موجود به وجود آمده بود، در درون روحانیت نیز شکل گرفت و جامعه روحانیت مبارز، عملاً با جناح بازار و راست حزب و جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی همسو شد و سازمان جدیدی که تحت عنوان مجمع روحانیون مبارز شکل گرفت از نظر فکری و تعلقات سیاسی به جناح چپ حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم جهت بود. خدمت امام موضوع را درمیان گذاشتند و ایشان با این امر موافقت کردند.

کارگزاران سازندگی

تشکیل کارگزاران به دولت آقای رفسنجانی بر می‌گردد. آقای رفسنجانی در تقسیم‌بندی‌های قبل از سال ۶۸ و در زمان امام در جناح چپ قرار می‌گرفت، اگر به ادبیات روزنامه و اسناد و مدارک آن دوره نگاه کنید، خواهید دید که جناح راست به دلیل تصویری که از آقای هاشمی بعنوان یک نیروی چپ داشت، به شدت با او مخالفت می‌کرد و حتی در مجلس و بیرون مجلس علیه ایشان هجویه می‌سرود و شدیداً فعالیت می‌کرد. اما از اواخر دوره حیات امام، آقای رفسنجانی بتدریج سعی کرد فاصله یکسان خود با دو جناح موجود را حفظ کند. لذا بعد از اینکه دولت خود را تشکیل داد و استراتژی مشخص خود را تحت عنوان "تعدیل اقتصادی" مطرح کرد، جناح چپ که با این استراتژی موافق نبود، در مقابل آقای هاشمی موضع انتقادی گرفت و در عین حال، جناح راست که جناح چپ را رقیب اصلی خود می‌دید، سعی کرد به آقای رفسنجانی نزدیک شود که ایشان هم این نزدیکی را اجابت کرد و نوعی ائتلاف میان آنها صورت گرفت. اما بتدریج بر آقای هاشمی معلوم شد که جناح راست متحد استراتژیک نیست و احساس کرد که به یک گروه تازه و مستقل مخصوص خود نیاز دارد. لذا زمینه تشکیل گروه کارگزاران را فراهم کرد، که در آستانه انتخابات مجلس پنجم این گروه تشکیل شد.

کارگزاران بر موج اجتماعی متکی به پیوندهای ساختاری با قشرها و لایه‌های درون جامعه شکل نگرفت، بلکه گروهی بود که حول شخصیت و نفوذ آقای هاشمی شکل گرفت. طبقه متوسط، هر قدر از جناح راست و موقوفه فاصله می‌گرفت و ضمناً نسبت به جناح چپ نیز در ذهنش ابهامات و نگرانی‌هایی وجود داشت، گروه کارگزاران را به عنوان گروهی که می‌تواند بیان خواسته‌ها و مطالبات این قشر و طبقه باشد مورد توجه قرار داد.

جناح راست سازمان مجاهدین انقلاب

افراد و دوستانی که در سازمان مجاهدین انقلاب دیدگاه راست داشتند به کارگزاران نپیوستند، آن دوستان که دیدگاه راست داشتند، راست سنتی بودند. برخی از فرماندهان بالای سپاه، برخی از مدیران بالای بنیاد مستضعفان، چهره‌های دیگری که در دستگاه‌های مختلف هستند از آن زمره‌اند. در واقع جناح راست سازمان، از نظر فکری بیشتر با جناح راست حزب جمهوری و با جامعه روحانیت مبارز و هیات‌های موقوفه و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم همراه است نه با کارگزاران، زیرا آنها از نظر اقتصادی به نوعی سرمایه‌داری تجاری سنتی قائلند نه سرمایه‌داری مدرن. در زمینه سیاست‌های داخلی نیز به آزادی و دموکراسی، آزادی فرهنگی چندان اقبال نمی‌کنند. یعنی تمام آن وجوه تفاوتی که میان کارگزاران با جناح راست سنتی وجود دارد، میان راست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با کارگزاران نیز وجود دارد.

تکنوکرات‌ها و بروکرات‌ها، اگر مجموعه متخصصین و مدیرانی باشند که در دستگاه اداری و دستگاه صنعتی مشغول به کارند، این‌ها تمایلات گوناگونی دارند، کما اینکه بخشی از این نیروها اکنون خودشان را آماده می‌کنند که به جبهه مشارکت بپیوندند. بهتر است بگوئیم بخشی از تکنوکرات‌ها و بروکرات‌های کشور به طور نسبی امیدهای به کارگزاران بسته بودند.

اگر گروهی شکل بگیرد که در منطق سیاسی و اقتصادی و نگاه به جامعه بین المللی از کارگزاران لیبرال‌تر باشد، طبعاً این بخش از تکنوکرات‌ها و بروکرات‌ها مطمئناً گروه جدید را انتخاب خواهند کرد. متأسفانه کارگزاران هیچگاه نتوانستند با لایه‌های تکنوکرات و بروکرات جامعه یک پیوند منظم تشکیلاتی ایجاد کنند. اگر کارگزاران از منطق طبقات و قشرهایی که خواسته‌ها و منافع آنها را نمایندگی می‌کرد تبعیت می‌نمود، نمی‌توانست در عرصه حرکت‌ها و موضع‌گیری‌ها، سریعاً موضع‌گیری‌های متضاد اتخاذ کنند. این دیدگاه اپورتونیسم است که در فرهنگ ما به عنوان عمل گرائی، واقع گرائی و پراگماتیسم برداشت شده است.

اشاره - دکتر "هاشم آغاچری"، از رهبران سازمان مجاهدین

انقلاب اسلامی است که اغلب در نشریات مختلف، دیدگاه‌های خود و سازمانی که وابسته به آنست را مطرح می‌کند. ۱۸ اردیبهشت ماه گذشته، روزنامه صبح امروز دیدگاه‌های وی را در یک گفتگو منتشر کرد.

با حوادتی که در ماه‌های گذشته بر کارگزاران سازندگی گذشته است، نقشی که بوجود آمدن این تشکل در انتخابات مجلس پنجم ایفاء کرد، نقشی که اکنون برعهده دارد، وابستگی آن به هاشمی رفسنجانی، اعلام انصراف هاشمی رفسنجانی از شرکت در انتخابات مجلس ششم و یک سلسله واقعیات مربوط به ترکیب طبقاتی حزب جمهوری اسلامی در ابتدای تاسیس آن، تگاهی دوباره به این گفتگو ضروری به نظر می‌رسد.

تکاتی که آغاچری در باره ترکیب طبقاتی و چندگانگی رهبری این حزب، و همچنین گروه‌بندی چپ و راست در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در سال‌های اول پیروزی انقلاب، برای آنها که با اسناد منتشره حزب توده ایران در ابتدای پیروزی انقلاب آشنا هستند، نکات غافلگیر کننده‌ای نیست. در اساس سیاست حزب توده ایران در برابر جمهوری اسلامی و حاکمیت چندگانه آن بر همین پایه قرار داشت.

آنچه که آغاچری در باره بوجود آمدن کارگزاران و نقش آنها نیز می‌گوید، برای خوانندگان "راه توده" غریبه نیست. راه توده در آستانه انتخابات مجلس پنجم، با آگاهی از همین واقعیات که اکنون و پس از بیش از سه سال در این باره مطرح می‌کند، همگان را برای شرکت در آن انتخابات فراخواند و اعلام داشت که انتخابات مجلس پنجم در شرایطی متفاوت برگزار می‌شود و باید در آن شرکت کرد.

علاوه بر این، مرور دوباره این واقعیات در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم که روز به روز شرایط برگزاری آن با دشواری‌ها و تنگناهای تازه‌ای جلوه می‌کند، ضروری به نظر می‌رسد.

"چپ" و "راست" در صفوف مذهبیون!

حزب جمهوری اسلامی - مقدمات تشکیل حزب جمهوری اسلامی در آخرین ماه‌های قبل از پیروزی انقلاب فراهم شد. افراد خاستگاه‌های اجتماعی متفاوتی داشتند و هم گرایش‌های فکری و سیاسی متفاوت. اما از آنجا که در آن شرایط شکاف‌ها خیلی کلی بود و اختلافات پیچیده و ظریف بروز نمی‌کرد به آنها توجه نمی‌شد.

مثلاً بر سر مساله تجارت خارجی، لایحه زمین، قانون کار، در این موارد بود که آن اختلاف خودش را نشان می‌داد. این اختلاف وقتی میرحسین موسوی، نخست وزیر شد، کاملاً آشکار شد و دو صف و جناح در حزب از هم متمایز شدند. یک قشر روشنفکر و جوان که عمدتاً خاستگاه دانشگاهی داشت و قشر دیگری که خاستگاهش بازار بود و گرایشات سنتی داشت. خصوصاً گرایش دوم، جمع هیات‌های موقوفه که از قبل نوعی همفکری و انسجام گروهی نیز داشتند و نقش بارزی ایفاء می‌کردند. لذا حزبی که عملاً از یک میلیون عضو خود بریده بود، در درون خود و در شورای مرکزی دائماً بر سر مسائل گوناگون اقتصادی و فکری که در جامعه پیش می‌آمد، برخورد و تنش داشت. لذا به نقطه‌ای رسید که عملاً حزب را قفل کرد.

در عرصه دولت و مسائل اقتصادی این سوالات پیش آمد که با قانون کار یا تجارت خارجی چه باید بکنیم. لذا بر سر این مسائل همانطور که در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دو جناح به وجود آمده بود، در حزب جمهوری اسلامی هم دو جناح به وجود آمد. دو جناحی که بتدریج به چپ و راست موسوم شدند. یک جناح بیشتر به حفظ منافع طبقات پائین گرایش داشت و شعار عدالتخواهی می‌داد، خواهان کنترل و هدایت اقتصاد توسط دولت به نفع طبقات محروم جامعه بود، و جناحی که عمدتاً به بازار و بورژوازی تجاری سنتی گرایش داشت. لذا وقتی که حزب عملاً فلج شده بود و نمی‌توانست کاری بکند، بهترین راهی که شورای مرکزی و رهبران حزب در پیش روی دیدند، انحلال حزب بود. این همان اتفاقی بود که در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی روی داد.

حزب جمهوری اسلامی منحل شد و از درون آن "مجمع روحانیون مبارز" و "جامعه روحانیت مبارز" بیرون آمد. همان منطقی که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به آن عمل کرد و دو نیروی اجتماعی و فکری را از یکدیگر جدا کرد، در مورد روحانیت هم اتفاق افتاد. قبل از مجلس سوم، فقط جامعه روحانیت مبارز

"سعید امامی" پرونده ای که عمر ۲۰ ساله دارد!

سازی های انجام شده بدست سعید امامی بوده، بلکه آلوده به مسائل مالی نیز بوده است.

خلاصه اظهارات مهدی هادوی چنین است: در سال تاسیس این دادگاه، حجت الاسلام فهیم کرمانی، از شاگردان قدیمی امام، رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس بود که به شکایت از مقامات رسیدگی می کرد. او بدون استئینا به همه شکایات بدون توجه به منصب افراد رسیدگی می کرد. در سال ۶۴ شکایتی از مسئولان بلند پایه قوه قضائیه وقت، یعنی علی رازینی، دادستان انقلاب مرکز به اصل ۹۰ رسید که براساس آن، اموال فردی که ثروت کلانی داشت، توقیف شده و در اختیار رازینی قرار گرفته بود. فهیم کرمانی مساله را تعقیب می کند. رازینی و چند نفر دیگر (هادوی نام آنها را ذکر نمی کند) نزد امام می روند و به بهانه دیگری دستور تشکیل دادگاه ویژه روحانیت را می گیرند. بعد از فهیم کرمانی می خواهند در انتخابات دوره بعد شرکت نکنند، چون او قبول نمی کند، دادگاه ویژه او را دستگیر و محاکمه و زندانی می کند و به این ترتیب آن ثروت را بالا می کشند!

صلاحیت فهیم نیز بدلیل محکومیت در دادگاه ویژه روحانیت، در شورای نگهبان تأیید نمی شود.

این پرونده، عمری ۲۰ ساله دارد!

بدین ترتیب، پرونده قتل های سیاسی-حکومتی عمری به درازای حیات جمهوری اسلامی دارد. به سال ها و حتی ماه های اولیه پیروزی انقلاب باز می گردد. از ترور آیت الله مطهری شروع می شود، به نفوذ کشمیری ها و کلاهی ها در نخست وزیری و حزب جمهوری اسلامی باز می گردد، مرگ مشکوک و سؤال برانگیز احمد خیسینی را دور می زند، به خانه آیت الله منتظری می رود و عمامه از سر او بر می دارد، به نماز جمعه اصفهان می رود و آیت الله طاهری را تهدید به مرگ می کند، به تهران می آید و در صف تشییع جنازه قربانیان جنگ وزرای کابینه خاتمی را به زیر مشت و لگد می گیرد، بسبب در روزنامه خرداد منفجر می کند، صیاد شیرازی را صید می کند، خوابگاه دانشجویان را ویران می کند، تهران را به آشوب می کشد، اکنون به بهانه دفاع از مقدس به تشدید مقابله ای با مطبوعات برخاسته است و اگر بتواند این توطئه آخر را تا اسلام عدم صلاحیت خاتمی در مجلس اسلامی پنجم پیش خواهد برد!

این رشته، سراز و عمری به درازای حیات جمهوری اسلامی دارد. می توانند نگیند و حفظ نظام را بهانه کنند، اما اسراری که نهفته نگاهداشته شده، سرانجام سر از اوراق تاریخی در خواهد آورد. این بخشی از تاریخ ۲۰ ساله ایران است. هزاران برگ سندی که از نظام شاهنشاهی، طی این ۲۰ سال به سینه چاپ سپرده شد، گواه و آینه عبرت است! ■

صادر کنندگان فتوای قتل،

خود را معرفی کردند!

آسمان و ریسمانی که آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعه تهران و در دفاع از خشونت و خونریزی و قتل دگراندیشان بدون محاکمه و دادگاه کرد، سرآغاز تکمیل و افشای پرونده قتل های سیاسی-حکومتی در جمهوری اسلامی بود. همچنان که شرکت حجت الاسلام حسینیان در مجلس ختم سعید امامی و سخنرانی اخیر او برای طلاب قم، گامی در این جهت بود. ورود علنی و آشکار آنها به صحنه و در دفاع از قتل و کشتار، کار کمیته تحقیق قتل های سیاسی-حکومتی را آسان کرد و چاره ای شد برای لکنیت زبان این کمیته جهت اعلام اسامی صادر کنندگان فتوای قتل ها. با ورود شیخ واعظ طیبی به صحنه و دفاع همه جانبه از خشونت و قتل و کشتار، در حقیقت می توان، بخش عمده ای از پرونده تحقیق پیرامون صادر کنندگان و هدایت کنندگان اصلی قتل های سیاسی-حکومتی را تکمیل شده ارزیابی کرد. آنها، خود خویش را معرفی کردند و بار بزرگی را از دوش کمیته تحقیق برداشتند!

این مهم ترین بخش از کار کمیته تحقیق بود، زیرا از عوامل اجرایی این قتل ها و شبکه های آنها اغلب با اسم و رسم (مانند سعید امامی، سردار نقدی، مسعود ده نمکی و...) و گاه با اشاره (نظیر علی فلاحیان) در اطلاعیه های رسمی یاد شده بود. بردن نام افراد یاد شده در بالا برای کمیته تحقیق کاری دشوار بود، که این نیز به کمک مصباح یزدی، واعظ طیبی و حسینیان آسان شد! ■

در تهران و در جمع نواندیشان مذهبی و طرفداران پیگیری پرونده قتل ها، گفته می شود: یک سر پرونده مافیائی که سعید امامی یکی از رهبران آن بوده، به چاه... مسجد شاه وصل است!

این اصطلاح اشاره ایست به انواع انحرافات جنسی، فحشاء، مواد مخدر، جنایت و سیاست در پرونده ای که قطر آن هر روز بیشتر می شود.

جنایتکارانی که بزرگترین جنایات را در زندان های جمهوری اسلامی مرتکب شدند و ارزنده ترین و فرزانه ترین انقلابیون ایران را یا زیر شکنجه کشند و یا اعدام کردند، در سال های رکود جنبش و بی خبری مردم به بهانه دفاع از اسلام بزرگترین و ننگین ترین آلودگی ها را از خود به یادگار گذاشتند. آنها فقط با حیثیت مشتی انسان شریف در زندان های جمهوری اسلامی بازی نکردند، بلکه با حیثیت یک ملت و یک انقلاب بازی کردند.

گفته می شود، یک مقام قضائی مسئول پرونده سعید امامی به یکی از نزدیکان داریوش و پروانه فروهر که برای آگاهی از پیشرفت کار تحقیقات به وی مراجعه کرده بود، با تاسف و ضمن احترام، به وی گفته است: «پرونده قتل ها راه به مسائل مالی مهمی پیدا کرده است، که نمی توانم درباره آن صحبت کنم. ما چیزی را اعلام نمی کنیم، اما به تحقیقات ادامه می دهیم. صبر داشته باشید!»

باندی که یک سرش در داخل به انصار حزب الله و گروه های فشار وصل است و به گنج قارون وصل است، سر دیگرش به شبکه های جاسوسی جهانی، در این میان، به انواع باندهای فساد، همتاگونه که به برخی روزنامه های طرفدار خشونت وصل است.

یک سر این باند و با اصطلاح محفل به فلاحیان وصل است، که تاکنون تعداد زنان قربانی این باند به ۳۷۵ زن در بیست سال گذشته رسیده است. فاطمه قائم مقامی آخرین آنها بوده است.

سر دیگر این شبکه به مافیای مالی وصل است. اکبر گنجی، در یکی از مقالات افشاگرانه خود در "صبح امروز" می نویسد: "مامی پرونده ثروت های باد آورده را برای حسین شریعتمداری در کیهان آورد. این بر می گردد به پرونده معروف شرکت های مضاربه ای که چند سال پیش کیهان با جنجال آن را مطرح کرد و سرانجام نیز نفر اول پرونده که فردی بنام "دولت خواهان"، رئیس شرکت "سحر والیکا" بود، اعدام شد."

ماجرای از این قرار بوده است که وقتی شرکت مضاربه ای مذکور صاحب سرمایه بسیار زیادی می شود (این شرکت مانند یک بانک خصوصی عمل می کرده، پول از مردم می گرفته، آن را بکار می انداخته و بهره خوبی هم می داده است و به همین دلیل هم با استقبال مردم روبرو شده بود)، وزارت اطلاعات تحت ریاست علی فلاحیان، "دولت خواهان" را می خواهد و خواستار شراکت ۵۰-۵۰ می شود. "دولت خواهان" برآشفته و زیر گوش بازجو می زند. همین امر به طرح موضوع در کیهان کشید. بلافاصله رنپسی (دادستان وقت تهران و یکی از اعضای تیم ۵ نفره اعدام ها) دستور جلب کلیه شرکا. این شرکت را می دهد. آن شرکت با جنجالی که کیهان برپا کرده بود بسته می شود و همه پول ها را نیز مصادره می کنند. عین این عمل، با بسیاری از سازمان های اقتصادی مستقل از در ۲۰ سال گذشته صورت گرفته است.

همزمان با همین اطلاعات بسته و گریخته از پرونده قتل های سیاسی-حکومتی، نشریه "پیام هاجر"، در شماره ۲۶ مبرداد خود مصاحبه ای دارد با "مهدی هادوی"، اولین دادستان کل انقلاب. او نیز در باره تأسیس دادگاه ویژه روحانیت، مسائلی را مطرح می کند، که بسیار شبیه به بخش مالی پرونده سعید امامی است و نشان می دهد که این رشته سراز دارد و بسیاری تأیید و یا رد صلاحیت هائی که در شورای نگهبان صورت گرفته نه تنها آلوده به پرونده

بنا به اعتراف فرمانده نیروهای انتظامی

آیت الله یزدی فرمان حمله به کوی دانشگاه را داده بود!

از میان انواع افشاگری‌ها و اخبار که در نشریات داخل کشور پیرامون یورش فاشیستی به خوابگاه دانشگاه تهران منتشر شده، یکی از صریح‌ترین و مستندترین آنها به اظهارات فرمانده نیروهای انتظامی در یک گفتگوی مطبوعاتی مربوط است.

این افشاگری همان خبری را تأیید می‌کند که «راه‌نوده» در نخستین اطلاعیه خود پیرامون یورش به خوابگاه دانشجویان بر آن انگشت گذاشت و نوشت: «یکی از فرماندهان نیروهای انتظامی، بنام "احمدی" که برای تحقیق به شورای امنیت ملی احضار شده بود، اعتراف کرده‌است که "فرمان حمله به کوی از سوی آیت الله یزدی صادر شده و نیروهای انتظامی تحت فرمان او عمل کرده‌اند».

تیمسار لطفیان در مصاحبه خود با «صبح‌امروز»، همان اعتراف سرتیپ انتظامی «احمدی» را، که در اطلاعیه کمیته تحقیق نیز یکی از فرماندهان جنایت کوی دانشگاه معرفی شده، تأیید می‌کند.

او در این مصاحبه که در شماره ۴ شهریور «صبح‌امروز» چاپ شد می‌گوید:

«... سلسله مراتب پلیس با سلسله مراتب نظامی متفاوت است. سلسله مراتب انتظامی، در شرایط خاص فرق می‌کند. در این وضعیت سلسله مراتب سلب و اطاعت یا از مقام قضائی و یا از مقام سیاسی واجب می‌شود. این برابر آئین نامه موجود است. شرایطی که آن شب در کوی پیش آمد یک چنین شرایطی بود».

بدین ترتیب، فرمانده نیروهای انتظامی صریحاً می‌گوید که در شب حمله به کوی دانشگاه نه وزیر کشور خود را هماهنگ کرده و نه خود را تصمصیم گرفته‌است، بلکه فرمان را از مقام قضائی گرفته‌است؛ و آن مقام قضائی که می‌تواند به فرمانده نیروهای انتظامی دستور بدهد، چه کسی است جز رئیس توه قضائیه؟

بنا بر این اعتراف، که با کمال تأسف در گزارش کمیته تحقیق کوچکترین اشاره‌ای به آن نشده، آیت الله یزدی، در آخرین روزهای ریاست خود بر توه قضائیه مرتکب یکی از تاریخی‌ترین جنایات در جمهوری اسلامی شده‌است و تا این لحظه و بنابراین اعتراف، یکی از متهمین ردیف اول آن جنایت است!

اعتراف مشابه، از سوی وزیر اطلاعات

نظیر همین اعتراف، گرچه با صراحتی کمتر، از سوی مقامی مطلع‌تر عنوان شده‌است. وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در سی و هشتمین نشست روسای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و پژوهشی، که خبر آن در تاریخ ۶ شهریور و در روزنامه «صبح‌امروز» انتشار یافت، گفت:

«... بنده گفتم جناح‌های موجود به طور رسمی از این گروه‌ها حمایت نمی‌کنند، اما نتیجه این حرف این نیست که در وزارت اطلاعات یا در سیستم قضائی کشور و یا در نیروهای مسلح افرادی از این گروه حمایت نمی‌کنند، چه بسا افرادی در این نیروها و وزارتخانه‌ها ممکن است از آنان حمایت کنند، ولی حمایت یک فرد را نباید به حساب کل این نهاد گذاشت...»

رهبران و مجریان توطئه‌ها

اکبر گنجی، که خود پیش از انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم، بدنبال یک سخنرانی در شهر شیراز به زندان افتاد و نشریه‌اش بنام «راه‌نو» تعطیل شد، در یک سال اخیر یکی از برجسته‌ترین نویسندگان و روزنامه‌نویسان حاضر در مطبوعات تازه تاسیس بوده‌است.

نام او در لیستی ۷۲ نفره‌ای بود که باید قربانی قتل‌های سیاسی-حکومتی می‌شدند. تردید نیست که در هر کودتای موفقی علیه جنبش مردم، او

یکی از نخستین قربانیان این کودتا خواهد بود. جرم بزرگ او افشاگری‌های است که تاکنون درباره باند‌های مافیائی-جنائی در جمهوری اسلامی کرده‌است و نام‌هایی را در مطالبش به میان کشیده که همگی دو بخش «طراحی» و «اجرائی» توطئه‌ها را در دوران اخیر برعهده دارند. او در یکی از همین افشاگری‌ها با زیرکی این دو بخش را با اسامی افراد آن اینگونه در یادداشت روز «صبح‌امروز» به تاریخ ۱۲ آگوست آورد:

«۱... جامعه ما آمادگی یک حزب جدید را دارد. این حزب می‌تواند در کنار دو جریان روحانیت مبارز و مجمع روحانیون به عنوان یک حزب قدرتمند دیگر روحانی وارد عرصه رقابت سیاسی شود. چهره‌های شاخص این جریان فکری می‌توانند آقایای محمدتقی مصباح یزدی، محسنی اژه‌ای، علی فلاحیان، روح الله حسینیان، احمد جنتی و ابوالقاسم خزعلی باشند.

۲... در صورت تشکیل این حزب، می‌توان انتظار داشت که آقایان حسین شریعت‌مداری از کیهان، مسعود ده‌نمکی از جبهه و حسین الله کرم از انصار حزب الله به این حزب بپیوندند. در ضمن آقایان نقدی و ذوالقدر در صورت استعفا از مسئولیت نظامی و انتظامی و کنار گذاشتن لباس نظامی می‌توانند به این حزب بپیوندند.

چهره‌هایی که از آنها برای تشکیل حزب جدید نام بردیم تاکنون در باره مردم بسیار داوری کرده‌اند، با تشکیل حزب جدید آن بزرگان برای یک بار اجازه می‌دهند، تا مردم از طریق انتخابات درباره آنان داوری و قضاوت کنند».

سرتیپ ذوالقدر فرماندهی بسیج را برعهده دارد و در طرح کودتائی حمله به کوی دانشگاه قرار بود فرماندار نظامی تهران شود. سرتیپ نقدی نیز فرمانده ضد اطلاعات نیروهای انتظامی است و علاوه بر در اختیار داشتن بازداشتگاه‌ها و شکنجه‌گاه‌های اختصاصی، گروه شبه فاشیستی «توپو» را تأسیس کرده و هدایت می‌کند. این گروه که در جریان حمله به کوی دانشگاه و به آتش کشیدن تهران در روز ۲۴ تیرماه نقش اصلی را داشتند، تحت نام «تیروی ویژه پاسدار ولایت» نام دارد که نام اختصاری آن «توپو» است!

دیدار وزیر کشور از قم

بدنبال جنجال پیرامون دین ستیزی مطبوعات تازه تأسیس، از سوی جبهه «ارتجاع‌بازار» و بیانیه‌ای که مجلس خبرگان در این ارتباط صادر کرد، وزیر کشور عازم قم شد و با سه تن از آیت الله‌های طرفدار دولت، که در مجلس خبرگان حضور ندارند و برای این حضور اساساً خود را کاندیدا نکرده بودند ملاقات کرد. این سه تن عبارتند از آیت الله صانعی، آیت الله موسوی اردبیلی و آیت الله صافی. این سه تن از دولت خاتمی و برنامه‌های آن به حمایت برخاستند.

این ملاقات جهت خنثی سازی روحانیون مرتجع صورت گرفت که یورش هماهنگ و همه جانبه‌ای را برای تعطیل مطبوعات تازه تأسیس سازمان داده‌اند. هدف آنها در این مرحله رهائی از چنگال نظارت مردم بر عملکرد شورای نگهبان در آستانه انتخابات مجلس ششم است.

آنچه که قطعی به نظر می‌رسد و در میان طرفداران دولت نیز مطرح است، کوتاهی روحانیون صاحب نام، برای ورود همه جانبه به صحنه، جهت مقابله با روحانیون مخالف برنامه‌های فرهنگی دولت است.

در میان سه روحانی که وزیر کشور با آنها دیدار کرده‌است، آیت الله صانعی از جمله همکاران بسیار نزدیک آیت الله خمینی شناخته می‌شود و آیت الله اردبیلی نیز از جمله روحانیونی است که دوشادوش آیت الله بهشتی، آیت الله طالقانی، علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در هدایت رویدادهای قبل از پیروزی انقلاب و سکانداری جمهوری اسلامی در سال‌های دهه اول پیروزی انقلاب در صحنه بوده‌اند.

عدم حضور این روحانیون در مجلس خبرگان رهبری، خود دلیلی است بر عدم مشروعیت مذهبی شرکت کنندگان و حاضران در این مجلس. مجلسی که حتی از میان طرفداران ولایت فقیه، و قبول کنندگان این اصل در قانون اساسی، هیچیک از خبرگان سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ... کشور در آن حضور ندارند و نام آنها را خبرگان فقه و اسلام گذاشته‌اند، عدم حضور این روحانیون در آن، خود دلیلی است بر اینکه این مجلس حتی مرکب از «خبرگان فقه» هم نیست!

در عوض، کسانی در این مجلس حضور دارند که جامعه ایران، آنها را خبره جنایت و خیانت به انقلاب می‌شناسد. افرادی نظیر علی فلاحیان و...

اکثر حاضران در مجلس خبرگان، دستچین شدگان مدرسه «حقانی» و افرادی هستند که سابقه همکاری جدی با حجتیه دارند. جبهه ارتجاع‌بازار بر این تصور است که با در اختیار داشتن این مجلس خواهد توانست در تده پیچ‌های سیاسی ابتکار عمل را بدست گیرد. خواب و خیالی که همه تجربه تاریخ نشان داده‌است، در چشم بهم زدن همه نقش بر آب می‌شود. این همان اندیشه و تدبیری است که برپا کننده مجلس سنی شاهنشاهی در سر داشتند!

بحران اجتماعی پی در پی، که از دوران "شاذلی بن جدید" بدینسو ادامه دارد، پایه‌های مشروعیت حکومت را ویران ساخته است. برنامه عمومی که قدرت حاکم برای جامعه تدارک دین از نفس افتاده است و ناتوان از پایه‌ریزی یک قرارداد اجتماعی نوین در میان سیاست طبقه‌سازی و ساختارزدایی صندوق بین‌المللی پول از یک سو و اقتصاد بازاری از سوی دیگر پیچ و تاب می‌خورد. بدین‌طریق رمق الجزایر میکشد شده است.

مسئله اکنون عبارتست از قدرتی که بر لبه دیوار قرار گرفته و دیگر نه می‌تواند با ورق توزیع رانت نفتی بازی نماید و نه مشروعیت خود را بازتولید.

ثروت و اشراف حکومت

از هم اکنون دو واقعیت عمده وجود دارد که تردید - اگر نگوییم بن‌بست - آینده‌ای که رژیم به سمت آن می‌رود را نشان می‌دهد و خطر یک انفجار اجتماعی و بدتر از آن جنگ داخلی را همچنان محتمل نگه می‌دارد:

۱- نخست اینکه ارتش و قدرت سیاسی دیگر نمی‌توانند بر تضادهای درونی رژیم فایز آمده و نبردی که میان دسته‌بندی‌های گوناگون آنها وجود دارد را در سایه و در پشت درهای بسته حل و فصل نمایند.

تمام دار و دسته‌هایی که از استقلال کشور بدینسو در ویرانی الجزایر سهیم بوده‌اند در این انتخابات ریاست جمهوری و از طریق لشگری از نخست وزیرهای سابق، اشراف حکومتی و نظامیان متعلق به تاریخ حضور یافته‌اند. در پشت این صورت پلورالیسم در واقع تجزیه نظام سیاسی است که پنهان گردیده است.

۲- حکومت در این اواخر علانیی قوی ارسال می‌دارد که هدف آن آماده سازی افکار عمومی برای سازشی سیاسی است. سازشی که به نظر مداخلین آن شرط ضروری برقراری صلح داخلی محسوب می‌شود:

قوانین مربوط به شریعت، حضور نیرومند وزرای اسلام گرا در هیئت دولت، آتش‌بس با "ارتش اسلامی نجات" (شاخه مسلح فیس FIS) و ... این سم‌گیری همان بکارگیری خزنه پلانفورم رم بدون استفاده از نام آن است که بازگشت فیس به بازی سیاسی را تدارک می‌بیند.

محله‌هایی که در فقر و طاعون فرو می‌روند

از خلال مسئله تقسیم یا عدم تقسیم قدرت با اسلامیون محافظه کار، گزینش جامعه و سم‌گیری‌های که مطرح می‌شود.

اسلامیون و محافظه کاران هم اکنون از موقعیت نیرومندی در دولت، ارتش و دستگاه سیاسی برخوردار هستند و هدفشان برقراری تدریجی و یا خشونت‌بار یک دولت اسلامی بسته است. دولتی که بتواند سرانجام هویت عربی-اسلامی الجزایر را برعهده بگیرد. به همان نسبت که سیستم نفتی بوروکراتیک بیشتر دوام می‌یابد، به همان نسبت فضا برای سم‌گیری به یک جامعه بازاری ارتجاعی گسترش می‌یابد و نزاع به منظور تحقق آن حادث می‌شود.

هر بار که رژیم در برابر تحریکات اسلامیون محافظه کار تسلیم شده، یا تلاش کرده است آنها را به درون سیستم جذب نماید، این نیروها کوشیده‌اند، با استفاده از فرصت بدست آمده، تمام فضای حکومت و جامعه را به زیر سلطه خود درآورند.

این در حالی است، که قدرت سیاسی کشور نیز دیگر نمی‌تواند بدون پشتیبانی اسلامیون مشروعیت خود را بنا نماید. در چنین فضایی، آشتی ملی امکان پذیر است؟

در سال ۱۹۹۰ شاذلی بن جدید فعالیت احزاب اسلامی را آزاد نمود. امین زروال، با وعده پایان دادن به خشونت انترگست‌ها به ریاست جمهوری برگزیده شد، ولی با وارد کردن اسلامیون محافظه کار به هیئت دولت، به کار خود پایان داد.

ریشه گرفتن سازمان‌های مذهبی در قوه مجریه، نوعی پویایی و دینامیک مشخص و نمادین را بوجود آورد. هر چند که به لحاظ نامگذاری اکنون دولت اسلامی اعلام نشده است، اما اهرم‌های قدرت با هواداران آنها تقسیم شده است. احکام شریعت، بر افراد حاکم است. اسلام مذهب دولتی است و بسیاری در انتظار تبدیل شدن به دولت مذهبی هستند. این در حالی است، که استبداد همواره از احساسات مذهبی مردم استفاده کرده و ضمناً آن را با سخنان ملی-خلفی درآمیخته است.

برای غالب رهبران سیاسی و نظامی، اسلام گرایی گرایشی است عمیق که تعیین کننده ساختار جامعه الجزایر است و دیگر نمی‌توان آن را در بیرون از نظام مهار کرد و در حاشیه دولت نگاه داشت. به همین دلیل آنها مصمم هستند که برای آن فضا و ظرفی را بوجود آورند که تصور می‌کنند ولو اینکه تصدی بر نظرات ایدئولوژیک جامعه را برعهده داشته باشد از آن بیرون نخواهد زد. ضمن اینکه در موارد نیاز حکومت از اسلامیون برای نابود کردن دمکرات‌ها استفاده می‌نماید.

سازش با اسلام گرایی بطور عینی بر روی پایه‌های مادی قرار دارد:

اشاره - آنچه در سال‌های اخیر در الجزایر می‌گذرد، شباهت‌هایی با اوضاع کشور خودمان دارد. این شباهت‌ها، بموجب آنچه که در دوران پس از ریاست جمهوری محمدخامنه‌ی شاهدش هستیم، در پی هر حادثه آفرینی جدید بیشتر خود را نشان می‌دهد. هر دو کشور از دل یک انقلاب بیرون آمدند و هر دو کشورهایی مسلمان هستند. در عین حال، ایران و الجزایر دو کشوری هستند که به استخراج و فروش نفت تکیه دارند. ریشه‌های بحرانی اقتصادی و اجتماعی آنها نیز تا حدودی شبیه یکدیگر است. همانطور که گرایش‌های اسلامی در هر دو انقلاب الجزایر و ایران نقش مهمی داشت.

الجزایر نیز مانند ایران، زیر بار سنگین بدهی‌های خارجی قرار دارد و برنامه صندوق بین‌المللی پول را اجرا می‌کند. در هر دو کشور و بعنوان حاصلی یکسان از حکومت‌های بسته، ثروت در دست‌های قشرها و طبقات وابسته به حکومت و یا حاضر در حکومت متمرکز شده است. فقر و تنگ دستی میلیون‌ها مردم الجزایر در سال‌های ابتدای این دهه، رشد اسلام گرایی را یکبار دیگر در این کشور تشویق کرد. حکومت‌ها تلاش بسیار کردند تا نزدیک‌ترین متحدان طبقاتی خود را از میان رهبران اسلامگرایان جدید بیابند و آنها را اهرم مقابله با نیروهای دمکراتیک کنند. اما آنچه را تدارک دیده بودند، نتوانست به تحقق پیوندند و در جریان انتخاباتی که در آن احزاب اسلامی به پیروزی رسیدند، ارتش و بخشی از حاکمیت حاضر به قبول تقسیم قدرت نشد. جنگ خانگی، در اشکال تروریستی و بسیار خشن آن، بدین ترتیب آغاز شد که هنوز هم نفس نفس زنان به حیات خوین خود می‌خواهد ادامه دهد.

انتخابات اخیر الجزایر که در آن "بوتفلیقه" به پیروزی رسید، در چنین شرایطی برگزار شد. ارزیابی‌های متفاوتی در باره نتیجه این انتخابات وجود دارد. که بسیاری از آنها مربوط به کارائی، تجربه و سابقه بوتفلیقه، بعنوان سیاستمداری کهنه کار است. اما، تکه‌ای کمی عمیق‌تر نشان می‌دهد که بحران موجود در الجزایر همان بحرانی است که در اندونزی، مالزی، ایران و بسیاری دیگر از کشورهای مجری برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول وجود دارد. به همین دلیل، و غیره ارزیابی‌هایی که درباره قدرت مانور دولت جدید میان اسلامگرایان و تکنوکرات‌ها و تشکیل یک دولت آشتی میان اسلامگرایان و تکنوکرات‌ها می‌شود. آنچه که در روند حوادث آینده الجزایر تعیین کننده است، همانا بحران اقتصادی ناشی از سیاست‌های تعدیل اقتصادی در این کشور است.

آنچه را در ادامه می‌خوانید، ترجمه و تلخیص دو مقاله است که پیش و بعد از انتخابات اخیر الجزایر، در نشریه "روکار" (نگاه) وابسته به حزب کمونیست فرانسه منتشر شده است. ن. کیانی

"الجزایر"

بحران در اعماق جامعه!

انتخابات پیش از موعد الجزایر، که در ۱۵ آوریل ۱۹۹۹ برگزار گردید برای آینده این کشور اهمیت بسیار داشت. دولت الجزایر، علیرغم جنگی که اسلامیون محافظه کار در این کشور به راه انداخته‌اند، همچنان به سختی برای بقای خود تلاش می‌کند. به همین دلیل این مسئله که نتیجه انتخابات نویدبخش نظامی دمکراتیک خواهد بود، یا سازشی میان محافظه کاران (اغصم از اسلامی یا غیر اسلامی) در جریان این انتخابات، سؤال محوری بود.

با گذشت پنج سال، زمانبندی پیاپی بازپرداخت بدهی‌های خارجی و تعدیل اقتصادی تحمیلی صندوق بین‌المللی پول، اقتصاد الجزایر بیش از هر زمان دیگر به درآمدهای نفتی وابسته گردیده و در بحران و رکود فرو رفته است.

بحران مالی، در پیوند با بدهی‌های خارجی ۳۲ میلیارد دلاری، که همچنان رو به افزایش است، کشور را به سمت فاجعه می‌برد. تورم افسار گسیخته، بیکاری مزمن (بیش از ۳۰٪ جمعیت فعال)، وخامت وضع زندگی و قدرت خرید توده‌های میلیونی، فقر فزاینده اقشار متوسط و تشدید وابستگی غذایی، همگی شاخصه‌های ناتوانی حکومت، در مهار گرداب اقتصادی و اجتماعی کنونی است. گردابی که کشور را در کام خود کشیده است.

اکثریت مردم الجزایر اکنون در فقر به سر می‌برند. غارتگران رانت نفتی ثروت بدست آمده از زمانبندی بدهی‌ها را میان خود تقسیم می‌کنند. جامعه طبقاتی شکاف‌های خویش را آشکارتر از هر زمان دیگر به نمایش گذاشته است.

سرکردگان حکومت، متکی به ثروت‌های عظیمی که انباشته‌اند با در اتومبیل‌های لیموزین آخرین مدل و در قصرهای پناه گرفته، در حومه‌های لوکس الجزایر به گشت و گذار مشغول هستند و این در حالی است که مراکز شهرها و محلات پایین در فقر غوطه می‌خورند و چون طاعونیان زندگی می‌کنند.

شتافتند، و حتی برای تربیت و هدایت نظامیان اندونزی مستشار به محل اعزام داشتند.

تصرف تیمور شرقی توسط اندونزی در سال ۱۹۷۵ و با نقض آشکار تمام قوانین بین‌المللی صورت گرفت و کشورهای بزرگ یاد شده در بالا، این تجاوز را تأیید و حمایت کردند، زیرا از ذخائر و معادن استراتژیک تیمور شرقی اطلاع داشتند.

در سال‌های بعد استرالیا به بزرگ‌ترین طرف معاملات اقتصادی تیمور شرقی تبدیل شد و با امضای قرار داد بین استرالیا و اندونزی، غارت چوب‌های جنگلی، معادن نفت و گاز طبیعی تیمور شرقی به حق قانونی استرالیا تبدیل شد.

مرور این پیشینه نشان می‌دهد که مبارزات استقلال طلبانه مردم تیمور شرقی سابقه‌ای طولانی دارد، همچنان که دخالت استرالیا در این جزیره؛ ثروتمند سابقه‌ای طولانی دارد. رای مردم تیمور شرقی در جریان رفتارندوم اخیر برای استقلال ناشی از همین سابقه بود. اما همه آنچه که در تیمور شرقی روی داد، در شرکت مردم در رفتارندوم اخیر و رای به استقلال خلاصه نمی‌شود.

بحران اقتصادی-اجتماعی در اندونزی، که تاکنون به سرنگونی ژنرال سوهارتو (رهبر کودتای خونین علیه "سوکارنو") منجر شده، همچنان ادامه دارد. این بحران همزمان با سقوط اقتصادی در کشورهای آسیای جنوب شرقی تشدید شد و ریشه‌های آن به بدهی عظیم اندونزی به صندوق بین‌المللی پول، اجرای برنامه‌های تعدیلی (تعدیل اقتصادی) طی دو دهه و فساد، فقر، نظامی‌گری و سرکوب آزادی‌ها باز می‌گردد. عواملی که به شورش بزرگ مردم و غارت بزرگ فروشگاه‌ها و تخریب وسیع ادارات دولتی در پایان دولت "سوهارتو" انجامید.

در دوران کوتاه اخیر، که دولتی جدید جانشین حکومت خودکامه و فاسد "سوهارتو" شده است، شورش‌ها و مقاومت‌های مردمی همچنان در اندونزی ادامه دارد و بر عمق آن افزوده می‌شود. دولت جدید اندونزی نیز تابع ارتش سرکوبگر این کشور است، که نقش اصلی را در کودتا علیه دولت ملی "سوکارنو" ایفا کرد و "سوهارتو" را بر سر کار آورد. در آن کودتا صدها هزار نفر کشته شدند و نیروهای میهن دوست، احزاب مترقی و در رأس همه آنها حزب کمونیست اندونزی وسیعاً قتل‌عام شدند. در این قتل‌عام، که هنوز ارقام آن پنهان نگاهداشته می‌شود، صدها هزار نفر به فجیع‌ترین شکل بقتل رسیدند. مظلمان از قتل عام ۱۲ میلیون نفر صحبت می‌کنند. رهبران احزاب ملی و بویژه رهبران وقت حزب کمونیست اندونزی، در این کودتای خونین و قتل‌عامی که ارتش و سازمان‌های شبه نظامی وابسته به کودتاجیان انجام دادند، در کنار هزاران هزار اعضا و هواداران این احزاب به قتل رسیدند. حکومت کودتایی و ضد ملی ژنرال "سوهارتو" که خود اکنون با قیام و شورش مردم سرنگون شده، روی دریایی از خون به قدرت رسید.

خشم و نفرت مردم اندونزی نسبت به رژیم فاسد ژنرال سوهارتو، که اکنون دولت جدید اندونزی وارث آن است، همچنان ادامه دارد و کشورهای بزرگ سرمایه‌داری -از جمله استرالیا- نگران تحولات آینده در این کشورند. تحولاتی که ریشه در جنبش ملی این کشور دارد و دارای گرایش‌های چپ و رادیکال است. بدین ترتیب است، که سایه روشن‌های رویدادهای اخیر تیمور شرقی بیشتر خود را نشان می‌دهد؛ رویدادهایی که با سوء استفاده از احساسات ملی و استقلال طلبانه مردم این جزیره به وقوع پیوسته است.

نظامیان و شبه نظامی‌های وابسته به ارتش، همانگونه که در خود اندونزی علیه مردم وارد عمل می‌شوند، در تیمور شرقی وارد عمل شدند و به مقابله با استقلال طلبی مردم تیمور شرقی برخاستند. دولت استرالیا، که دخالت در امور داخلی این جزیره را حق قانونی و طبیعی خود می‌شناسد، بلافاصله و در هماهنگی کامل و از پیش طراحی شده با آمریکا، انگلستان و ناتو، در این منطقه نیرو پیاده کرد. این دخالت نظامی، ظاهراً برای دفاع از کشتار مردم تیمور شرقی صورت گرفت، اما در حقیقت دولت اندونزی در هماهنگی با ناتو، با اعزام شبه نظامی‌ها به تیمور و کشتار مردم، آگاهانه زمینه را برای این دخالت نظامی فراهم ساخت. دولت اندونزی زمینه این دخالت را فراهم ساخت، تا در پناه آن بتواند در خود اندونزی به مقابله با مردم ناراضی این کشور ادامه داده و جنبش مردم را، که مطالبات آن به دهه ۶۰ و کودتای خونین سوهارتو باز می‌گردد، سرکوب کند. کشورهای بزرگ سرمایه‌داری نیز به این ترتیب و با تبدیل تیمور شرقی به پایگاهی نظامی برای ناتو خود را آماده مقابله با رویدادهای آینده، در منطقه کردند.

دولت اندونزی و بلوک "آمریکا-ناتو"، به این ترتیب به سه هدف دست یافتند: مقابله با جنبش ملی در سراسر اندونزی، مقابله با جنبش ملی و استقلال طلبانه مردم تیمور شرقی و سرانجام، تبدیل تیمور شرقی به تخته پرشی نظامی برای تحولات آینده منطقه. پرچم دفاع از غارت اندونزی توسط آمریکا، انگلستان، استرالیا و... اکنون رسماً، جای خود را به سر نیزه داده است. ■

منافع عظیمی که رانت نفتی-دولتی و بخش‌های سرمایه‌داری اقتصاد الجزایر بوجود آورده است، پایه اجتماعی آن بورژوازی تجاری، گروه‌های خرده پایی که در اقتصاد غیر رسمی ادغام شده‌اند و ارتش ذخیره جوانان طرد شده از نظام را شامل می‌شود. ضعف‌های سیستم بر اثر مداخله قدرت‌های غربی در بحران الجزایر تشدید می‌شود.

در پایان دو دهه بحران، ائتلاف نیروهای محافظه کار و اسلاميون، بعنوان پیوند یک سازش تاریخی در برابر ناسیونال-پوپولیسم خود را نشان می‌دهد. این گرایش با حمایت جبهه نیروهای سوسیالیست و حزب کارگران (تروتسکیست) تقویت شده است.

علاوه بر این، رژیم می‌کوشد فلج جریان‌های دمکراتیک را که دچار چند دستگی، انفراد و ضعف هستند تشدید کند. این موقعیت آنها حاصل از دست دادن رهبران با تجربه بر اثر ترورها و یا دوری از کشور و تبعید آنهاست.

شکست دمکرات‌های جمهوریخواه، در برقراری جبهه‌ای واحد که بتواند امیدهای جامعه به حضور یک پایه انتخاباتی آگاه و فعال را تجسم بخشد، امکان بوجود آمدن بدیلی مردم‌گرا در برابر گروه‌بندی‌های حاکم را دشوار ساخت. این، در عین حال شکست دیدگاهی است که به ظرفیت مدرنیست دولت و ارتش بیش از اندازه بها داده و تضادها، تناسب نیروها و منافعی که تعیین‌کننده سمتگیری‌های آنها نیز هست را نادیده گرفت.

در اردوی دمکرات، غالباً گرایشی در سمت آرمانی کردن آگاهی جامعه به چشم می‌خورد و فقر فرهنگ سیاسی که همچنان تابع الگوی جامعه‌ای عقب افتاده است نادیده گرفته می‌شود. در شرایط وخامت فرهنگی و آموزشی کنونی، البته دسترسی به مدرنیته برای اکثریت مردم فقرزده ناممکن است.

"اتحاد فرهنگ و دمکراسی" RCD و "جنبش دمکرات برای جامعه" (MDS) اتحاد سابق-کمونیست‌ها) با مخالفت با رای‌گیری ۱۵ آوریل آن را "دور دوم انتخابات ۱۹۹۱" نام نهادند، هر چند که جامعه بی‌تفاوتی آشکاری را در قبال انتخابات از خود نشان داد، اما روشن بود که سیاست تحریم نخواهد توانست بر سرنوشت نهایی انتخابات تأثیر بگذارد.

"تیمور شرقی" تخته پرش جدید "ناتو"

تیمور شرقی در یک صحنه آرائی سریع، تبدیل به پایگاه نظامی ناتو شد و ارتش استرالیا، در هماهنگی از پیش تدارک دیده شده، فرماندهی این پایگاه را برعهده گرفت. تمام تجربه حاصل از یوگسلاوی، در تیمور شرقی به کار گرفته شد، تا فارغ از مشکلات ناشی از توجیه افکار عمومی جهان بتوان تیمور شرقی را به پایگاه نظامی ناتو برای منطقه آسیای جنوب شرقی تبدیل کرد.

مردم تیمور شرقی، ظاهراً در یک همه پرسی به استقلال از اندونزی رای دادند و بدنبال آن، ارتش و گروه‌های شبه نظامی در مخالفت با این نتیجه این رفتارندوم، به قتل و ویرانی خانه‌های مردم و کشتار و غارت مردم پرداختند. این عملیات چنان به سرعت انجام شد، که بسیار دشوار می‌توان قبول کرد از پیش تدارک آن دیده نشده بود.

سابقه- استعمار صدها ساله تیمور شرقی در سال ۱۹۷۵ پایان یافت، اما بلافاصله مورد تجاوز کشور اندونزی قرار گرفت، بدون آنکه بتوان در برابر این تجاوز، از نظر اقتصادی و نظامی از خود دفاع کند.

کشورهای امریالیستی در آن زمان مایل به استقلال تیمور شرقی نبودند، زیرا این کشور کوچک، تحت رهبری سازمان "فرتیلین" و طی یک نبرد طولانی استقلال طلبانه به استقلال دست یافته بود و جنبش استقلال طلبانه تیمور متمایل به سمت‌گیری سوسیالیستی بود.

استرالیا و ژاپن بلافاصله از الحاق تیمور شرقی به اندونزی دفاع کردند و انگلستان، آمریکا و استرالیا برای درهم شکستن مقاومت استقلال طلبانه مردم تیمور شرقی، با ارسال سلاح و سازوبرگ نظامی به یاری ارتش اندونزی

سلطان زیره سبز ایران، از دولت کوچک و پیوستن به سرمایه داری جهانی سخن می گوید!

ذات سرمایه داری جهانی شدن است!

الف. آذرننگ

در تیر ماه سال جاری دوازدهمین کنفرانس بین المللی وحدت اسلامی در تهران برگزار شد. در حاشیه و به مناسبت برگزاری این کنفرانس، گروه اندیشه روزنامه خرداد گفتگویی با دکتر "طه جابرالعلوانی"، یکی از شرکت کنندگان در این کنفرانس انجام داد که در شماره ۲۱ تیر ۷۸ آن روزنامه، تحت عنوان "جهان اسلام و واکنش مناسبی برای تئوری جهانی شدن نیافته است" منتشر شد. "العلوانی"، استاد فقه دانشگاه محمد بن مسعود در ریاض، موسس و رئیس موسسه بین المللی اندیشه اسلامی و همچنین رئیس دانشگاه علوم اجتماعی و اسلامی در ایالت ویرجینیای امریکاست. وی آثار متعددی در حوزه اجتهاد، فقه و اندیشه اسلامی تالیف کرده است که یکبار این آثار با نام "اصلاح تفکر اسلامی" سال گذشته به زبان فارسی در ایران منتشر شد. "العلوانی"، رئیس شورای فقهی امریکای شمالی و عضو مجتمع بین المللی فقه اسلامی در جده است.

"العلوانی" در این گفت و گو در پاسخ به این سؤال که "چالش های فکری و فرهنگی که از سوی غرب متوجه جهان اسلام است، کدامند؟" می گوید: "در داخل کشورهای اسلامی، مسلمانان با چالش های بسیاری از سوی غرب مواجه اند که لازم است آنها را به چندین دوره تاریخی مختلف تقسیم بندی کنیم... اول چالش عصر روشنگری بود که آغاز تغییرات در اروپا به شمار می رفت. چالش دوم رشد صنعتی بود. مسلمانان دریافته اند که از نظر صنعتی و کشاورزی از غرب عقب مانده اند. واکنش به این موضوع در جهان اسلامی از کشوری به کشور دیگر و از منطقه ای به منطقه دیگر متفاوت بود... با گذشت زمان چالش های دیگری نیز مسلمانان را به خود مشغول کرد که از آن جمله بود سیاست استعماری انگلیس، فرانسه، هلند و سایر کشورهای غربی. مسلمانان نیز با جنبش های استقلال طلبی و انقلابی کوشیدند به رویارویی با این چالش برخیزند. آخرین چالش که هم اکنون مسلمانان را به رویارویی می خواند این است که غرب پس از تحمیل دو نظم جهانی به دنبال دو جنگ جهانی، اکنون درصدد است نظم نوین سومی را بر جهان تحمیل کند که بر جهانی شدن اقتصاد و گره آوری جهان در شبکه ای از شرکت های غول پیکر در هم آمیخته با رهبری و سیطره غرب مبتنی است. غرب هم زمان قصد دارد که از بازار و اقتصاد به عنوان ابزاری برای تخریب مرزهای موجود میان کشورها و ملت ها استفاده کند تا به این وسیله همه جهان دور این محور بچرخد. برخلاف گذشته که جهان اسلامی کوشید واکنش های مناسبی برای کاستی های موجود پیدا کند، ولی این بار هنوز واکنش مناسبی برای مساله جهانی شدن نیافته است."

رسیدن به یک چنین درکی از "جهانی شدن" از جانب بخشی از نیروهای مذهبی، درکی که "جهانی شدن" را چالشی در حد استعمار و امپریالیسم دانسته و خواهان یافتن واکنشی مناسب در برابر آن است، تحول بسیار مهمی است. درجه اهمیت این تحول و وظائفی که در زمینه سیاست های استراتژیک و بلند مدت در رابطه با نیروهای مذهبی در برابر ما قرار می دهد، با توجه به نکات زیر روشن تر می شود:

۱- سرمایه داری تجاری و بوروکراتیک ایران و نیروهایی که در داخل کشور به "راست سنتی" و "راست نو" معروفند، علیرغم اختلافاتی که در زمینه های فرهنگی و اجتماعی دارند، "جهانی شدن" را پدیده های ناگزیر و مبارک تلقی کرده و سیاست های تعدیل اقتصادی، خصوصی سازی، پیوستن به سازمان تجارت جهانی را در جهت وصل کردن اقتصاد ایران به قطار جهانی شدن نئولیبرالی دنبال می کنند.

۲- بخشی از چپ ایران در حالیکه هنوز خود را هوادار نوعی سوسیالیسم می داند، بعزت ایدئولوژی زردانی و فاصله گرفتن از سوسیالیسم علمی و رد همه تجربیات مثبت ۱۵۰ ساله اخیر جنبش جهانی کارگری، هم آرا با سوسیال دموکراسی اروپایی، "جهانی شدن" را مرحله نوینی از تکامل نظام سرمایه داری ارزیابی کرده که در ایران ظاهراً تنها راه مبارزه با نظام سنتی موجود و بردن ایران به آستانه فردانی مدرن است. بعنوان مثال سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نه تنها در هیچیک از کنگره های

سال های اخیر خود موضعی در قبال "جهانی شدن" اتخاذ نکرده، بلکه به گواهی نوشته های نشریه "کار"، جهانی شدن را بطور رسمی پدیده ای مثبت ارزیابی می کند. ۳- از طرف دیگر، در نشریاتی مانند "راه کارگر" و "تأمل مردم" اخیراً پس از سال ها این پا و آن پا کردن و بی توجهی، اشاراتی به جهانی شدن نئولیبرالی و ضرورت مبارزه با آن دیده می شود. با وجود این، ذهنی گرای غالب بر سیاست های چپ روانه این دو نشریه، در رابطه با شرائط مشخص ایران، نه تنها به امر گسترش مبارزه وسیع علیه جهانی شدن نئولیبرالی کمک نکرده، بلکه در عمل باعث این تفرقه و انشقاق مصنوعی و غیر ضرور در جبهه نیروهای مخالف مظاهر سیاسی و اقتصادی جهانی شدن می شود.

این در حالی است که "راه توده" از آغاز انتشار دوره دوم خود، متکی بر مشی و سیاست علمی و انقلابی حزب توده ایران، ضمن کوشش در جهت شناساندن ماهیت واقعی پدیده جهانی شدن نئولیبرالی به جنبش، علمی ترین و موثرترین سیاست ممکن برای مقابله و مبارزه با آنرا پیشنهاد کرده و خود آن سیاست را در پیش گرفته است. بعنوان نمونه قریب به پنجسال پیش، در شماره ۲۲ راه توده در نوشته ای تحت عنوان "اولیگارش مالی، دیکتاتوری جدید جهانی" اهداف جهانی شدن نئولیبرالی بصورت زیر تعریف و بررسی شد:

- ۱- برقراری کامل و مطلق قدرت اولیگارش مالی بر همه کشورهای جهان؛
- ۲- بازپس گرفتن دستاوردهای اجتماعی چند دهه گذشته زحمتکشان در تمام کشورهای سرمایه داری؛
- ۳- برقراری نو استعمار در جهان سوم و کشورهای جنوب

در همان شماره راه توده در فراخوانی تحت عنوان "جبهه واحد ضد ارتجاع" را تشکیل دهیم" گفته شد «جبهه واحد ضد ارتجاع حاکم، در وسیع ترین شکل آن باید هر چه وسیع تر تشکیل شود تا از تسلط کامل بورژوازی تجاری بزرگ ایران، مافیای حجتیه رسالت و شکست قطعی انقلاب جلوگیری شود. تسلط کامل ارتجاع، گروهبندی حجتیه رسالت و بورژوازی بزرگ تجاری بر کشور و ادامه اجرای برنامه صندوق بین المللی پول، ضربه عظیمی به جنبش دموکراتیک و انقلابی کشور است که اثرات مخرب آن سال ها باقی خواهد ماند».

تشکیل وسیع ترین جبهه مردمی در برابر جهانی شدن نئولیبرالی ضرورتی است که مورد توجه همه احزاب کمونیست و کارگری جهان قرار گرفته و در اسناد رسمی و مشی سیاسی آنها منعکس است. در راستای تشکیل چنین جبهه ای در ایران، یادآوری چند نکته را در رابطه با گفت و گوی منتشر شده در روزنامه خرداد ضروری است:

۱- جهانی شدن در درجه اول چالشی است اقتصادی که در برابر همه کشورهای جهان سوم و ملل در حال توسعه جهان و از آنجمله در برابر جهان اسلامی قرار دارد. جوانب فکری، فرهنگی این چالش تابعی از خصوصیت اصلی آن که همان سرمایه داری انحصاری است، می باشد. در نتیجه، تنها با اتخاذ سیاست های مناسب اقتصادی می توان به مصاف این چالش رفت، سیاست هایی در جهت بنای یک اقتصاد مستقل و ملی با هدف ایجاد توسعه پایدار و عدالت اجتماعی.

۲- برخلاف تبلیغات سرمایه داری جهانی، "جهانی شدن" پدیده نوینی در تباریخ اقتصاد سرمایه داری نبوده، بلکه یکی از ویژگی های دوران تاریخی است که از اواسط قرن نوزدهم میلادی با عومومی شدن تکنولوژی صنعتی آغاز شده و در مقاطع مختلف تاریخی دچار ضعف شده است. سرمایه داری از ابتدا سیستمی جهانی بوده است. اقتصاد سیاسی سرمایه داری امروزه در کلیت خود ماهیتاً به هیچوجه جهانی تر از ۱۵۰ سال پیش، آنطور که "مانیفست حزب کمونیست" آنرا توصیف کرده، نیست: «نیاز به یک بازار دائم التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد. بورژوازی از طریق بهره کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و... صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته های صنایع سالخورد ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آنها را رشته های نوین صنایع می گیرد. رشته هایی که مواد خامی دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می شود، رشته هایی که محصول کارخانه هایش نه تنها در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می رسد. بجای نیازمندی های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می گردید، اینک حوایج نوین بروز می کند که برای ارضاء آنها محصول مسالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزلت جویی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر می گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی. جداگانه به ملک مشترکی مبدل می گردد. بورژوازی... خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می آفریند».

کردن دولت، حذف نهادهایی نیست که در بیست سال اخیر موازی با نهادهای دولتی ایجاد شده و امثال ایشان بر آنها تسلط دارند و بخش بزرگی از بودجه دولتی را به خود اختصاص داده است. هدف و منظور وی از کوچک کردن دولت، حذف همه هرم‌هایی است که از سلطه کامل سرمایه‌داری تجاری به کل اقتصاد ایران جلوگیری کرده و هنوز مانعی بر سر اجرای کامل اهداف سیاست‌های تعدیل اقتصادی به شمار می‌روند.

در این زمینه آنچه که نظریه "جهانی شدن" سعی در پنهان کردن آن دارد، این واقعیت است که در عمل، جهانی شدن سرمایه مستلزم وجود دولت است. بطور ساده دولت طبقاتی تنها مجرائی است که از طریق آن سرمایه به بازار جهانی راه پیدا می‌کند. قبل از انقلاب اکتبر و در سیستم استعماری قدیم، هیچ مانع موثر "ژئوپولیتیک" در برابر قدرت‌های امپریالیستی وجود نداشت. در آن نظم و حرکت سرمایه ماوراء مرزهای کشورهای سرمایه‌داری، تنها انتقال روی کاغذ و یا شرکتی الکترونیکی نبود، بلکه حرکتی بود مبتنی بر قوه قهریه و نیروی نظامی. سرمایه تحت حمایت کشتی‌های توپدار، مرزهای "ژئوپولیتیک" ملی را در می‌نوردید.

امروزه ویژگی اصلی نو استعمار در این است که سرمایه به هر گوشه جهان رسوخ کرده و در این راه از امکانات سرمایه، دولت و حاکمیت سیاسی-طبقاتی محلی استفاده می‌کند. دولت طبقاتی مجرائی است که از طریق آن سرمایه در اقتصاد جهانی شده حرکت می‌کند، به همین دلیل دولت وسیله‌ایست که نیروهای ضد سرمایه می‌توانند از طریق آن جریان‌های حیاتی سرمایه غارتگر خارجی را قطع کنند.

پی‌نویس

۱- این اصطلاح را خود وی در مصاحبه با خرداد-برای خویش بکار برده است.

حزب اسلامی کار آماده حضور در انتخابات مجلس می‌شود!

حزب اسلامی کار بدنبال نشستی که در بندرانزلی برگزار کرد، اهداف و وظائفی در برای خود در نظر گرفت. در این نشست که آن را کنگره حزب مذکور ارزیابی کرده‌اند، شورای رهبری حزب نیز تعیین شد. ابوالقاسم سرحدی‌زاده، دبیر این حزب و "یارمحمدی"، معاون تشکیلات امور استان‌ها برگزیده شدند.

پس از این نشست، یارمحمدی در مصاحبه‌ای فعالیت‌های یکساله اخیر حزب مذکور را بر شمرد و گفت که حزب اسلامی کار در تاریخ ۵ بهمن ۷۷ مجوز رسمی فعالیت خود را از وزارت کشور دریافت داشته و در ۲۹ بهمن دفتر مرکزی خود را در تهران افتتاح و شروع به فعالیت کرده است. او گفت که حزب اسلامی کار توانسته است در طول یکسال، مجموعاً در ۱۱ استان کشور ۳۰۰ نفر را پس از آموزش، به عضویت حزب درآورد، که عمدتاً جوان هستند. او شرایط عضوگیری را به شرح زیر تشریح کرد: افرادی که مایل به عضویت در حزب هستند ابتدا در کلاس‌های آموزشی تحت عنوان "کانون آمادگی" شرکت می‌کنند و با الفای سیاسی آشنا می‌شوند. بعد از دوره آموزشی و گذراندن امتحان، افرادی که مورد تأیید واقع شده‌اند به عنوان هوادار وارد هسته‌های حزبی می‌شوند، که این هسته‌ها برزخی است بین عدم عضویت و عضویت افراد. هضم اسانسنامه و ایجاد یک شناخت نسبی دو طرفه بین هوادار و حزب، ماهیت این دوران است. افراد پس از گذراندن این دوره و بررسی صلاحیت حزبی توسط مراجع حزبی، به عضویت حزب در می‌آیند و در نهادهای مختلف به فعالیت می‌پردازند.

یارمحمدی همچنین گفت: حزب اسلامی کار، حزب کاملاً مستقلی است و مستقل نیز عمل می‌کند، ولی در مقاطع مختلف، مثلاً در زمان انتخابات با احزاب دیگر که با اهداف سیاسی حزب هم سونی دارند، ائتلاف می‌کند که این هم یکی از کارکردهای حزب است. در حال حاضر بسط و توسعه تشکیلاتی در استان‌های کشور از مهمترین اهداف حزب اسلامی کار است.

یارمحمدی، درباره انتخابات مجلس ششم گفت: بخشی از دغدغه کنونی حزب اسلامی کار، در حال حاضر شرکت موثر و قوی در انتخابات مجلس ششم است.

کانون کارفرمایان

همزمان با گسترش فعالیت حزب اسلامی کار، در ایران اعلام شد "کانون کارفرمایان" بصورت رسمی کار خود را آغاز کرده است.

اهمیت ارزیابی "مانیفست" از ماهیت جهانی اقتصاد سرمایه‌داری در این است که قبل از پیشرفت‌های تکنولوژیک و صنعتی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم صورت گرفته است. پیشرفت‌هایی مانند ایجاد خطوط تلگراف، زیردریایی، کشتی بخاری اقیانوس پیما، اختراع رادیو، کشف نیروی برق، یافتن شیوه نوین تولید فولاد، استخراج نفت و غیره. پیشرفت‌هایی که در مقیاس تاریخی بنون تردید نقش بیشتر و مهمتری از پیشرفت‌های اطلاعاتی سال‌های اخیر در گسترش جهانی اقتصاد سرمایه‌داری داشته‌اند.

مهمترین تغییر کیفی در ماهیت اقتصادی سرمایه‌داری در اثر تناقضات درونی آن و در پی تبدیل شدن سرمایه‌داری مبتنی بر رقابت آزاد، به سرمایه‌داری انحصاری شکل گرفت. لنین برای اولین بار، مشخصه‌های این مرحله کیفیت نوین سرمایه‌داری را چنین توصیف می‌کند: «تمرکز تولید و سرمایه و تشکیل انحصارهایی که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند، به در هم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این سرمایه مالی، به اهمیت بسیار جدی صدور سرمایه، متمایز از صدور کالا، به تقسیم بازار جهانی بین اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داران» می‌انجامد.

۳- سالنامه‌های آماری کشورهای عمده سرمایه‌داری، دلالت بر ظهور "پدیده نوین" جهانی شدن تجارت نداشته، بلکه ادواری و نوسانی بودن ماهیت تجارت جهانی را نشان می‌دهند. بر اساس آمار موجود، چهار دوره متمایز را در تاریخ اقتصاد سرمایه‌داری و تجارت بین‌المللی می‌توان دید:

- دوره اول (۱۹۱۳-۱۸۷۰) دوره گسترش بی‌سابقه جهانی اقتصاد سرمایه‌داری، مهمترین عوامل موثر در این تحول از نظر تاریخی عبارتند از عمومی شدن تکنولوژی صنعتی، پیشرفت‌های تکنولوژیک و صنعتی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تمرکز تولید و سرمایه و تشکیل انحصارات، صدور سرمایه، سلطه کامل کشورهای سرمایه‌داری بر مستعمرات و دسترسی بدون مانع سرمایه‌داری جهانی به اقتصاد و بازار مستعمرات و سرزمین‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین.

- دوره دوم (۱۹۷۰-۱۹۱۴) دوره افت و عقب‌نشینی تاریخی اقتصاد و تجارت سرمایه‌داری. دلالت اصلی این تحول تاریخی عبارتند از: انقلاب اکتبر و تشکیل اولین دولت سوسیالیستی در جهان، بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم، پیروزی کارگران و زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری در تحمیل برنامه‌های تأمین اجتماعی به سرمایه‌داری، تشکیل مجموعه‌ای از کشورهای سوسیالیستی بعد از جنگ جهانی دوم، پیروزی انقلاب‌های رهانی بخش ملی در مستعمرات و کشورهای تحت سلطه و مصادره سرمایه‌های امپریالیستی در این سرزمین‌ها، اتحاد پشتوانه‌های ملی توسعه اقتصادی از جانب شمار بسیاری از کشورهای جهان سوم در چارچوب برنامه‌های اقتصادی مبتنی بر حمایت از تولیدات داخلی، راه رشد غیرسرمایه‌داری و سمت‌گیری سوسیالیستی.

- دوره سوم (۱۹۸۵-۱۹۷۰) در این دوره برای اولین بار بعد از جنگ جهانی اول، نسبت تجارت و صادرات به تولید ناخالص ملی در کشورهای سرمایه‌داری و حجم تجارت خارجی در جهان رو به افزایش نهاد. عمده‌ترین عوامل موثر در این چرخش عبارتند از صدور سرمایه دولتی-انحصاری کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته به کشورهای در حال رشد از طریق بخش‌های حکومتی و اعتبارات و وام‌های ترجیحی و تجاری دو و چند جانبه، رها کردن سیاست‌های اقتصادی "جایگزین کردن واردات" و اتخاذ سیاست "تولید برای صادرات" از جانب شماری از کشورهای در حال رشد، و افزایش بهای نفت به میزان بیست برابر و انتقال میلیاردها دلار درآمد نفتی کشورهای صادرکننده نفت به اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری.

- دوره چهارم (۱۹۸۵ به بعد) در این دوره حرکت سرمایه و کالا در جهان از آنچنان آزادی برخوردار شده است که یادآور شرایطی است که قبل از جنگ اول، یعنی در دوران اوج سیاست‌های استعماری و امپریالیستی دولت‌های سرمایه‌داری وجود داشت. دلالت اصلی این دگرگونی، اضافه بر نتایج تغییرات سال‌های ۸۵-۱۹۷۰، عبارتند از تحمیل مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی به کشورهای بدهکار جهان سوم در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، استقرار مجدد سرمایه‌داری در شوروی سابق و شماری از کشورهای سوسیالیستی اروپا. در نتیجه در دهه اخیر سرمایه‌داری مجدداً به مواد خام با نیروی کار ارزان و بازار مصرف سرزمین‌های پهنای دست یافته که بعد از جنگ جهانی اول عمدتاً از دسترسی غارتگرانه به آنها محروم شده بود.

۴- نظریه "جهانی شدن" ادعا می‌کند که رابطه‌ای معکوس بین "بین‌المللی شدن" اقتصاد سرمایه‌داری و اهمیت و قدرت دولت وجود دارد که بر اساس آن جهانی شدن بیشتر تجارت، به کاهش نقش دولت و ضرورت کوچک کردن دولت انجامیده است. نظریه‌ای که اخیراً اسدالله عسگرآلای، نایب رئیس اتاق بازرگانی و صنایع ایران طی یک گفتگوی طولانی که در روزنامه خرداد ۴ و ۵ اردیبهشت ۷۸ تحت عنوان "دولت باید کوچک شود" علناً مطرح کرده و بطور مشخص شرط همکاری با دولت خاتمی و موفقیت طرح سازماندهی دولت را در کوچکتر کردن هر چه بیشتر دولت می‌داند. البته منظور "سلطان زیره سبز ایران" (۱) و یکی از رهبران متوفه از کوچک

چرا راه سوم؟

راه سوم، از خصلت علاج ناپذیر نظام سرمایه داری حرکت می کند، اما برعکس ضرورت پیوستن به برخی تفرهای نولیبرالی را نتیجه می گیرد؛ ضمن آنکه پاره ای انتقادات را نیز به آن وارد می داند. نشریه "سوسیالیست" در شماره ماه مه ۱۹۹۹ خود راه سوم را چنین توصیف کرد:

«راه سوم تاکنون می کند که دکتترین نولیبرال در مورد وجود هرگونه اخلاقی که بتواند به کارکرد متناسب بازار یاری رساند، سکوت کرده است. ضمن اینکه نولیبرالیسم متضمن هیچگونه راه حلی نیست که بتواند شیرازه اجتماعی را در چارچوب همزیستی دولت-بازار حفظ نماید.»

اما راه سوم صرفاً می کوشد این ضعف را جبران سازد و از دیدگاه آن، پیوند دولت-بازار باید در چارچوب «رقابت اقتصادی جهانی فزاینده که در آن هزینه های دولت رفاه دیگر تحمل پذیر نیست، انجام پذیرد.» «دولت باید ضمن پذیرش اقتصاد مختلط مراقب باشد که در همه مسائل مداخله نکرده و خودمختاری بیشتری را برای "فرد" باقی گذارد.

نتیجه این دیدگاه یک "برنامه رادیکال" خواهد بود که مسئله عرضه، آن، در اساس تنظیم "سیاست های شیوه زندگی" است تا برقراری برابری فرصت ها در غرضه اجتماعی.

آشتی ناپذیری های اجتماعی، همچون مناسبات چپ-راست که اساس آنها بر اختلاف روی مفهوم برابری قرار دارد، به این ترتیب دیگر کهنه شده اند. اینها مصالح و مواد اولیه نظریه راه سوم هستند و سیاست فراسوسیال دمکراسی تونی بلر، پشتوانه فکری یا روشنفکری خود را در آنها می یابد و خود را "همگرانی اخلاق ساز" و مخالف "حقوق بدون مسئولیت" در چارچوب یک "نظم نوین اقتصادی جهانی" معرفی می نماید.

یکی از مروجین راه سوم، در توضیح دکتترین بلر متذکر می شود که این دکتترین با هدف دراز مدت تدوین گردیده و «سیاست آن راهی سوم و کاملاً نوین است که جزییات کهنه چپ و راست سنتی را پس زده و تنها پامخ منسجم به چالش های دوران ما را ارائه می دهد. هدف این دکتترین تأمین چیرگی و سرکردگی سیاسی است و از این رو می کوشد که در حول خود تجمع و انستلاف وسیعی از مراکز رادیکال را بوجود آورد.»

هر چند که "بلریسم" می کوشد که با "راه سوم" پایه تئوریک برای خود دست و پا کند، اما از هم اکنون از نظر سیاسی درپای میز مخاکفه قرار گرفته است، چرا که اوضاع کنونی جامعه بریتانیا در بخشی پیامد اینگونه نظریه پردازی هاست که در بی تفاوتی بیسابقه مردم انگلیس در جریان انتخابات اخیر کاملاً خود را نشان می دهد.

میراث محافظه کاران برای سوسیال دمکرات ها

از نظر گاوین دیویس، از بانک "گلمدن ساش" و عضو حزب کار، «بزرگترین دستاورد گروه حزب کارگر آنست که رفرم هانسی که توسط محافظه کاران در فاصله ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ انجام شده بود را دست نخورده باقی گذاشتند» (لوموند ۱۱ مه ۱۹۹۹) اکنون در انگلیس ۵۰ درصد قراردادهای کار بصورت موقت کمتر ۱۵ ماهه منعقد می شود و این را می توان دو گونه تفسیر کرد. هم چون محافظه کاران و بلریست ها به عنوان دینامیسم و پویایی، یا با معیار انسانی، به مثابه گسترش یافتن زندگی متزلزل، به این ترتیب، میراث محافظه کاران همچنان ادامه دارد.

نقد در انگلستان وسیعاً در حال گسترش است. یک گزارش دولتی که به تازگی منتشر گردیده، از تعمیق چشمگیر نابرابری های اجتماعی حکایت دارد. به یقین، تصمیم کمیسیون اروپا در تعیین دستمزد ساعتی حداقل ۲٫۶ لیره و در رتبه پائین تر از ۴٫۵ لیره مورد درخواست سندیکاها نیز در کشوری که به واسطه فرهنگ سیاسی از قبل نیز به مسائل اروپایی اهمیت چندانی نمی داده است، نقش منفی خود را داشته است.

نتایج انتخابات را چه در آلمان و چه در انگلیس باید همچون آب سردی دانست که روی هواداران نظریه "راه سوم" ریخته شد. گرهارد شرودر تا به امروز بهای سنگینی بابت الحاق به این نظریه پرداخته است. مواضع اقتصادی شرودر که هم صدراعظم و هم رهبر حزب سوسیال دمکرات است، از زمان کنساره گرفتن "اسکار لافونتن" از رهبری حزب و خروج از کابینه شرودر همچنان مورد بحث است. او نظراتی متمایل به چپ داشت.

اکنون با نتایجی که از انتخابات ایالت های آلمان بدست آمده، باید میوه چین اصلی گمراهی و گزروی سوسیال دمکرات ها را دست راستی های این کشور دانست. صدراعظم آلمان همچنان به استلافی می اندیشد که همواره هدف

"تونی بلر" و "شرودر" با دست راست سکان را نگهداشتند و با دست چپ پارو زدند. کشتی مبتکران "راه سوم" سوسیال دمکراسی اینگونه به گل نشست!

سقوط سوسیال دمکرات های آلمان

منبع: نشریه "روگارد" (نگاه)

(وابسته به حزب کمونیست فرانسه - اوت ۱۹۹۹)

ترجمه و تنظیم: م. خیرخواه

انتخابات پارلمان اروپا انجام شد. با این انتخابات و در حالیکه اکثریت دولت های اتحادیه اروپایی به خانواده سوسیال دمکراسی تعلق دارد، پارلمان اروپا در دست محافظه کاران قرار گرفت و این خود جلوه ای از شکست سوسیال دمکراسی است.

اکنون این سوال مطرح است که آیا "راه سوم" که این روزها از سوی جناحی از سوسیال دمکراسی تبلیغ می شود، خواهد توانست آنها را از روز مرگی نجات بدهد؟ یا برعکس، به حادثه شدن تنش های اجتماعی منجر خواهد شد؟

برای نخستین بار از سال ۱۹۴۵ بدینسو، تنها ۴۵ درصد مردم آلمان در انتخابات پارلمان اروپا شرکت کردند و بدین طریق رکورد بی تفاوتی را در این کشور شکستند. مردم انگلیس نیز با حضور ۲۳ درصدی در انتخابات (۲۵ درصد در سال ۱۹۹۴) رکورد کشور خود را در این زمینه تغییر دادند. به این ترتیب تنها ۸ روز پس از اعلام پرسو صدای "راه سوم"، اعتماد مردم این دو کشور به رهبران سوسیال دمکرات (یا فرا سوسیال دمکرات یا سوسیال لیبرال) به کلی در گل نشست. البته، هنوز زود است که پایه های برنامه مذکور در مانیفست سوسیال لیبرال آنتونی بلر و "گرهارد شرودر" را در گور جای داد.

ابتکار اعلام "راه سوم" در مفهوم کنونی آن، با بریتانیایی هاست. پایه ریزی این دکتترین به دوران مارگارت تاچر باز می گردد، یعنی زمانی که حزب کارگر از این شکست انتخاباتی به آن شکست در جستجوی ارائه چهره ای جدید از خود بود. در برابر پیروزی آشکار نولیبرالیسم بر هواداران دولت رفاه، انطباق با بازار سیاسی در درون "حزب کار" اجتناب ناپذیر گردید و این حزب به "کارنوبین" بدل گشت.

بدین ترتیب "راه سوم" عمیقاً ریشه در اوضاع انگلستان داشت، اما علیرغم این کوشید تا خود را به عنوان فراتر رفتن از اندیشه سوسیال دمکراسی در مفهوم عام آن معرفی نماید و تلاش نمود تا هم در عرصه ایدئولوژیک و هم عرصه سیاسی یک استراتژی نوین سوسیال دمکراسی را پایه ریزی نماید، که با شرایط جهانی تحت تاثیر فرو ریزی دیوار برلین و سرعت گرفتن روند جهانی شدن همخوانی داشته باشد. در سپتامبر ۱۹۹۸ در حالیکه نظریه راه سوم توسط آنتونی گیدنز، مشاور تونی بلر، در حال تکمیل بود، بیل کلینتون، رومانو پارودی و پتر ستویانوف، رئیس جمهور بلغارستان نیز با پیگیری بر اهمیت موضوع تأکید کردند.

خداشده‌ای وارد سازد. بلوک تاریخی حاکم، مجموعه‌ایست از حزب جنبه آزادیبخش ملی، و دو حزب اسلامی. انتخابات ۱۵ آوریل اتحاد مقدس میان دو قطب برآمده از جنبش ناسیونالیستی و وابستگان اسلاميون را نشان داد و به احتمال قوی اسلامگرایان وارد دولت خواهند شد، تا ائتلاف اسلامی-محافظة کاران در بالاترین سطح رژیم تحکیم شود.

حکومت ضمنا می‌کوشد دایره بلوک تاریخی موجود را به دیگر جریان‌های سیاسی گسترش دهد. برای این منظور کابینه قبلی حمدانی با چند تعویض جزئی تا اجلاس سران سازمان وحدت افريقا در ماه ژوئیه به کار خود ادامه داد. این حالت انتظار و بلاتکلیفی در قوه مجریه، شرایط لازم را برای آرام سازی گروه‌های مسلح فراهم ساخته، راه را برای معامله با اسلاميون بمحافظه کار در حول آشتی ملی آماده ساخته و در نتیجه، فرصت مناسبی را بوجود خواهد آورد که بتوان تغییرات لازم را در ترکیب شطرنج سیاسی کشور زمینه سازی کرد.

حکومت از هم اکنون ضمانت‌های لازم را داده است که سازش با اسلاميون قطعی شود: در قانون اساسی موجود و ملهم از شریعت تغییری بوجود نخواهد آمد و قانون واپسگرای خانواده نیز اصلاح نخواهد شد. بوتفلیقه قصد دارد بطور تمام و کمال شرایط و الزامات سیاسی آتش بس با "ارتش اسلامی نجات" یعنی یازوی مسلح "جنبه اسلامی نجات" را رعایت کند. با اعلام آزادی "عباس مدنی" و "علی بلحاج" و پایان دادن به وضعیت اضطراری اقدامات لازم برای آرام سازی اسلاميون شروع شده‌است. رسانه‌های دولتی را برای آماده ساختن افکار عمومی جهت آشتی ملی بسیج نموده‌اند. بوتفلیقه سرسختانه از مذاکره با جنبه اسلامی نجات (البته به گفته خود جز کسانی که دستشان به خود آلوده‌است) هواداری می‌کند و می‌کوشد نمایندگان جنبه اسلامی نجات را به دایره بزم سازی سیاسی وارد کند.

طرح بزرگ رئیس جمهور، برای "تجمع همه الجزایری‌ها" حتی اگر به قیمت یک سلسله قربانی تمام شود، باید تحقق یابد و دوران انتخابات و آگیری‌های تقلبی پایان یابد.

آنچنان که گفته می‌شود، حکومت می‌خواهد دمکرات‌ها را نیز در چارچوب سازش ملی قرار دهد. علامتی در این زمینه نیز به چشم می‌خورد. تجربه و توانایی چشمگیر بوتفلیقه در جهت استفاده از آلترا ناتیوها و سمت دادن آنها در چارچوب مورد نظر خود، امید او را بیشتر می‌نماید. جریان‌های دمکراتیک فعلا مورد لطف قرار گرفته‌اند، اما آینده نشان خواهد داد که آیا کشتی جمهوری خواهی خواهد توانست از این موانع عبور کند.

در عین حال، "جنبش اجتماعی و دمکراتیک"، حزبی که توسط کمونیست‌ها و اصلاح طلبان تاسیس گردیده و تا به امروز سرسخت‌ترین مخالف هرگونه سازش با اسلاميون محافظه کار بوده، اکنون به نظر می‌رسد که در آستانه یک چرخش قرار دارد. این جنبش، یا در نظر گرفتن نقش سیاسی انکار ناپذیر اسلاميون، "میثاق ملی دمکراتیک" را به احزاب سیاسی دیگر و از جمله برای اولین بار، به اسلامگرایان ارائه داده‌است. هدف این "میثاق جمهوری و دمکراسی" برقراری آزادی‌ها، صلح، پیشرفت و غیر مذهبی کردن دولت است که باید بر هرگونه تروریسم و آلترا ناتیو توکراتیک پایان بخشد.

اکنون آشتی با اسلاميونی که از دل افراطیون بیرون آمده‌اند، در مرکز همه آلترا ناتیو‌هانی است که بوتفلیقه در نظر دارد. آیا همه این تدابیر سیاسی، رفتن به سوی صلح و آرامش و پایان خون‌ریزی به معنای پایان بحران اجتماعی نیز هست؟

برای غلبه بر این بحران، که بسیار ریشه داتر از عملیات نظامی-اسلامی است، هنوز راه درازی در پیش است. خواست‌ها و آرمان‌های دمکراتیک مردم به گونه‌ای وصف ناپذیر در حال گسترش است. در عین حال، پویایی سال‌های گذشته اسلامگرایان در میان افشار پائین جامعه به نحو فزاینده‌ای رو به کاهش است. انگریسم که زمانی در میان جوانان بشدت هواخواه داشت، اکنون در حال عقب نشینی است. عرصه بر گروه‌های تروریست تنگ شده و آنها زیر ضربات نیروهای امنیتی، در شرایطی که حمایت مردمی را نیز از دست داده‌اند، بشدت منزوی و منفرد شده‌اند. مقاومت مردم در برابر ارتجاع تاریک اندیش و به نحو نمایانی مقاومت زنان در طی این سال‌های سیاه، اکنون ملموس‌تر از هر زمانی چهره مدرنیته و تجربه دمکراسی را در الجزایر به نمایش گذاشته‌است. ■

آن تشکیل اتحادی بزرگ از راست مرکز بوده‌است. اما مسئله اصلی‌تر آنست که آیا مردم آلمان سیاست‌وی را تأیید خواهند کرد؟

شرودر به حمایت کارفرماهای آلمانی متکی است که از وی در برابر جسارت‌های "لافوتن" (از قبیل انتقاد از بانک مرکزی اروپایی، پیشنهاد اصلاحات در نظام پولی بین‌المللی، اصلاح مالیاتی با هدف افزایش فشار بر روی سرمایه‌ها، حمایت از استقرار یک سیاست اروپایی بر مبنای رونق بخشیدن به اشتغال) پشتیبانی می‌کنند، در بیانیه پرسرو صدای خود با تونی بلر، آشکارا کوشید تا با این پشتوانه بر "مرکز" که در فکر برپایی آنست، مهر تأیید بزند. در حالیکه برعکس، خواسته‌های مردم آلمان در عرصه اصلاحات اجتماعی به کلی چیز دیگری است.

حزب سوسیالیسم دمکراتیک

از این روزنه است که حزب سوسیالیسم دمکراتیک هر چه بیشتر تحکیم می‌یابد و یکبار دیگر اندیشه اروپای اجتماعی در آلمان، چون فرانسه راه خود را باز می‌کند. سندیکالیست‌های آلمانی از "آی. گم. متال" و هم چنین کنفدراسیون اروپایی سندیکاها که روی جنبش سندیکایی آلمان نفوذ چشمگیر دارند این مطلب را در گفتگو با نشریه ما تأیید کرده‌اند. هر دو آنها خواستار تغییر سمت سیاست اروپایی در جهت اشتغال هستند. بدیهی است که شکست اجلاس اخیر شهر کلن، از دشواری‌های این راه حکایت دارد. عدم شرکت بخشی از رای‌دهندگان آلمانی را نیز باید در همین تضادهائی جستجو کرد که پیوند بلر و شرودر بوجود آورده‌است.

سوسیالیست‌های فرانسه

بنظر می‌رسد که سوسیالیست‌های فرانسه به سرعت خطر را درک کردند. پس از نشست مادرید که حاکی از اتحاد جریان‌های سوسیال دمکرات بود، "لیونل ژوسپن" کوشید تا فاصله خود از دو رهبر دیگر اروپایی را نشان داده و بر وضعیت سیاسی استثنائی فرانسه تأکید ورزد. به گفته یکی از رهبران حزب سوسیالیست، «چپ اروپایی نیز چندگرا است و این خود یک منبع قدرت است... اختلاف نظر‌ها میان برخی از مسائل با همسایگان اصولا ناشی از تفاوت‌های عینی اوضاع و ویژگی‌های ملی است».

راه سوم قرار است سوسیال دمکراسی را از بحران خارج سازد و دانیل کوهن بندیت که سبزه‌های فرانسه را برای انتخابات پارلمانی اروپا هدایت می‌کرد از "چپ سوم" یا "سوسیال لیبرال" سخن می‌گوید. آیا او هم همینگونه اندیشه‌ها را در سر می‌پروراند؟

در شرایط سیاسی که محتوای آن به زانو در آمدن لیبرالیسم در پاسخ به خواست‌های مردم است، قانع کردن آنها به این گونه راه حل‌ها دشوار خواهد بود. گسترش بی تفاوتی مردم در فرانسه این خطر را به همه چپ گوشزد می‌کند.

بعد از انتخابات

انتخاب "بوتفلیقه" به عنوان رئیس جمهور الجزایر، علیرغم خصلت نیم بند و فرمایشی انتخابات، آرایش سیاسی این کشور را عمیقاً و برای مدتی طولانی دگرگون ساخت. در عین حال، اینکه نتایج انتخابات بتواند به روند دمکراتیک در این کشور منجر شود و به خواست‌های مردم پاسخ دهد، جدا محل تردید است.

بهرحال، در کارنامه حکومت، اکنون ۸۰ هزار کشته، هزاران مفقود، هزاران آواره و اقتصادی رو به زوال ثبت است.

سؤال عمده اکنون اینست که دولت بوتفلیقه برای تغییر آرایش سیاسی کشور که انتخابات اخیر نقطه آغاز آن بود، خواهد توانست موانع جدی برون رفت از بحران را از سر راه بردارد؟

باید در نظر داشت که حکومت به هیچ وجه قصد ندارد به ائتلاف اسلامی-محافظه کار موجود که هسته اصلی نظام سیاسی را تشکیل می‌دهد

در آستانه انتخابات دوما، ما سربازان جنگ و کار، با توجه به سردرگمی که میهن دوستان روسی را در بر گرفته و مردم را به "سرخ" و "سفید"، "چپ" و "راست" تقسیم کرده، پیشنهاد ایجاد بلوک انتخاباتی پیروزی جهت اتحاد همه میهن دوستان روسیه را عنوان می‌کنیم. ما باید در این بلوک گردهم آمده، در انتخابات پیروز شده و نهایتاً، آنچه را که در جنگ برای آن پیکار کردیم، یعنی صلح و سعادت برای مردم را بدست آوریم.»

(ژنرال وانتین وارنیکوف)
رئیس انجمن روسی قهرمانان شوروی)

انفجارهای مسکو انتخابات را هدف گرفته!

در چند هفته اخیر، پنج انفجار قوی در مجتمع‌های مسکونی مسکو و چند شهر دیگر روسیه، موجب کشته شدن بالغ بر ۴۰۰ نفر و ایجاد شرایط بحرانی در آن کشور شده است. این انفجارها، که تصادفاً پس از برگزاری کنفرانس نیروهای امنیتی فدرال روسیه در ماه ژوئن و متعاقباً انتصاب سرپرست این نیروها به سمت نخست‌وزیری روسیه اتفاق افتاده‌اند، در شرایطی بوقوع پیوسته‌اند، که همه نیروهای سیاسی مخالف یلتسین معتقدند که او و اطرافیان و حامیان خارجی‌اش در پی اعلام وضعیت فوق‌العاده و تعویق انتخاباتی هستند که بدون تردید بازنده از آن بیرون خواهند آمد. به همین دلیل آنها انگشت اتهام را بسط کرملین نشان می‌دهند.

مجلس دومای روسیه پس از چهارمین انفجار، در نشستی احتمال اعلام وضعیت فوق‌العاده در کشور را بررسی و ضمن اعلام مخالفت خود با آن، به دولت در این مورد اخطار داد.

گزارش زیر، که از نشریه "کومر سانت" چاپ مسکو برگرفته شده، دیدگاه‌های موافق و مخالف تشنج و اعلام حالت فوق‌العاده در روسیه را منعکس کرده است. نگرانی از احتمال اعلام وضعیت فوق‌العاده در کشور و جلوگیری از انتخابات، سرچشمه انفجارهای اخیر را روشن می‌کند.

دوری از تشنج

گنادی سلزنیف، رئیس دومای دولتی می‌گوید، که در برکناری دولت، رئیس‌جمهور از اختیارات قانونی خود استفاده کرده است. اما این اختیارات اکنون بسیار دلخواهانه بکار گرفته می‌شوند. در نتیجه دومای دولتی درصدد افزودن متسی بر قانون اساسی فدراسیون روسیه، در جهت محدود کردن قدرت و اختیارات رئیس‌جمهور در زمینه تشکیل کابینه است. البته مهمترین مسئله در حال حاضر، تضمین برگزاری به‌موقع انتخابات دومای دولتی است.

"ولادیمیر پلاتنوف"، فرماندار منطقه تور می‌گوید: دوما، در حال حاضر هر نامزدی را تاخیر خواهد کرد، زیرا کمونیست‌ها در دوما اکثریت را داشته و همه ابزار و خطوط ارتباطی که کمونیست‌ها برای انتخابات به آن نیاز دارند، در آنجا قرار دارد. کمونیست‌ها، هیچگاه داوطلبانه این امکانات را از دست نخواهند داد. در نتیجه آنها به هیچ اقدامی که بهانه انحلال دوما را ایجاد کند، دست نخواهند زد. اما قفقاز شمالی را نمی‌توان بعنوان یک دلیل احتمالی برای اعلام وضعیت فوق‌العاده نادیده گرفت. در آن منطقه، هر چیزی ممکن است. آنچه مهم است، این است که خود ما کاری نکنیم که باعث بحرانی شدن اوضاع شود.

گنادی زیگائف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه می‌گوید: مادامی که فردی که قادر به کنترل خود نیست در کرملین نشسته، اوضاع کشور بحرانی بوده و کسی قادر به انجام هیچ کاری نیست. این رهبران دو هدف دارند، غارت اموال عمومی و اجتناب از پاسخگویی به مردم. در نتیجه هیچ سناریویی که منجر به اعلام وضعیت فوق‌العاده و انحلال دومای دولتی نشود را نباید نادیده گرفت. اما کشور باید برای این مشکل راه‌حلی پیدا کند.

میخائیل لپشین، رهبر حزب دهقانی روسیه و نماینده دوما می‌گوید: هدف اصلی یلتسین از تعیین نخست‌وزیر جدید، انحلال دومای دولتی بود. او امیلوار بود دوما با این انتصاب به مخالفت برخیزد تا آن را منحل کند. (بقیه در ص ۳۹)

در تدارک انتخابات روسیه

بلوک چپ - گنادی زیگائف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه اعلام کرد که "بلوک مبارزه برای پیروزی" که در جهت نزدیکی و وحدت عمل نیروهای چپ و میهن پرستان روسیه تشکیل شده، وارد مرحله جدیدی شده است. این مرحله جدید، در نتیجه حمایت یازده فرماندار، مسئولین پنج نهاد قانونگذاری فدرال و گنادی سلزنیف، سخنگوی دوما به فراخوان حزب کمونیست برای وحدت عمل نیروهای چپ-میهن پرست ایجاد شده است. در میان آنهایی که فراخوان حزب کمونیست را امضاء کرده‌اند، فرمانداران مناطق "بریانسک"، "تولا"، "ورونژ" و مسئولان درجه اول مناطق "موسوم" به "کمرسندسرخ" دیده می‌شوند.

اگر چه امضای امان تولیف، فرماندار منطقه "کمرود" و رهبر "جنش احیاء و وحدت" در زیر آخرین فراخوان حزب کمونیست دیده نمی‌شود، اما او پس از ملاقات با رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه، سخنان بسیار مثبتی در باره بلوک جدید نیروهای چپ-میهن پرست به زبان آورد. زیگائف همچنین برای اولین بار اعلام کرد که فراخوانی از جانب آن دسته از رهبران مناطق که با حزب کمونیست از نظر ایدئولوژیک نزدیکند، جهت بحث برای بقیه اعضای فدراسیون ارسال خواهد شد.

اینترنت

از ۱۳۸ میلیون شهروند روسیه، تنها یک میلیون و دویست هزار نفر به کامپیوتر دسترسی دارند. با این وجود تقریباً همه احزاب سیاسی روسیه، صفحات خود را در رابطه با انتخابات سال ۱۹۹۹ بر روی اینترنت بوجود آورده‌اند.

صفحه حزب کمونیست فدراسیون روسیه، بنحو کامل حرفه‌ای تهیه شده است. این صفحه در برگزیده اطلاعات بسیاری درباره موضوعات متنوعی است. با این وجود، در آن هیچ بحثی از پیوستن به حزب نمی‌شود، اما تربیون‌هایی برای اظهار نظر درباره رئیس‌جمهور روسیه و امکان اطلاع از نظر آنهایی که از این صفحه دیدن کرده‌اند، وجود دارد. از زمان تأسیس این صفحه در سال ۱۹۹۷، بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر از آن دیده کرده‌اند. این رقم نه تنها برای اینترنت روسی، بلکه برای هر صفحه حزبی نیز رقم چشمگیری است.

فراخوان دارندگان مدال میهن دوستی

بخشی از فراخوان دعوت به تشکیل بلوک نیروهای چپ-میهن دوست در روسیه، به نقل از نشریه "روسیه شوروی" مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۹۱ «... ما سربازان جنگ بزرگ میهنی، قهرمانان اتحاد شوروی، قهرمانان روسیه و دریافت کنندگان مدال افتخار، شما فرزندان و نوه‌های خود را فرا می‌خوانیم!

امروز حتی یک فرد نابینا هم می‌تواند آنچه که بر سر میهن ما آمده، ببیند. امروز حتی یک فرد ناشنوا هم می‌تواند ضجه‌های اشک آلود و فریاد استمداد مام میهن را بشنود. رهبران کنونی، به تشویق جهانی دیگر، روسیه بزرگ ما و جمعیت آن را به یک سوم کاهش داده‌اند، بانک‌داران بی‌ریشه، هر آنچه را که به ما، به مردم تعلق داشت به غارت برده‌اند. هر آنچه که ما با کار سخت آوردیم، به تصرف شماری غارتگر درآمده است.

ما سربازان جنگ بزرگ میهنی، بدون تیرک سنگرهای بی‌کس که در آنها درگیر آخرین نبرد نابرابر خود هستیم، از همه مردم روسیه کمک می‌طلبیم. فراموش کنید که به احزاب و مذاهب مختلف تعلق دارید. دهقانی و یا کمونیست، ارتدکس و یا مسلمان، سلطنت طلب و یا آنارشیزست، بیایید رنجش از یکدیگر و برخورد هائی که روانشان را آزرده است را کنار بگذاریم. بیایید زیر پرچم پیروزی قیام کرده و به مصاف دشمن برویم، همان دشمن دیرین که این بار نقابی نو به چهره دارد.

"دیپلماسی نظامی" استراتژی بدون مرز امریکاست! (۲)

ماهنامه "دانش و صلح" در شماره ژوئن ۱۹۹۹ خود، مقاله ای را به قلم "یورگن روز" افسر ارتش آلمان منتشر کرده است. نویسنده، سال ها با چندین انستیتوی علمی در امور تحقیقات و آموزش همکاری کرده و پس از انتشار چندین مقاله انتقادی به رسته سلاح های ضد هوایی منتقل شد. مقاله مورد بحث او که تحت عنوان سند شماره ۳۲ در ماهنامه "دانش و صلح" منتشر شده، عمدتاً تضاد منافع اروپا و آمریکا را در بر می گیرد، اما در بخش پایانی آن، استراتژی "دیپلماسی نظامی" آمریکا را مورد بررسی قرار می دهد، که در نوع خود هشدار است به کشورهای آسیایی و کشورهای مسلمان این منطقه از جهان. نکانی در این مقاله مطرح شده است، که اکنون و بدنبال رویدادهای اخیر اندونزی، چهره عملی و آشکار آن بیش از پیش نمایان می شود. بخش نخست این مقاله را تحت عنوان "اروپا و امپراطوری جهانی آمریکا" در شماره ۸۷ راه توده چاپ شد. اینک بخش دوم و پایانی این مقاله، تلخیص و تقسیم بندی این مقاله به دو بخش، به گونه ای صورت گرفت تا استقلال هر کدام از آنها حفظ شود.

ترجمه و تلخیص: م. معتمد

"ویلیام پری"، وزیر دفاع سابق آمریکا، در تاریخ ۱۳ ماه مه سال ۱۹۹۶ در نطقی که در باره سیاست امنیتی ایالات متحده در دانشگاه هاروارد کرد، نکته مهمی را فاش ساخت، او از یک "دفاع پیشگیرانه" صحبت کرد. [که معنای دقیق آن حمله است]

او گفت، که "اولین خط دفاعی" آمریکا را باید دفاع پیشگیرانه تشکیل بدهد. ایجاد وحشت و هراس دومین و بالاخره درگیری های نظامی سومین و آخرین امکان است.

ویلیام پری می خواست بگوید که آمریکا خواهان یک سیاست خارجی و امنیتی تحت چارچوب نظامی است و نقش رهبری جهانی آمریکا در ایجاد صلحی که ایجاد می کند قطعی است.

در رابطه با تلاش در رهبری جهانی، هم در هیات دولت کلینتون و هم در بین سیاستمداران قدرتمند در ایالات متحده آمریکا اتفاق نظر وجود دارد. اساس فلسفه سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا را رئیس جمهور کلینتون روشن می کند، وقتی می گوید:

"هرگاه که منافع و امنیت ملی ما تهدید شود، اگر بتوانیم از ابزار دیپلماتیک استفاده می کنیم و در غیر اینصورت از قدرت نظامی بهره خواهیم گرفت. مطابق استراتژی "دفاع پیشگیرانه"، "صلح مهم تر از آنست که فقط برعهده سیاستمداران گذاشته شود!"

بدین ترتیب با هدف واقعیت بخشیدن به این استراتژی، به ارتش ایالات متحده یک نقش کلیدی، با وظایف جدید داده شد.

با پایان جنگ سرد و درگیری بین دو بلسوک، ابتدا این طور تصور می شد که گویا در شکل گیری روابط بین المللی، ارتش نقش و اهمیت خود را از دست خواهد داد. همچنین، اینطور به نظر می رسید که گویا در آینده ابزارهای غیر نظامی، مردمی و در مقایسه با سابق، صلح و همکاری های اقتصادی نقش اول را در سیاست بین المللی بازی خواهد کرد.

با "دفاع پیشگیرانه"، عکس آنچه که تصور می شد به وقوع پیوست، بگونه ای که دیگر ارتش بعنوان ابزاری در جهت ایجاد رعب و وحشت نقش فعال دارد و این نقش بی وقفه تقویت نیز می شود.

طبق استراتژی جدید، بایستی دستگاه های نظامی و دفاعی جهان، برای استقرار دموکراسی در سراسر جهان و ایجاد تفاهم و اعتماد بین ملت ها فعالانه سهم باشند. این مهم بایستی قبل از هر چیز از طریق گفتگو و همکاری بوجود بیوندد. اما واقعیت این نیست، واقعیت اینست که همه این رجز خوانی های "صلح جویانه"، توسط "دفاع پیشگیرانه" آمریکا بی ارزش می شود.

تاکید می شود که "داشتن نیروهای نظامی قوی و آماده استقرار"، باید بتواند منافع ملی ما را حفظ کند و از در خطر قرار گرفتن آن جلوگیری کند. اما، اکنون و با "دفاع پیشگیرانه" ماشین قدرتمند نظامی ایالات متحده، نیروی مخوفی است که نباید آن را دست کم گرفت!

وزیر دفاع کنونی ایالات متحده ویلیام کهن" در تائید آنچه که وزیر سابق دفاع در این پست خواسته و مطرح کرده، چنین می گوید:

"(نیروی نظامی قدرتمند ما، گماکان نقش یک مولفه رهبری قدرتمند را بازی می کند. ما نمی توانیم بعنوان پلیس جهانی ایفای نقش کنیم، ولی بایستی متوجه باشیم که رهبری قدرتمند ایالات متحده در رابطه با ایجاد ثبات و استقرار دموکراسی در اعماق وجودمان و از منافع خدشه ناپذیرمان می باشد.)"

وی همچنین، روی اراده ایالات متحده - در صورت لزوم، حتی یک جانبه - برای دخالت در امور کشورهای دیگر، برای دفاع از منافع ملی تاکید می کند:

"(آمریکا بایستی آماده باشد که در صورت لزوم هرگاه که منافع حیاتی ایالات متحده در خطر قرار گیرد، بصورت یکجانبه عمل کرده و با اراده مصمم اقدام به دخالت نیروهایش بکند.)"

آخرین مدرک در اثبات این عزم جزم ایالات متحده، در اجرای دکترین حملات موشکی به افغانستان و سودان می باشد که در بالا به آن اشاره گردید. [در شماره ۸۷ راه توده قسمت اول این مقاله چاپ شده است] حملاتی که حتی در ایالات متحده نیز مورد انتقاد قرار گرفت.

"حملات موشکی به کشورهای که ما ظاهراً با آنها در صلح بسر می بریم و کشتن شهروندان این کشورها به این معنی است که ایالات متحده در برخورد با این مشکل بین المللی خواهان آزادی بی قید و شرط، مطابق تعریف خویش در اجرای قوانین ساخت خود است."

همچنین وزیر امور خارجه آمریکا، "مادلین اولبرایت"، از تداوم طرح های مطرح شده در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده دفاع می کند و آنها را پیگیری می نماید. او تعهدا در سخنانش از یک سبک ویژه استفاده می نماید و نسبت به دخالت های نظامی بی میل نیست. وی در سال ۹۶، هنگامی که وارد پارلمان ایالتی شده بود، از فرمانده نیروهای نظامی، ژنرال "پاول"، انتقاد کرد و وی را به فلج بودن متهم ساخت. او خطاب به خودش، از خویش سوال کرد که چرا ایالات متحده از نیروی نظامی فوق العاده ای که دارد نباید استفاده کند، و چرا ژنرال پاول باید استفاده از این نیروی نظامی را منع کند.

پاول خود را موظف دانست تا به مادلین آلبرایت گوشزد کند که نیروهای نظامی، سربازان برنزی نیستند که بتوان آنها را مانند مهره های شطرنج به هر سونی هدایت کرد.

منافع و اهداف

برای آنکه بتوان تجهیز ارتش برای ایفای نقش ویژه در آینده و در چارچوب سیاست خارجه و امنیتی ایالات متحده را دقیق تر تشریح کرد و آن را بهتر فهمید، لازم است ابتدا به تعریف منافع ملی نظری افکنده شود. منافع ملی که باید با دفاع پیشگیرانه و از طریق اعمال قدرت نظامی از آن دفاع شود. در طرح "استراتژی امنیت ملی برای قرن جدید" ایالات متحده سه هدف را مشخص کرده است:

- تقویت امنیت، از طریق دیپلماسی موثر و توسط نیروهای نظامی
- شکوفائی اقتصادی
- گسترش جهانی دموکراسی

در ارتباط با منافع ملی، در صورت لزوم، این دفاع شامل استفاده یکجانبه و مصمم از قدرت نظامی می شود.

در باره "منافع انسانی"، صریح ترین سخن را "آنتونی لاکه"، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا، در ششم ماه مارس ۱۹۹۶ در دانشگاه جورج واشنگتن واشنگتن بر زبان راند. پایه های اساسی سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده را او دقیقاً روشن کرد.

با توجه به آنچه که تحت عنوان خواست و تلاش ایالات متحده در برقراری هژمونی جهانی تاکنون بیان شده، وی به این نتیجه رسید که برای اجرا و

تحلیل گران سیاسی در ایالات متحده، سیاست دولت کنونی را مختصر و مفید، با فرمول "دکترین کلینتون تجارت است"، مشخص می نمایند.

با هدف حفظ برتری نظامی جهانی واقعا موجود که در رابطه با آن در هیات دولت کلینتون توافق کامل وجود دارد، ایالات متحده در این بین به مبارزه طلبی های بالقوه، در ارتباط با نقش رهبری اعلام شده اش، تحت عنوان "سیاست خارجی جدید" دیگر نه فقط مشخصا از جنبه نظامی بررسی می کند، بلکه قبل از هر چیز از جنبه اقتصادی در قالب رقابت و مقابله با اقتصادهای ملی بر آن تاکید می کند.

در یک چنین رقابتی، ایالات متحده، همانطور که در ابتدا نیز بیان گردید، حتی در استفاده از متدهای خشن و شیوه بیان تهاجمی و خود خواهانه تردید به خود راه نمی دهد، "قول اقتصاد جهانی در بازار آشفته دیپلماسی اقتصادی کماکان تپق می زند".

اظهاراتی اینچنین، شک و تردیدها پیرامون آن آزادی که ایالات متحده مبلغ آنست را بشدت تضعیف کرده است. بویژه آنکه این اظهارات از سوی بلندپایه ترین نمایندگان هیات حاکمه ایالات متحده آمریکا در حوزه سیاست خارجی، سیاست امنیتی و سیاست اقتصادی بیان می شود.

از این طریق است که در کشورهای جهان سوم و بویژه کشورهای اسلامی آسیا، که متشاققه روی غیر وابسته بودن ملی، فرهنگی و اقتصادی شان اصرار دارند، این تصور تشدید می شود که تحت فشار یک امپریالیسم فرهنگی و اقتصادی امریکائی قرار دارند.

آنطور که در "ژورنال تایمز" مطرح شده، در این کشورها، ترس از این وجود دارد که ایالات متحده از صدام حسین یک شهید ساخته است. در همین رابطه "آیران دیلی" نوشت که ایالات متحده از بحران ها برای فروش سلاح های جدید به کشورهای حوزه خلیج فارس استفاده کرده است. و در "خلیج تایمز" که در شیخ نشین دوی منتشر می شود، مطرح شده که جهان از خود خواهی و زور گونی ایالات متحده که از پایان جنگ سرد رو به رشد است، جان به لبش رسیده است.

واکنش های خشمگینانه کشورهای اسلامی، در رابطه با حملات موشکی ایالات متحده به افغانستان و سودان، که قبلا به آنها اشاره گردید، تاکید مجددی است در این ارتباط.

در آسیا، در کنار اظهارات رئیس دولت مالزی و یا رئیس جمهور سابق سنگاپور، و حتی در ژاپن نیز این اعتراض دیگر علنی شده، که "تبیاید اجازه داد آمریکا، هر طور که بخواهد" ما را به بازی بگیرند، زیرا شواهدی وجود دارد که "ایالات متحده مخفیانه ساختارهای اقتصادی ژاپنی را خریداری می کند، ساختار سیستم مالی ژاپن را به سود خود تغییر می دهد و همچنین هژمونی نظامی و اقتصادی خود را بر جهان گسترش می دهد".

(بقیه در تدارک از ص ۳۷)

آرتور شلین گارف عضو شورای هماهنگ کننده حزب میهن و نایب سخننگوی دوما می گوید: من شخصا قادر به درک جابجانی مکرر افراد در سطوح بالای دولت نیستم. اعمال رئیس جمهور غیر قابل پیش بینی است. چه کسی می داند فردا او چه خواهد کرد؟ در حال حاضر مهمترین مسئله جلوگیری از تشنج اوضاع است. الکسی پودین بریو کین، رهبر جنبش میراث معنوی و نماینده دوما می گوید: برکناری استپاشین فعالیت های دولت را برای ۳ تا ۶ ماه مختل کرد، اما در حال حاضر دوما، پوتین یا هر کس دیگری را بدون درنگ تائید می کند، زیرا انتخابات بزودی برگزار می شود.

درخواست حکومت نظامی

ولادیر ژیرنفسکی، رهبر حزب لیبرال دمکرات روسیه، در یک مصاحبه مطبوعاتی، در دوما اعلام کرد: از به تعویق افتادن انتخابات حمایت می کند و ضروری است تا وضعیتی شبیه حکومت نظامی، در روز اول ژانویه سال ۲ هزار در سراسر کشور اعلام شود. اعلام وضعیت فوق العاده در کشور اجتناب ناپذیر است. من اکنون با صاحبان بنگاه های اقتصادی و پیروان مذاهب اسلامی و بودائی همکاری دارم و در هیچ بلوک سیاسی دیگری شرکت نخواهم کرد!

ژیرنفسکی می گوید: باید پیکر لنین از میدان سرخ خارج شود و حزب کمونیست فداوسیون روسیه غیر قانونی اعلام شود. ما هوادار شیوه دست آهنین برای کنترل تحولات روسیه هستیم. کشور از اصلاحات دروغین خسته شده و نیاز به ثبات سیاسی و دوران مشخص گذار بدون انتخابات دارد. دورانی که طی آن روسیه از نظر اقتصادی قوی شده و مکانیسم جدیدی از دمکراسی بکار گرفته خواهد شد.

دست یابی به منافع ایالات متحده «انتخاب اول ما دیپلماسی و قدرت نمونه ما باقی خواهد ماند، با توجه به این امر که ما در هر زمانی روی این قدرت نمونه بایستی حساب نماییم».

وی، بعنوان یک اصل پایه ای و دانی در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده اظهار می دارد:

«ما همواره آماده بکارگیری زور برای دفاع از منافع ملی مان هستیم. تا آن زمان که طبیعت انسان تغییر کند قدرت و اعمال زور در مرکز مناسبات بین المللی قرار خواهد داشت».

لاکه، در جای دیگری ادامه می دهد:

«بدین ترتیب ما هیچگاه فقط از طریق دیپلماسی در افسان نیستیم. برپائی و حفاظت نیروی ایجاد رعب نیروهای متعارف و هسته ای- همچنان بهترین راه برای جلوگیری از تهدیداتی است که از جانب کشورهایی که توسط سلاح های کشتار جمعی ما را به مبارزه می طلبد اعمال می گردد. هر دشمن بالقوه بایستی بداند که جواب ما به یک چنین حمله ای توسط این سلاح ها بسیار قاطع و نابود کننده خواهد بود. تنها از این طریق است که طی ۵۰ سال گذشته قادر به حفظ صلح بوده ایم و این مهم همچنان بهترین تضمین برای ۵۰ سال آینده و بعد از آن می باشد».

در این اظهارات، طرز تفکر ویژه دوران جنگ سرد به وضوح خود نمائی می کند. این مورد اخیر بوضوح نشان می دهد که سبک صحبت مشاور امنیت ملی در این نطق، در رابطه با "واکنش قاطع و نابود کننده" ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ به سبک برخورد استراتژی نظامی شوروی در سال ۱۹۸۷ نزدیک است که در آن از "ضربه نابود کننده" صحبت در میان بود که اعضای "پیمان ورشو در صورت تهاجم ناتو به اجرا می گذاشتند".

لاکه در سخنرانی اش در دانشگاه جورج واشنگتن، به هفت نوع منافع ایالات متحده اشاره کرد که اعمال زور نظامی را برای دفاع از آن جایز می داند:

- دفاع در برابر تهاجم مستقیم علیه ایالات متحده، شهروندان و متحدان آن؛
- دفع خشونت؛
- دفاع از منافع اقتصادی کلیدی که بیشتر امریکائی ها آن را دلیل اساسی کوشش های بین المللی ما می شناسند؛
- برقراری و حفظ اعتماد نسبت به ما، زیرا در صورت قاطعیت روابط ما و قوت اعتماد به نقش رهبری ما، آسان تر می توان دیگران را متقاعد به همکاری با ما کرد؛
- اهداف انسانی، مانند نبرد علیه گرسنگی، فجایع طبیعی و همچنین پایمال شدن شدید حقوق بشر.

آنچه که در این لیست حائز اهمیت است، این است که با این حساب از یک طرف به اعمال زور نظامی از جانب ایالات متحده در هر موقعیت سیاسی که در آن ظاهرا یکی از منافع مهم آن کشور خدشه دار شود، همانگونه که مشاور امنیت ملی توضیح می دهد و تبلیغ می کند، امکان و حق دخالت نیروهای نظامی این کشور را می دهد.

از طرف دیگر، در این رابطه دو هدف اساسی شایان توجه است. اهدافی که می تواند اساس استفاده از نیروهای نظامی توسط ایالات متحده قرار گیرد. از یک طرف گسترش دمکراسی و از طرف دیگر اجرا و رسیدن به منافع اقتصادی. در این رابطه نیز مشاور امنیت ملی با رئیس جمهور و با آنچه که به نام وی دکترین کلینتون نامیده می شود، یعنی آنچه که در گزارش استراتژی امنیت ملی، در فوریه سال ۱۹۹۵ تعریف شده، هم عقیده است.

در آنجا گفته می شود که منافع حیاتی ایالات متحده مانند «دفاع از سرزمین ایالات متحده، شهروندان، متحدینش و همچنین رفاه اقتصادی» می طلبد تا در صورت لزوم «آنچه که برای دفاع از این منافع نیاز است انجام داده شود و حتی - اگر لازم شد - استفاده یکجانبه و قاطعانه از قدرت نظامی».

بیل کلینتون همواره تلاش ایالات متحده در برتری نظامی و اهداف اقتصادی را در ارتباط بنگاتنگ با یکدیگر مطرح می کند. در این رابطه برای مثال می توان به آنچه او در یک "طرح استراتژیک آینده" که در ۲۲ ماه مه سال ۱۹۹۶ در آکادمی گارد ساحلی نیولند اعلام کرد، اشاره نمود.

در میان مولفه های این طرح استراتژیک آینده، نکات زیر قرار دارد:

«تواناترین و کاراترین ارتش جهان با بهترین آموزش، با بهترین تجهیزات و با بهترین لجستیک که می توان تصورش را کرد» و «متصل کردن بازارهای جهانی، ایجاد محل کارهایی با درآمد خوب برای امریکائی ها و همچنین افزایش سود و بهره وری برای اقتصاد آمریکا از طریق معاهده هایی مانند آنچه که به ایجاد "فتا" منجر شد».

در "استراتژی امنیت ملی برای قرن جدید" در سال ۱۹۹۷ مجددا روی ارتباط مستقیم مسائل سیاسی، امنیتی و اقتصادی تاکید شد، آنجا که تحت عنوان تلاش در جهت برتری اظهار می گردد که منافع اقتصادی و امنیتی ما بطور جدا ناشدنی در پیوند با یکدیگر هستند.



بقیه تیمور شرقی از صفحه ۱ و ۲

آن مقاومت توطئه آمیزی که در برابر جنبش مردم می شود و با نزدیک شدن زمان برگزاری انتخابات دوره ششم مجلس اسلامی در شکل کودتائی کنونی ظاهر شده، مقاومتی است ضد ملی و ضد انقلابی. خواه در پوشش دفاع از مقدسات اسلام باشد و یا زیر پوشش دروغین مبارزه با استکبار. هیچ انسان صادق و عاقلی نمی تواند بپذیرد امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم امریکا خواهان صلح، آزادی و رفاه عمومی در ایران است. هر کس که چنین ادعائی داشته باشد، باید یک نمونه را در جهان نشان دهد. بنابراین، آن دولتی که از آزادی ها، استقلال ملی، تنش زدائی داخلی و خارجی و رفاه ملی دفاع کند، بی شک دولت مطلوب امریکا نیست. این واقعیت را باید وسیعاً گفت و مردم را پیش از این هوشیار ساخت:

دولت امریکا هرگز طرفدار آن آزادی و آن دولتی نیست که در مطبوعات چپ مذهبی بتواند از عدالت و استقلال و آزادی کشور سخن بگوید، همین چپ نشریه مستقل و سازمان حزبی داشته باشد.

ملیون و میهن دوستان مذهبی و غیر مذهبی از کنج انزوائی که طی ۱۰-۱۲ سال گذشته به آنها تحمیل شده بود، بیرون آمده و در نشریات داخل کشور حضور یابند و از آرمان های اولیه انقلاب بهمن ۵۷ برای مردم بگویند، مطبوعات طرفدار تحولات از عوامفریبی های مطبوعات وابسته به ارتجاع و بازار فاصله گرفته و از عمق توطئه های امریکا و امپریالیسم جهانی در سراسر جهان ارزیابی های واقعی را منتشر کنند.

احزاب قدیمی و چهره های شناخته شده آن و احزاب نوین وارد صحنه سیاسی ایران شوند و مردم را متشکل کنند.

امریکا در کدام نقطه دنیا با دولتی روی موافق داشته است، که در آن مردم با واقعیات اقتصادی جامعه آشنا شوند، مناسبات با کشورهای جهان براساس احترام به استقلال و منافع ملی ایران و زیر نظر افکار عمومی مردم تنظیم شود، باند های جنایتکار وابسته به مافیای مالی و غارتگر دستشان از ثروت کوتاه شود؟

به مجموعه همین چند دلیل آشکار، امریکا نه در جبهه و در حمایت از برنامه های محمد خاتمی، بلکه در جبهه و در حمایت مخالفان آن وارد صحنه شده و این حضور را با استفاده از جبهه مخالفان تحولات در داخل کشور تشدید می کند. طرح های کودتائی که طی دو سال گذشته به اجرا گذاشته شده و آخرین آنها اکنون زیر نام دفاع از مقدسات دینی جریان دارد، دارای این ماهیت است.

بی شک تمام کسانی که در جبهه مخالفان جنبش مردم و مقابله کنندگان با تحولات قرار گرفته اند، مأمور مستقیم امپریالیسم امریکا نیستند. بنظر حزب توده ایران، در این جبهه، یعنی در "جبهه ارتجاع دوازده" دو گروه اقلیت و اکثریت وجود دارد. در هر دو گروه هستند کسانی که اگر مانند "سعید امامی" ها مأموریت و ارتباط مستقیم هم نداشته باشند، چشم و گوششان متوجه نقشه ها و مطامع امپریالیسم جهانی و اجرای آن در ایران است. شواهد بسیاری نشان می دهد که در گروه اقلیت، که برای نظامی کردن اوضاع سیاسی کشور، اجرای طرح های کودتائی، ابطال انتخابات، لغو انتخابات و انواع طرح های دیگر بی تابی از خود نشان می دهد و ابتکار عمل را در دست دارد، نقش افراد وابسته و مأموران سازمان یافته بسیار محسوس تر از گروه اکثریت است. این اقلیت باید سرکوب شود و هسته مرکزی آن متلاشی شود. با تمام قوا در این جهت باید کوشید و بزرگترین جنبه این کوشش در حال حاضر، تشدید باز هم بیشتر افشاگری ها و آگاه سازی باز هم بیشتر و صریح تر مردم از یک سو، و فراهم ساختن شرایط برای حضور احزاب در کشور و سازمان یافتن مردم از سوی دیگر است.

سر این "مار" را امروز باید با سنگ کوبید. یعنی همان کاری را باید کرد که دولت مصدق نتوانست انجام دهد و ابتکار عمل در دست امثال، سرلشکرزاهدی ها و کانون هائی نظیر "کانون بازنشستگان ارتش"، برادران رشیدی ها، میراشرفی ها، بقائی ها، مکی ها... و روحانیونی نظیر سید حسن امامی ها، شمس قنات آبادی ها باقی ماند!

به کدام جرم؟ - این آخرین عکمی است که از آیت الله منتظری در ایران منتشر شده است. عکس را نشوید "آوا" منتشر ساخته که چاپ نجف آباد اصفهان است و آشکارا از کتان طرفداران و مقدان آیت الله رفسنجانی است. آوا در تهران نیز وسیعاً توزیع و به فروش می رسد. همانگونه که در عکس دیده می شود، آیت الله منتظری در حیاط خانه اش و به کمک عمارت راه می رود. این خانه، زندان او شده است!

جرم بزرگ و نابخودنی او در جمهوری اسلامی، راستگویی، صداقت و صراحت بیان و نظر است!

در صفحات این شماره می خوانید:

- * اجلاس فوق العاده مجلس خبرگان ص ۳: در تدارک کودتای جدید ص ۴:
- * انگلوفیل ها در ج ص ۵: * جلال الدین فارسی، از افشاگری های راه توده دلخور است! ص ۶: * پاسخی به اظهارات دکتر ابراهیم یزدی: سعید امامی ها، حاصل نظام ارزشی اند ص ۷: * مصاحبه فریبرز رئیس دانا: بخش خصوصی پدرخوانده آزادی نیست! ص ۱۰: * مصاحبه عزت الله سبحانی: سرمایه داری ملی را تقویت کنیم! ص ۱۰: * استاد بزرگ درگذشتند: آخرین گفتگو با مرتضی راوندی ص ۱۱: * کیش شخصیت مسعود رجوی از زندان قصر شروع شد ص ۱۲: * خادمین دربار شاهنشاهی، در خدمت دربار انگلستان: سران مولفانه اسلامی و سپاس آریامهری ص ۱۴: * مباحث کنگره فدائیس: خردبینی و خرد کاری! ص ۱۶: * محمد علی عموشی "جبهه صلح- آزادی- عدالت ص ۱۷: * یورش انگلیسی: به حزب توده ایران ص ۱۹: * کودتای حزب توده یک دروغ بود ص ۲۰: * غفلت بزرگ طرفداران تحولات ص ۲۲: سنت و تجدید ص ۲۵: * لغو تعطیلی روز ملی شلن نفت ص ۲۶: * چپ و راست در صفوف مذهبیون ص ۲۸: * سعید امامی پرونده ای که عمر ۲۰ ساله دارد ص ۲۹: * الجزایر، بحران در اعماق جامعه ص ۳۱: * تیمور شرقی، تخته پرش جدید نانو ص ۳۲: * ذات سرمایه داری در جهانی شدن است ص ۳۳: حزب اسلامی کار آماده حضور در انتخابات می شود ص ۳۴: * سقوط سوسیال دموکراسی در آلمان ص ۳۵: * در تدارک انتخابات روسیه ص ۳۷: * "دیپلماسی نظامی" استراتژی بلون مرز امریکا! ص ۳۸:

Rahe Tudeh No. 88 Okt. 1999

Postfach 1145, 54547 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی،

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

8 FF, 3 DM, 1.5 US. Dollars

فاکس و تلفن تماس ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

http://www.rahetude.de

آدرس اینترنت: